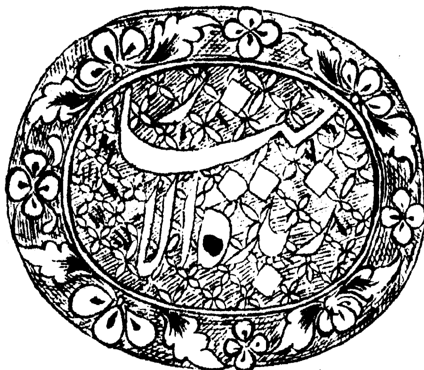
THE BOOK WAS DRENCHED

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر

بفضل خالق لیل و نهار این جریده لطیفه لآلی بدائع مبین آثار فلکیات و ادوار و اخبار بلاد و امصار المسمی



از مؤلفات علامهٔ روزگار قدوهٔ فصحای بلاغت شعار فخر الشعرا جناب مولوی ابو محمد حسن شمسی

در مطبع چشمهٔ نور واقع امرتسر باهتمام امام بخش طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افزای بیاض دیدهٔ اولی الابصار که مطلع بلند آفتاب آرایش دیباچهٔ سحر ساخته داد
پس از نعت شگافندهٔ معمای ماه که بآرایش غزل سلسله بند گیسوی مشکبوی تفسیر واللیل اذا
سجی بتوضیح معانی پرداخته فقیر الراجی بالطاف الله الصمد غوث عبد الاحد عبید الله الموسوی الاندرابی
القادری متخلص بزیرک عفی الله عنه ابن سیادت و مشیخت مرتبت سید جمال الدین اندرابی
نعمه الله بغفرانه بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند که کتاب بحر الاخبار از تالیفات و
تصنیفات افصح الفصحا ابلغ البلغاء علامهٔ زمان فهامهٔ دوران اعجوبهٔ عصر نادرهٔ دهر شرافت و
نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه ذخر الفضلا فخر الشعرا جناب مولانا ابو محمد حسن
قادری شعری تخلص مد ظله کتابیست دلکشا و مجموعه ایست روح افزا در علم مسالک و ممالک
جامع اقوال و احوال ملل متضاده و تحقیق و تبیین امصار و دیار در غایت جامعیت و نهایت
جزالت باسلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیدهٔ حور بقلم نور بر صفحهٔ
اوراق شجر طور مسطور نمایند اولیست این داعی بملاحظهٔ فیض عام و خیر تام خواست که از قالب طبع برآید
در نظر اعیان جلوه گری نماید و لا بد است از احوال مؤلف موصوف که بمقام دیباچه تواند
مرقوم نمودن لازم نمود مخفی نماند که جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول الشعرای

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعارش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عباراتش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش
عوالی نشان خواجه صدرالدین محمد از اعیان کشمیر بوده قریات و مواضع متعدده
از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب ارجمند
و مدارج بلند فایز بوده او از قوم بچ است بباء موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی
که آن قبیله ایست از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت زبان
زد و ضرب المثل آن دیار خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا
گذشته اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان
نواب عبدالصمد خان اکبرآبادی و نواب ابوالبرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان
و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله صدارتخان و امیر نجابت علیخان
شرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان
ترکستانست در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر
رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله کوچواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شده که تا حال آن عمارت باقیست فرد

از نقش و نگار در و دیوار شکسته : آثار پدید است صنادید عجم را :

حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و فضلی و عز و مالی عطا کرده بود چنانکه
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابومحمد حسن
شعری در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار خلیل نوشته اند نموده باستعداد خداداد در فنون علم و ادب ترقی نمایان بهم رسانیده در صغر سن که هنوز عمر ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت مشحون بنظم میرسانیدند چون ورزش شیون علم و ادب ملکه و محاوره نظم و نثر و خط و تحریر و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ محمد مستنصر طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول سن شباب وفات یافته باوجود آنکه از مادر اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشمیر در بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خواجه حبیب الله غفا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و آبای خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال است در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین ارجمند دارد و حسب اتفاق بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم خوشانه دست بزلف بتان کنم : سیر سواد اعظم هندوستان کنم : بامستعدان روزگار طرح محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده هر یکی از لطایف صحبت و استفیض او محظوظ گردیده بملاحظه علو پایه او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیاز میدادند

میلاد ندومی دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقع شده چنانکه خود
از تاریخ تولد خود خبر می دهند فرد چو من زادم پی تاریخ آن سال ؛ پدر گفتا
نهال باغ اقبال ؛ اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آغاز تباشیر صبح
شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکری
بلند و شعوری تند و حافظهٔ قوی و استحضاری وافر و تحقیقی وقاد و طبیعتی نقاد و ذکای
مفرط و ذهنی صافی و جودتی کافی دارند بسا اوقات دیده شد که در یکساعت کاغذ
طویل و عریض را اشعار بدایت شعار مملو از لآلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
رسا و سعی موفور در عرصهٔ یک روز بلکه یکهفته از عهدهٔ یک دو بیت مثل آن نتواند بر آمد
در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما
و لغز و صنایع و بدائع و نثر مرجز و عاری و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات
دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخرین
معجونی مفرح قرار داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
بجلوه آورده در غزل شیوهٔ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات و
شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند فرد
ز فکر معنی باریک چون موئی شدم شعری ؛ کزان تاب کمر آموختم نازک خیالی را
رقعات و مکتوبات و دیباجه های کتب و سفاین و رسایل و نسخهٔ لطائف
و ظرائف بتسوید رسانیده اند چون نمک خوان عشق مجازی سبب شور

معاف جلوه حسن حقیقی مزه ندارد   در خاندان عرش آشیان علیه قادریه مرید نهد بعد
و ضخامت یک دیوان متوسط در نعت و منقبت و دفتری ترتیب داده اند و چون رتبت از خدمت
حقایق آگاه خواجه محمد خلیل قادری در بزرگان را بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
ور گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بتقریب تشییدی عالی اهل تسلط و اقتدار از کیان
و هند و هندوستان و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ فتح قلعه سبستوپول و احراق آثار بر ...
ریل و احداث منارهٔ ساعت انگریزی و قدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور
متعلق بهذا الطبع آمده که معاصرین از ایشان مثل این مهر سکوت بر دهان نهاده اند
ایشان را ساکنان ماوراءالنهر و هندوستان و ایران بشوق و شغف تمام تحفه می برند و زینت دفاتر
و سفاین می نمایند بکمال وسعت مشرب از منهل عذب اخلاق ایشان هر فرقه راضی و مسرور است
و تعصب و مغایرت از خلق ایشان بغایت دور با هر یکی گرم می جوشند و هیچکس اسیر دشمنگی نظر
بر صانع کرده از صنع کراهت ندارند که عم خوشنویس و نخواهد بود نوشت انشاءالله
تعالی متعقب انطباع تصانیف دیگر ایشان گوش و گردن سلمای روزگار موشح
نموده آید والله الموفق وَصَلَّی اللهُ عَلیٰ خَیرِ خَلقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَصحابِهِ اَجمَعِین

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ

دیباچه طراز نسخهٔ آفرینش و افتتاح مجموعهٔ دانش و بینش حمد صانعیست که دایرهٔ آسمان
حلقهٔ چشم موسلیت در صحرای منتهای قدرتش و بیضهٔ زمین دانهٔ ریگی در دریای بیدا
کنار عظمتش سپاس بیقیاس از احاطهٔ وهم بشری بیرونست و حمد بیحد او از حوصله

عقول ناقصه افزون جائی که فرازنده لوای كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ
لوای لَا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ نوازد و بر زند خلعت لَوْلَاكَ
لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوبِيَّةَ صدای سُبْحَانَكَ مَا شَكَرْنَاكَ حَقَّ شُكْرِكَ آغازد سرهنگان
ظلمتکده امکان را چه امکان که قدم در راه محمدتش چنانکه باید در راه بمنزل سپاس چنانکه باید برند
حمدی که سزاوار عظمت است خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال است او خود تواند سفت
تنک مایگان بی بضاعت را بجز دست تهی وسیله نیست و گرفتاران سلاسل طبیعت را غیر از اظهار
عجز دست آویزی نه رباعی یارب بثنای خود رهی نما: از نور یقین دلم منور فرمای
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم: بر عاجز و ضعیفی من بخشای: و درود نامعدود بر سرور
مقام محمود که ریزه خواران مائده جودش طفیلی وجود اند صلوات الله وسلامه علیه و علی
آله الطیبین الطاهرین واصحابه الراشدین المهتدین واتباعه الی یوم الدین
اما بعد ابجد خوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوثق بالطاف کارساز باطنی
وظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشعری عفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه
بعرض خوان اصفا دخلان اوفا میرساند که چون در ایام صبا نشو و نمای نهال طبیعت بآبیاری
سحاب تربیت جد ماجد فخر حقایق پناه معارف دستگاه خواجه خلیل قادری وصله الله الی
الغایت المراد در ازفزون بوده و ایشان بهزار ان والد فقیر دل ادمی نشستند و از وی بجز حقیر
یادگاری نمانده و بحسب قضا در طفولیت گوهر آغا بیگمی بر جهره ام نشسته بنابراین کمترین را
در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار داشتند
همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال میبودند در هنگامیکه قلم بلوغ رقم تکلیف

هنوز با صنم عدم نکشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطرم سر میزد
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات وغیره که تعداد آن جمله از شمار
الوف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت واقعشده بحمد الله والمنة
گاهی زبان بمدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی و گوشهٔ آوارگی بتوشهٔ خود راضی میبودم نظم دایهٔ من زمایهٔ هنر است
دستم از آبله پر از گهر است ؛ نان من از خود است بدر شال ؛ زشوم خم به پیش کس چو هلال
نان کشکین خود خورم بخوشی ؛ میزنم دست رد به پنجه کشی ؛ حامی خود خداشناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس ؛ لیک با نیک و بد با آسانی ؛ صبح وارم گشاده پیشانی
هرکه آید رضای او جویم ؛ هرکه بینم دعای او گویم ؛ تا آنکه بفحوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فصحا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که وارد آن سرزمین بودند طرح مجلس و محاوره
و مشاعره اتفاق افتاد و صورت افاده و استفاده دست داد و احیانا با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع و آثار و اخبار آن قوم آمد و شد اتفاق
می افتاد و آن گروه نیز چون قدردان فضلا اند بخصوصیات ولایات و کتب خود مطلع
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هجری علی صاحبها السلام بیک هزار و دو صد و شصت و سه
موافق پانزدهم ماه شهر محرم الحرام یوم دوشنبه رسیده که این قطعه از آن مخبر است قطعه
دوش ازین نسخه نکته ها راندم ؛ با خرد از کمال استعداد ؛ گوش پر در چو کرد تحسین گهر
زآفرین بر من و زبان بگشاد ؛ بهر تاریخ هجری نبوی ؛ گفت تالیف نسخهٔ زیباباد

در ۱۲۴۷ ع یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
این قطعه از آن خبر میدهد قطعه باخرد گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکو فالی
سال تاریخ و حال آن تصنیف تا چگونه است باز گو حالی بهر تاریخ عیسوی گفتا
داد ترتیب نسخهٔ عالی بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کرهٔ ارض و
ما یتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتابان کوک انگریزی که بالفعل سه بار سیر اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از رقم زده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و آمریکا ست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده و لکل وجهة
هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخهٔ عجیبه که مسمی بزبدة الاخبار است بر
چهار باب اتفاق افتاد و الله ملهم السداد و هر گاه جهة تزئین کلام فردی
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زادهٔ طبع راقم حروف اند و سوای مصراع
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و آن در ایضاح مرام ممد هیچ نمینمود
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ بر دارم ، رو بباغ کسان چرا
آرم ، پیش من هر چه جنس نیک و بد است ، نیست زان کسی از آن خود است ، گل
ز بهر پوشش عیان شده عیب ، بدنما از موی مستعار چه زیب باب اول
در بیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر وغیره
و مساحت کرهٔ ارض بالاجمال موافق آراء حکمای اسلام و فرنگستان باب

باب دوم در بیان اسامی کثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار
داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که ایشیا
و یورپ و افریکا و امریکا ست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
در ایراد بعض عجائبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله
الاستعانة و علیه التکلان باب اول در بیان احوال
افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان
اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گویا یک فلک هستند مانند پوستهای
پیاز بریکدیگر پیچیده و هر توی فلک علیحده است و سطوح آنها باهم متلاصق اند در میان
فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک
نزد اهل هیأت بر قاعده لا فصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان
قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیأت حاجت بفرجه بین السمائین متحقق نشد از آن جهة
اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع را سیر و دور ملایکه مابین هر دو آسمان معلوم شد
اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان
ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه اما این
مخالفت لفظی است زیرا که مقداری را که اهل هیأت داخل ثخن آسمان داشته اند
شاید بعض آن را در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و ما بقی را ثخن
سطری فلیرتفع النزاع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و
تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره ناری در ون فلک قمر داخل

که سطح محدب کره نار مماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک و آب زیر
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و تر
و خفیف مضاف است و آب سرد و تر و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است
فالاصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات الجو و مرکبات
غیر تامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بینان عقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا بتاثیر بعض کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صورتی نپذیرد کار او سیر و دور است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روایح در شامه و اصوات در سامعه و رطوبت و یبوست
و برودت و حرارت در لامسه علی هذا القیاس و آتش همان هواست که بسبب حرکات عنیفه
و شدیده یا بتاثیر آفتاب اشتعال یافته اینصورت گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذاست که فی نفسه
در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
خرق و التیام هر آسمان و ستارها نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
بنا بر اوهام ظنی ممتنع میپندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره برای ثبت

که در افلاک سبعه خرق و التیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعه خرق و التیام جایز است **فصل** افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که او را فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتملست بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است که تحت الارض است و دایره که منطقة الفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل النهار گویند جهة آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز مساوی میگردند و زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع حرکاتست چنانکه دور عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدأ معین بحرکت خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بسبب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی ازینجهة مسمی است که اول حرکت که دریافته میشود اینحرکت است و فلک الافلاک باینحرکت خود تمام افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بری آرد و بسبب گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد هزار سال و کسری راه بیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده که روزی حضرت جبرئیل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا شد آنحضرت از و پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده یا نه در جواب باین دو لفظ لا و نعم معاً متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبرئیل لا و نعم چه معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود گفتم لا و در نیمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب پانصد ساله راه قطع کرده وقت پیشین شد گفتم نعم **فصل** و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شبانروزی تقریباً یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است مخافة لاطناب متصدی ایراد آن نشد و **فلک دوم** که در تحت این فلک اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند و این کواکب با جمیعها در سطح محدب فلک هشتم مرکوز و منغرز اند بحیثیتی که قطر آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان و این کواکب بذکوره را ثابت

ازانجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطوء است گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آنها علی الدوام بر یک وتیره واحد ثابت است که هرگز تغییر نمی یابد بخلاف سیارات و منطقه
این فلک هشتم را منطقة البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج اثنا
عشر میگذرد و چون دایره منطقة البروج از دوایر عظام و قاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله و از این
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد و شمالی میشود از
معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حمل است که چون آفتاب بآن
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود از و بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و این
نقطه اول میزانست که چون آفتاب بآن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بحسب
محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است و وجه تقسیم [این دایره را بدوازده] این بدوازده
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذهان بنی آدم القا
شده و سایر طوایف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هنود
وغیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ارباع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربیع و خریف و صیف و شتا هر فصل را ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم آن فصل در آن حالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب را در مدت یک دوره تمام خود دوازده نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک بهم می آیند و از اجتماع ماه قمریست لاجرم فلک را بعدد اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از برج دیگر دیده اند آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خرمی برابر آن نیست که کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعیف در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال گویند مثلاً هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزانست خواهد بود و علی هذا القیاس وبال در برج خانه است و شمس و قمر هر یکی یک برج دارد باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها در این برج پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین بروج را بمقدار ایام حرکت آفتاب بسی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را ازان برج درجه نام نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم ازان درجه دقیقه می نامند که در هندی مدت قطع آنمقدار را یک گهری گویند و هر دقیقه را نیز شصت قسم منقسم کرده ثانیه گفته اند که در هندی آنرا پل نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند ثالثه

نامیده که در هندی آن را چهن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
از نقطهٔ معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطهٔ مفروضه و ماه و سال شمسی
و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج
اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی
عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطهٔ معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن
باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصة الحال
بدانکه این دوازده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
حمل که بفارسیش بره و بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف
آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفراوی
و برج منقلب و ربیعی و شمالیست بصوت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب
مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت
صوت او واقع اند بیست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق
دارند گویا خارج از صورت واقعند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی
فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند
خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی
سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او
بجانب مغرب است و صوت وی از سی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر
مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صوت او تعلقی دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت و بانگریزی اپریل گویند و جوزا که بفارسیش دو پیکر و بهندی متهن خوانند خانه عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب و مغرب و هژده ستاره درصورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و مغفره وغیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی گویند سرطان که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرک خوانند خانهٔ قمر است و وبال زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سرد و تر بلغمی و مونث و لیلی و برج منقلب بصورت خرچنگ است که بهندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی تیر و بانگریزی جون گویند و اسد که بفارسیش شیر و بهندی سنگهه نامند خانهٔ شمس است و وبال زحل و درروی شرف و هبوط نیست و مذکر و نهاری و حار و یابس و صفراوی و ثابت است و بصورت شیر است که از بیست و هفت ستاره ترکیب یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و تعلق دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولائی گویند و سنبله که بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی بر شکل زنی است که در دست او خوشه ایست سر آن زن بجانب شمال آمده و پایهای

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست آن خوشه در آن دست و آن ستاره ایست که او را اسماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند میزان
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصورت ترازو است
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی سپتمبر
گویند عقرب که بفارسیش گژدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصورت گژدم است
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذوجسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مکر نامند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصورت بزغاله مرکب است
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذابح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند دلو که بفارسیش سبو و بهندی کمبه خوانند

خانهٔ زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را در و شرف و هبوط نیست برج ثابت و گرم و تر و مذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده در دست گرفته آن دلو را واژگون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری باشد

حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانهٔ مشتری است و وبال عطارد و هبوط او و شرف زهره مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین بر شکل دو ماهی است که با هم پشت و شکم چسپیده افتاده اند یکی از نهار سمک مقدم خوانند که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند

واللہ اعلم **فصل** بدانکه نور قمر مستفاد از آفتاب است و افلاک چون کروی اند و سیر قمر در غایت سرعت است دو شبانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و دیده نمی شود و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشد و هلال برآمد بنابر کرویت افلاک در آنوقت یک کنارهٔ قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و تنها کنارهٔ ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند هرچند آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهة آنکه جرم قمر بیشتر محاذی آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابلهٔ آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارده منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود لاجرم ماه را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد نور
قمر نقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدتین میخوانند و جوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقده را که ماه چون از و بگذرد شمالی شود راس میخوانند و آن عقده دیگر را
که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند از آن که در شکل بسر و دم اژدها
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحوست اینها
بسته کواکب شعبه تجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطی دارند و باز
این دور فلک را که دوازده برج است به بست و هشت [۲۸] قسم قسمت کرده اند
که آن ها را منازل قمر گویند که [illegible] روز ماه در یکی از ان منازل است و چون
فلک دوازده برج است و [illegible] بیست و هشت [۲۸] حصه هر برج دو منزل و ثلثی
باشد اسامی منازل بیست و هشتگانه [۲۸] این است شرطین بطین ثریا دبران

هقعه[5] هنعه[6] ذراع[7] نثره[8] طرفه[9] جبهه[10] زبره[11] صرفه[12] عوا[13] سماک[14] غفر[15] زبانا[16]
اکلیل[17] قلب[18] شوله[19] نعایم[20] بلده[21] سعد ذبح[22] سعد بلع[23] سعد السعود[24] سعد اخبیه[25]
فرع مقدم[26] فرع موخر[27] حوت[28] **فصل** بدانکه ستاره **زحل** برجی را در دو سال
ونیم قطع میکند و **مشتری** برجی را بیکسال و **مریخ** چون مستقیم و سبک رو
باشد برجی را در بیست و هفت روز و **آفتاب** برجی را بیکماه و **زهره** نیز چنین و
عطارد نیز چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را بشانزده روز و **قمر**
برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و **ثوابت** بقول بعضی متاخرین
در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که رنگ سیاه تعلق بزحل دارد و رنگ کبود تعلق
بمشتری و سرخ بمریخ و زرد بآفتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد
و رنگ سبز بقمر علی هذا القیاس و در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت و تعلق
ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است **قاعده در یافت**
تحویل آفتاب در برج حمل که نوروز نامند شیر خان منجم سنبهلی
که از ایام سبعه یک روز باید افزود مثلاً اگر امسال نوروز در روز شنبه بود سال
آینده در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو و نیم گهری زیاده باید کرد
که درین قاعده تخلف نمیشود نه موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته شد بتکرر
بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده **و عبد الرحیم منجم**
جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی که باشد از تحویل دوازده گانه
در حمل یا ثور یا خورداد و غیره انقسیم است که اگر این بار تحویل روز شنبه شد

سال آئینده البته روز یکشنبه خواهد شد وانروقت تحویل چهارده گهری وسی و ۴۳ پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آئینده بفاصله ده روز بعد چهارده گهری وسی و سه پل روز بلند شده روز یکشنبه تحویل خواهد شد **تحویل قمر** در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است **نظم** زسه هرچه باشد مثنی نمای ؛ بر و پنج روز دگر بر فزای بهر پنج از ان خانه آفتاب ؛ بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یک روز از ماه گذشته باشد دو گیرد اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیفزای بعد از ان نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا از ان برج کن و بهر برج پنجند و طرح نمای تا آن برج رسی که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد والله اعلم **فصل** بدانکه در ستاره شهاب که در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد مردم مترددانند بعضی را اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون بکره نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد اگر غلیظ است چندی روز بصورت تیره بایستاده و مدار باد دیگر اشکال پیدا میسازد و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و از ان کره احیاناً بسبب حرکت انتقالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات فلک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین مے آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره نار و هوائی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید چون

لطبقه زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن سخنهاست زیراکه نوری که ازین ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی با شعله ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره ها مشابهت تام با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعد یا انتشار جسم نار که هبوط کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از چپ به راست و از راست بچپ میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را تعلق بطبعی نیست بلکه قاصدی از ذوات الاراده والاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستاره های دوان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که استراق سمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده دخان مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمانها که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش و آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل گوئی درست کرده در پی شیاطین میدواند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصورت گوئی که از نفخ یعنی اثر
شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوکب گویند و در توپخانه
گلوله را بنام توپ مسمی میکنند و در قران مجید این فواید انجم جا بجا ندکورست
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل** بدانکه اعتقاد حکما
آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتسخین و تبخیر عناصر بحرکت آمده
و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از حیز هوا و کره
بالا میرود و بحد کره نار میرسد و مشتعل میگردد احیاناً تا چند روز آن اشتعال
باقی می ماند و بصورت شهاب و ستاره دندار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
شدن عنقریب زایل میگردد مثل شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق
میگردد علامات سرخ و سیاه ما بین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود
بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند میرود و بمکانی میرسد
که انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی بکاثف
می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر
گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
ثقلی داشته باشد باینجهت بسیار صعود نمیکند بسبب برودت آخر شب بر دو منجمد
شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد و در اثنای راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان
و غبار بحد برودت میرسد بخار سرد میگردد دخان در اثنای آن تقلقل میکند
آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برد منجمد شده
بر زمین می افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب اسباب دیگر هم بدستور
بجمیع کارخانجات عالم درکار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله
بر این مواد و صور مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملائکه و فرشتها خوانند
و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از
اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا شارع علیه الصلوة و السلام انتظام
کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را
تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آرند
اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه هر چیز تعمق و غور نماید بکمال
غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب هرگز میسر نشود
اگر نفی اسباب مطلقا نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت
اسباب را باطل فهمیده سبحانک ما خلقت هذا باطلا
پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت
حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسباب بنا بر اجرای
عادت خود میفرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظیرش گاهی
ز حکمت گرده ایجاد سبب روز را پوشیده در حجاب شب قدرت خود ساخته

عیان ؛ صورت اسباب برده از میان ؛ پس باید دانست که آنچه حکمای
فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض برای تصویر صورتی
از صور واقعه بقدرت الٰهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف بادراک
جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفسرین
و مجتهدین شکر الله سعیهم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان
دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان از آسمانهای
هفتگانه همین مقدار است و ثخن و سطبر آسمانها نیز همین مقدار است از ینجا بلندی
آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب هیأت را در عالم ابعاد
و اجرام بر مقدار ثخن و سطبری آسمانها طریقه دیگر است که براهین و دلایل هندسیه
بر آن قائم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایات صحیحه وارد شده
متعین و متشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوارتر است و زمان قطع مسافت
اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکه در رفتن بر زمین
هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میلها تقدیر ابعاد
کرده اند در ینصورت احتمال دارد که روایات شرعیه و براهین هندسیه تطبیق یابند
و الله اعلم بحقائق الامور **فصل** فاما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
آسمان و زمین و ثخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
الصدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طرفین روشن شود
و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدرسه علم هیأت
شکل آسمان و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر پیچ بر پیچ چون پایه گرد [illegible] میان تهی یکی بر
دیگری وضع شده طبق بر طبق و ته بته نیست اگرچه چنین میبود یکی بر دیگری
حایل و حاجب میبود دسته های ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور
و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
لهذا او را نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و شصت هزار
کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بآفتاب در شعاع پوشیده می ماند
و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد و قدر او برابر
زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار
کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه بنظر
می آید اما از زمین یکهزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرور و سی و پنج لک
کروه از زمین فاصله دارد از روی دوربین بالای جرمش چند داغها بنظر
می آیند و زحل از آفتاب هفتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و جرم [illegible]

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره برشکل سیاره دیده است
لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل و نه
لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود و یک عیسوی دیگر یک ستاره
سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضاً چهار ستاره سیاه اول سیرس دوم
پالس سیوم جونو چهارم ستا این در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند
سیرس و نشا این از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و جونو
از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالس آنقدر بعید واقع است
که تا حال بُعد مسافتش متعین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدوربین
بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چندین قمر اند چنانکه برای
مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
نیز حیرت افزا و هوش ربا اند بملاحظه آن که با همدیگر بستگی دارند آنها را
ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند
مگر بوساطت دوربین زیاده از لک که شمار آن در واهمه نگنجد مرئی میگردند
و تیز روی و بُعد آن ستارگان از حیطه وهم بشری بیرون است و از جمله آنها
ستاره هائیکه قریب ترین اند فاصله مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
ممکن میباشد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف
میرود از اینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره‌ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطوریکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز علم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طور اهل هیأت این
ستارگان را نیز میدانند که هریک از ثوابت ستاره‌ها سیاره خود را مرکزیست چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کروه میگردد و گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد و سرعت گردش این
ستارگان بحدی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا دنباله‌دار
با ستاره‌های دیگر نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است گاهی
در دوره با آفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته برآورند بلکه بهزار مرتبه [illegible] زیاده [illegible]
در آن [illegible] مانند و هرگاه [illegible] خود از آفتاب [illegible]
فاصله فی مابین [illegible] کروه [illegible]
بهم رسانند بیست و شش لک [illegible] کروه [illegible]
بحدی است قطع میکند و آفتاب در [illegible]
و ماهتاب که سریع السیر است در یک [illegible] ششصد و شصت [illegible]
دنیا میگردد و در هر ماه یک وقت با آفتاب قران میکند [illegible]
آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه [illegible] بالعکس [illegible]
که ما بر وی ساکنیم آن هم [illegible] ثابت [illegible]

بنوبت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقتباس مینمایند و زمین گرد مرکز خود در بیست و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب شب و روز این است و هر حصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در انحصه روز میشود و در حصه که آفتاب نباشد در انجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب مغرب طرف مشرق است ازینجهة شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در انجا صبح میشود و همان شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع بجد غربی افتاد در انوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین بسبب کشش آفتاب معلق است در یک دقیقه گهڑی سیصد و چهل کروه گردش مینماید و در سالی یکبار ته و بالا میشود لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت خصوصاً علم هیأت طرفین تشفی خاطر بالکلیه نمیشود هرگاه از گردش زمین برج افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و مهتاب و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمائید که فلان ستاره در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان و زمین در مدرسه علم هیأت ساخته اند و شکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش جهة مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دسته چرخه میگردانند دنیا بحرکت در آید و آسمان ها ساکن باشند و نقش اقالیم سبعه

فوق و تحت و چپ و راست بیضه زمین منقوش ساخته چون دنیا درمیان آسمانهاست و مرکز آن ها و حضیض بدلایل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان ها و خورشید و ثوابت سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه چنانست بلکه تحرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین و ایراد اقالیم سبعه ایجازاً و اختصاراً میرود **فصل در بیان مساحت کره ارض و ما یتعلق بها** از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه منقول است که تعالی اول زمین را بسیار خورد آفرید و در وی رگهای کوه ها پیدا کرد و در ان رگها حرکتی داد که بسبب آن انهار بخود میکشند و چشمه ها جاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهم فرموده مقدار که هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا منبسط و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده **ان اول بیت وضع للناس** و شهر مبارک مکه را از ینجهة ام القری نامند و باتفاق محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی

جعل کمه الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست زیرا که کره را فرش نتوان گفت. این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن بکمال غلط است کره زمین باوجود کرویت واستداره چون جرم بزرگ دارد و اطراف وی باهم تباعد کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید تا اهل فرش بودن است لاشبهه بهذا دلایل قویه قطعیه قائیم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل نقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیاد و ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت انگلند به جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا رو نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود باین منوال نمیرسید لهذا محققین فقهاء علیهم الرحمه در فتاوای خود نوشته اند که اگر متقارن طلوع آفتاب دو برادر همیر یکی در چین یکی در سمرقند فانی وارث اول میشود و بالعکس زیرا که طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعیه بر این مشکلات است آنست که اوقات صلوة را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را قالیم مختلفه بسته
عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدری
از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی مایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقیق
رسیده که همه کل قدم مدور است مقدار دورهٔ زمین بیست و یکهزار و دو هزار و ششصد
و هفتاد و پنج کروه است جای گنجایش مسند بر آن هفت هزار کروه و بر این
کره هرگاه که دایره معدل النهار که منطقه فلک الافلاک است و خط استوایش
خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که بنات النعش و اقعست شمالی میخوانند و نصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هر وقت
که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم و
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از ان دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کرهٔ زمین باین دو ایر مفروضهٔ متقاطعه یک
دیگر بچهار ربع میشود بدو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالای افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
زیر آب مستور است و یکحصهٔ دیگر بر منصهٔ ظهور بصورت بیضه که در آب افکنند
وازین حصهٔ مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
جانب شمال هم آب دارد و دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد و سیر اند انقدر

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوها و بیابانها نیز ازینجمله بسیار اند لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب مفروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در انجا برابر باشد و سالی هشت فصل در آن دیار بوقوع آید دو بهار و دو تابستان و دو زمستان و دو تیرماه کثر اوقات در صحاری و میادنه آن بلدان گل و ریحان باشد اعدل بقاع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون صد سال راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و شراب که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد ازینجمله هشتاد سال راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها زیر آب آمده و بیست سال راه باقی مانده و ازین بیست سال راه نیز چهارده سال کم آمده چه از طرف شمال هفت سال راه بواسطه شدت سرما و سردی هوا ذی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت سال راه بسبب گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش سال راه مانده و اینقدر زمین را هفت قسم کرده اند و آقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که زمین سیصد و شصت درجه است چون کرویست یکصد و هشتاد درجه تحت و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
محترقه و کوه های برف است در انجا جانداری نیز بود و امکان آبادانی ندارد
و بیست و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقیمانده قابل زراعت
و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و هشت
هزار کروه است و تمام بر و بحر سه لکهه و دو از ده هزار کروه گرد کرد دنیا
کوهی است بلند ترین کوه زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
قاف ما بین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
از آن دره بمحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند
هر کسیکه بآن دره رسد بزور آب بمحیط میرود و صورت بازگشت ندارد فبالجمله
زمین منقسم باقالیم سبعه طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط
استوا نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق
واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از خلیجات بآنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه مجاری
بحور دیگر در این ربع است امّا بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تر پنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضاً پنج کوه وسیع و
رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

ونزدیک بدوصد و چهل انهار و جوی بزرگ باشد که عبور ازان ها میسر نشود
بکشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ و دانایان بی ریو و رنگ
بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یکحصه خشکی است
و مقدار دوره انیقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یکهزار و هشتصد
و هفتاد و پنج کروه است و گنجایش مدوره ان هفت هزار کروه بحر عظیم زمین
سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکا را از سواد ملک
امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب آسنت سیم
بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگذارد
اینهمه بحر ها از آب شور مالا مال اند ما بین این ها مقدار ششصد جزیره کلان
واقعشده و غدیر ها دو سه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
ازان ها دو صد و شصت و چهار کروه است و جانب شمالی ملک پارس
غدیریست بزرگی بحرو در ملک هندوستان نیز غدیریست معبد هنود و نامش
غدیر آنست که با بحر عظیم ملصق و ملحق نباشد و رود بار آنکه از کوه ها برآمده
جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بچهار
حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول آشیا دوم یوروب
سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا ینگی دنیا و دنیای نو نیز گویند آشیا نسبت دیگر
سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً
مقدار هفتاد کرور مردم اند در آشیا پنجاه کرور در افریکا دو کرور در یوروب است

شانزده[16] کرور را امریکا[2] دو کرور و هشتاد لکهه مردم اند و بر روی زمین چهار[4] دین و کیش رواج دارند اول[1] اهل اسلام اعزهم الله دوم[2] نصاری سیوم[3] یهود و نا[...] ان چهارم[4] اقسام مذهب بت پرستان و غیر ازان بسیار مردم اند که هیچکس را نمیپرستند بت پرستان دو[2] کرور و بیست لکهه اند و مردمان هنود که در میان انها شعب و قبایل بسیار اند شش[6] کرور و پرستندگان کینوس و شاکموتی که مردم چین اند سه[3] کرور و دیگر متفرقه مردم که بعض دیوانرا میپرستند هفت[7] کرور و مردم یهود نا یهود سی[30] لکهه نصاری عیسوی نوزده[19] کرور و مسلمانان بیست و چهار[24] کرور و پنجاه لکهه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و نوبت و زور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمامیست والعاقبة للمتقین والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** خیز شعری پر کشا چون باز باز ۞ خویشتن را با سفر دمساز ساز ۞ گر شدی در خطه کشمیر سیر ترک این سر منزل دلگیر گیر ۞ در جهان انکسکه او اناد زن ۞ در همه عمر است چون شمشاد شاد ۞ پند پنداری تو ای ناکام کام ۞ گشته چون خاک با ارام رام ۞ چشم یاری از دل بیدار دار ۞ بند بر سیر جهان یکبار بار باب[2]

دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالا اینجا بموجب قرارداد مورخان ایران و توران الاقلیم الاول

این اقلیم بزحل منسوب است حامله اقلیم اکثر سودا اللون مجعد موی اند ابتدای این اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگوا است میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال و سرانديب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و ششصد و شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقالیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و یکهزار و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتفا میرود و شروع بولایت یمن میکند که بحکم الایمان یمان تیمنا میشود یمن ولایتی است در غایت نزاهت و نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین اورده اند که چون از ابنیه یمن ابن قطن بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است بیمن اشتهار یافته و برخی را اعتقاد آنکه چون مر یمین مکه معظمه واقعست هر آینه بیمن مشتهر شده بهر تقدیر بقعه مبارکه و با میمنت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام ابن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده جهت سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام علم والای متفاوت افراختند امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروفه یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در آنجا انبه و حنا نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت نیست در شهر مخا یال فرانسه رایج است و یک یال را ششصد خاسی می آید و خاسی بتها خورد و باریک مثل کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یلملم در میان مخا و جده جائیست که مواقیت

حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس سره درمنا واقعست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت
برتعمیر آنجا گماشته و در آنجا درختی است که آنرا فات مینامند و برگش از عالم افیون
کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سردسیر و گرم سیر در آنجا نیک میرسند و دیگر
صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سایر امصار
مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در آنجا
میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاعاتش دو بار بعمل می آیند چنانچه
از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر غمدان در
صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
در آنخانه وزیدی ازان تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد
و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر میخورده بعد از چندگاه پسری
که پدر را ازان شیوه مرضیه باز داشت هر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده و این قصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن سبا است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار از ان آثار خرابه
باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام نباشند و دیگر حضرموت است و آن نیز شهری با نام بوده و ناحیتی با نزهت
داشته گویند در انجا آبیست هر کرا زان بیاشامد مخنث گردد و ایضاً عدن است
که در ازمنهٔ سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بنجا منتقل شده و تا مخا
سه روزه راه است اما بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از
واز جمله خلیجات بحر هند است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ
رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آئینه باین اسم موسوم
گردیده و بعضی عمانرا نیز داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش
سرمای سخت شود احیاناً برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
که بحر عمان و بحر بصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع بیحد
رسند و سفاین ازین دریا بسلامت بر آیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما
گردابی دارد که چون جهاز دران افتد دیگر خلاصی ممکن نباشد طول این دریا یکهزار
و شصت و عرضش را یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلزم پانصد
فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بیشتر دران ساکن اند
هجر بلده ایست میان عمان و عدن دران ناحیه نسناس بسیار است و آن جانوریست
مانند نصف بدن انسان که یکدست و یکپائی و یکچشم دارد دست دیگر او در سینه او ست

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رسیدم
و بسیاری از آنجمله دیدم گفتم که این نسناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نسناسی زنده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس من با آن غلام گفتم او را بگذار
گفت بکلام او فریفته مشو سخن من قبول نکرده او را رها کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت و مرا
اعلم و نیز مانع ارم شداد عاد در یمن مابین صنعا و حضرموت است و کیفیت آن اینست که چون
عملیق بن عاد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن درگذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قمع کرده
آن ملک را گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا و علیه السلام بشداد
و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود متعین کرد و هزار هزار نفر همراه یک از آنها مقرر کرد و در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت از معادن درست کرده بفرستید و گنجهای مدفون زمین را کنده برآورند
متصل کوه عدن شهری مربع الجوانب که دور آن چهل کروه بود بنیاد نهاد اول فرمود تا
اساس آنرا کنده تا بآب رسانیدند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس برابر روی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را برآوردند ارتفاع دیوار صد ذراع متعارف آنوقت ساختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره میشد در میان چار دیوار شهر
یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه بانواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده و در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده و در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بگوشکها و سراها روان

کرده و صحن آن نهر و جداول بریزه های یاقوت و پاره های زمرد و دیگر جواهر پر کرده و بر کنار
نهرها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمرد و بجای شگوفه گلهای یاقوت
و مروارید درست کرده و در میان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام آن
باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین اندرون بمشک و زعفران و عنبر اشهب با
گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زر و جواهر تعبیه کرده و گرداگرد شهر
هزار مناره از زر و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالینها و فرشهای ابریشمین زرتار
و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرها و حوضها آب شیرین و در بعضی شراب
و در بعضی شهد و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده های زرتار و منقش
آراسته اهل حرفت و صنعت را فرموده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلویات
در مطبخها مهیا ساختن فرمود که برسم راتبه و الوش از سرکار پادشاهی بنام اهل شهر رسیده
باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بسعی کاریگران تمام عالم تیار شد بالجمله
در وصف و زیادتهای این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت رب العزت با وصف احاطه
علم او بجمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد القصه بعد اتمام امکان شداد خواست که قدم در آن عمارت نهد
که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شداد با سپاهش جان بمالک دوزخ سپردند
و آیه کریمه ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون دلالت بر این
قصه میکند بعد هلاک شداد و لشکریانش آن شهر از نظر مردم پوشیده شد مگر آنکه در بعضی
شبهای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر می آید

ومیگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط وحکومت معاویه ابن ابوسفیان یکی از اصحاب سالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم عبدالله بن قلابه انصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در بیابان عدن بشارستانی عظیم رسید چون در آن شارستان در آمد متحیر شد دروازه های آن از زر سرخ بود گوئیا که بنظر او در آمد شتری که بر آن سوار بود بر در آن کوشک بسته شد خود داخل عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد چند نشانه از ریزه های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری برداشت کوبهای عنبر نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی آن برفته ندانست که چیست یکعدد نیز از آنها برگرفت نزد معاویه آورد وی آن مرواریدهای بزرگ وانواع جواهر که در آن ما یکبی مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد وآن گوی را شکسته بوی از آن ظاهر شد که مجلس معطر گشت بعد از آن معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در توریت آمده ودر قران مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الایه وکیفیت آن بنوعی که در توریت دیده بود بیان کرد وگفت از امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عبدالله نامی آنجا رسد وبه بیند ونشانه از آن بیارد بعد از آن تا قیامت هیچ آدمی بآنجا نرسد واز چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده است عبدالله را تشریف داد وآن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پسرش مرثد بن شداد بحضرت هود علی نبینا وعلیه السلام گروید ودر حضور حضرت بآنحضرت اوقات زندگی بانقضا رسانید واز لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق میمنت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وشمالش آن امصار مملکت یمن است وجنوبش بیابانهای ناسکون شرقیش
ولایت نوبه وغربش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی میفرماید
کند زلف زار دل زارم: بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نگردد: حکما سبب
فرحت وخورمی آنجماعت را از ظهور وطلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب ایشان را
طالع میشود وجمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند واینجماعت را
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت او را بخورند وهمچنین اگر از
بادشاه خود برنجند او را بکشند باآنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور وحلیه خود را
از آهن سازند گویند هرکه آهن باخود دارند دیو وجن بروی دست نیابند وشجاعتش
افزون گردد وگاو آنجا یار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند وغذای خود بیشتر
از گوشت فیل وزرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب دراندازند فیلان آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنهارا
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش را بمدت هشت ماه روز
قطع کنند ومتوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود وگوشت
شتر بسیار بکار برند وزرافه بسیار در آنملک باشد مملکت نوبه مشتمل بر بلاد اسوان است
ودر اینجا طلا از ریگ روید وهوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلاها بدست آرند متاع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
زر آن دیار روند چون رسند باواز طبل آنهارا آگاه نمایند و امتعه خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهة ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و بازگردند و شب باز آنمردم آنجا آمده یا
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیا انتظام یافته اما از
فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید باعث آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن تهاون ورزید بلکه بخندید از ین
سبب رنگ اولادش سیاه گشت از پیغمبری مایوس شدند و حام را نه پسر بود هند[1]
زنج[2] نوبه[3] کنعان[4] کوش[5] قبط[6] تبر بر[7] حبش[8] چین[9] والله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و ازانها مبلغی گران بحصول میپیوندد و از جمله معاون یک
معدن طلا از برآوردن زر ممنوع است که بر مرد کلالی ظاهر گشته لهذا گنهگار سبب شده
مسلسل است و در چین معدن شنگرف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در انجا
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از انجا برخاسته
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گرویده اند و از کمالات وی
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لااقل قطر آنها تخمیناً پنج[5] شش[6] گز بودی بدست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی وهمچنین خطهای
دراز وکوتاه کشیده همه بمسطر راست وبرابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها وکوهها وصحراها ودریاها دران ظاهر بودی مع سه ربع غیر مسکون در
گوئی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیده غریب تر ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیده نمایان بودی وچون از تن بدر کردی غایب وناپدید گشتی واورا
کتابیست در علم مصوری ونقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل درانموذج التواریخ
عبدالقادر بدائونی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سورهٔ اخلاص تمام
درست وخوانا نوشته وپسر او شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده ودر دانه برنجی صورت سوار مسلح وجلودار درپیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ وتیر وچوگان وغیر آن نقش کرده وطبع موزون پسندیده نیز
داشت وصاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطرز تصوف خود در آورده
وشاکموتی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند وبر طریقه او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد وپرورش یافته وبچین رفته کل ختا وختن والغور وتبت بملاحظه
استدراجات او را پیغمبری برگزیدند وکیش ومذهب وگردیدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی ووحشی حتی سگ وگربه وآدمی حلال است ظهور شاکموتی قبل از
هجرت بلکه از ظهور مانی هشتصد وبیست ودو سال بوده واز استدراجات بسیار میزدو
کرور در کرور مردم از پیروان او بکمال جاه وجلال واستقلال در عالم موجودند وبیشتر
اوقات بعیش وعشرت وحکومت وثروت صرف میکنند اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

نور میاند الامر دم بوم میگویند که آنها یک چشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی
یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پارهٔ چوبی و
در میدان افکنند هر کس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی
هیأتی بحصول پیوندد که مصوران روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک
قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آنولایت گردونی از چوب
ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی
اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت
متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک
آن سرزمین را ماچین خوانند و رودی عظیم در میان شهر جاری دارد از
متاع لطیفه و نفیسه آن دیار چای فرحت افزای است که در وصف کیفیت آن زبان تحریر
معترف است و لسان تقریر بقصور متصف زهی مفرح روح پرور و منشط و
و معطر که رائحهٔ آن بیخته عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب
صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر بیماران را دواست و تندرستان را غذا تریاق
افعی غم را مقاوم سم است و تشنگان را مواسائی و مجروحان را مرهم یار شب زنده
داران است و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و آشتی آموز آشنا و بیگانه
چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمائی جوانی پردازد
نظم زهی شراب حلالی که عقل افزاید * شباب آرد و ضعف بزداید * کز زفاف

چو غنین بخاطرش آرد بیک اشاره او فتح طلها آیدش و اینچنین جنس عزیز اقسام
بسیار دارد و بعضی ازان قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مستر
گارد سن انگریزی شنیده شد که چای عمده بهم است اول گن بوده که برگش نهایت
خورد و ریزه و مدور در طبخ بسیار رایحه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسبزیست
و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها آنرا امپریل یعنی شاهنشاهی
چای نامند دیگر هیسن برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد رنگ سبز است
در طبخ آبش مایل بسبزی بود دیگری موسوم به گمرن که مثل هین باشد باندک
تفاوت دیگری مسمی به البجو فری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش
سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه اش تلخ است و وجه تسمیه این
برگ بچای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا خود را ضعف معده و قصور هاضمه
کار به هلاکت رسانیده و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بروزی بادشاه در بالاخانه
نشسته بود اتفاقا زاغی که بهتر از هزار هما بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در
منقار داشت آنجا انداخت و به پدید پادشاه آنرا برداشته بخواهش طبیعت ملهمه
برگی ازان خائیده فرو برد دفعة تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده باطراف
ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدن جوشنده
آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
چائی نهاده چه بزبان چینی زاغ را چا گویند و چون مردمان منافع آن بتجربه رسانیدند
شروع و تشرب قهوه چای فرمودند و فضلا در طبخ آن تصرفات بکار بردند

تصرفات بکار بردند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جزو پیالهای چینی لطفی
نداشت آنهم از آن مملکت است و دو نیز یکی از نفایس چین از ظروف و اوانی چینی است که
تتبع آن از ممتنعات است و مادهٔ آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را
آس کرده در حوض آبی می افکنند و برهم زنند تا آنچه ثقیل و دُرد باشد در ته حوض نشیند
و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و برهم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند
تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار پادشاهی ضبط نمایند و ظرف فغفوری و پای تختی از آن
بحصول می پیوندد و باقی را بسایر مردمان گذارند در عجایب البلدان مسطور است که در
یکی از قرای چین غدیریست که سالی یکمرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن اندازند
و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از برآمدن مانع آیند مادام که اسپ در آب باشد باران آید
چون بقدر کفاف بارش شود آن اسپ را برآورده ذبح کنند و گوشتش را بر قلهٔ کوهی که
نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمه ایست
که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بفور نیک شود
و همچنین در یکی از مضافاتش آسیائیست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ
اعلی ساکن و در زیر آسیا آرد بی سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر اصغر نیز
گویند طول آنرا پانصد ۵۰۰ فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج ۲۷۵ فرسنگ گرفته اند و در جزایر
چین معادن طلا و یاقوت و دیگر جواهر باشد از آنجمله جزیره الرایج است که طول آن
هزار کروه است و مردم آنجا پادشاه را مهاراج گویند هر سال ششهزار من طلا از محصول
بجزیره اش عاید است و آن بادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بزمین

کشند و در آنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آنطایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آنجزیره فارة المسک و طاوس باشد و قسمی
از روباه در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افرو برد **جزیره ولواق** متصل
جزیره رابع است و در انجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیره کاه و سوره** خط استوا در حدود شرق
از میان این جزیره گذرد معدن قلعی در انجا بسیار است و در انجا ماران باشند که گاو و میش را
فرو برند **جزیره محکوب** در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه
در سیصد کروه است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان
چون بصورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر
ازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت ازان پستان شیر مکد تا مقدار
یک گز بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول
دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوندد و حیات یابد اگر بقدر نخودی آنرا
گرم بگیرند هر کس را که استخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته بندند و از آن آب
بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد **جزیره یاقوت** جزیره ایست
که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنرا
از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و در آنحدود جزیره دیگر است که در محل جریان آتش قطعات
نقره افتاده باشد از یکمثقال تا نیم من جابلقا شهریست در نهایت مشرق از
ابن عباس روایتیست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا از اولاد عاد و آنها یهود یان

برآشند چون اولاد موسی از بخت نصر گریختند حق تعالی ایشان را در آن شهر انداخت و آنجا عجب
در اینجا اقامت نمودند و از جابلقا و جابلسا روایات دور از عقل می آرند شیخ اکبر و محققین
می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است نه در عالم شهادت سراندیب که بنگاله
هم مشهور است جزیره ایست معظم از بحر هند که دوره آن دو صد و چهل کروه است درین جزیره یاقوت
سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی انهار آن جزیره الماس هم میباشد و بعضی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که از زمین بقاع مکه است خوشترین مساجد مسجد
اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سراندیب در آنجا کوهیست موسوم به بهون که نزول حضرت آدم
صفی الله علی نبینا و علیه السلام از بهشت بر آنکوه بوده و اثر قدم آنحضرت در آنکوه ظاهر است
هر شب چندان باران بارد که اثر قدم شسته شود باز صباح ظاهر باشد و همیشه درخشانی
در آنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سراندیب درختی است که هر صبح ورقی از آن فرود افتد
که در یک صفحه کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگر آیتی از قرآن مجید
نقش باشد و پادشاه آن ملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت قرین
گردد والله اعلم جزیره ملی در اینجا درخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر هر خوشه فلفل
برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بر آن نبارد
و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد والله اعلم این شمه از بیان اقلیم
اول بنوک قلم داده شد شروع بتحریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون
ز غواصی دریای نخست ۞ دامنم پر شد از گوهر چست ۞ غوطه در بحر دگر خواهم خورد ۞
خوبتر زان در مکنون آورد ۞ گوهرم زیب جهان خواهد بود ۞ درة التاج بیان خواهد بود.

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوب است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
بعد از ان بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو
هزار و پانصد و شصت و شش ۲۵۶۶ فرسنگ و یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از انجمله بچند
شهر مشهور اکتفا کرده آید و دیار عرب اغلب این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طایف
و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی فرسنگ جزیره
عرب است و ایضاً ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است
و این مسافت نیمی تعلق باقلیم دوم نیمی تعلق باقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز مکه است
و خانه خداوند تعالی عز اسمه در و است هر آئینه ابتدا از آن بتیمین و تبرک نیت بیان داده آمد
مکه معظمه زاد الله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر مستطیل است که طول او بر عرض او
زیادتی دارد کوه ها گرد اگرد مانند قلعه واقعشده باوصف این احاطه سه طرف دیوار
شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب مشرق است معروف بدیوار باب معلات است که مقبره
شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است
و آنرا سور باب الشبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجن
نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه ۸۱۶ هشتصد و شانزده بحکم شریف آنجا که سید حسن
بن عجلان بود واقعشده طول و عرض آن شهر این است که از باب معلات تا باب ماجن
چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب الشبیکه نیز همین مقدار

بازیادت دو صد و بیست ذراع است و کوهها یکه محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بو قبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بو قبیس است قعیقعان گویند
این هر دو کوه را جبلین مکه گویند ابو قبیس را اخشب شرقی و قعیقعان را اخشب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
و چشمه های جاری و چاههای سبیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مورخ انجا است شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند معلات و
و مسفله دار الخرزان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد معلات است و دار العجله
که جانب چپ مکه است علامت حد مسفله است و این شهر معظم و مکرم داخل ولایت حجاز است
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از آنجمله است این شهر معظمه و از آنجمله است مدینه منوره از آنجمله است یمامه و برکنا
بسیار باین هر سه شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا معاقب ده روزه است
خصوصا از جانب یمن سر حدیکه واقعست آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضعی است
که او خانه صنفی نامند و آن دهی است در میان عسقان و مکه بر مسافت یکنیم روزه است
و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و گردا
گرد مکه معظمه حد حرم است که در انجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از دلیله
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی سلیمه است تا دو مناره که سمت عرفه بر چند

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده ذرعست از باب معلات تا همان دو مناره سی
پنجهزار و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله بنا نموده اند
بیست و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذرعست و از باب المعلات تا دو منارهٔ مذکوره بیست و
پنجهزار و بیست و پنج ذرعست و از جانب تنعیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دوازده
هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذرعست و از دیوار باب ناجن تا علامت حد حرم
در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذرعست و بحساب
کروه ها دور حرم را سی و هفت کروه نوشته اند از خصوصیات حرم آنست که کمند گور شد یعنی
جانوران شکاری را نه در اینجا شکار کردن درست است نه از سایهٔ آب گریزانیدن و درخت
نبات آنجا را بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از حرم و سنا که بنا بر ضرورت دوا
جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شده اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت رب العلمین
که در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملائکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند
ملائکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای
بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت
جبرئیل علیهم السلام آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساختند و فاصله میان این بنا
عمارت تا زمان بنای ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در
زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود.
چهارم بنای حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

وعمالقه است و هفتم بنای قصی کلاب ست هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانهٔ
کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت ذرع ساخته بودند
درآن وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبدالله
ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصرهٔ وی بواسطهٔ سنگ منجنیق که باشارهٔ یزید
پلید انداخته بودند خللی بارکان خانه راه یافته بود هرآئینه عبدالله بعد از وفات یزید
شقی آنخانه را بطریقی که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد دهم بنای
حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لجلاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
بعبدالملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان جاهلیت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در سنه هفتاد
و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد از آن
یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید بمنع بعضی از بزرگان ممتنع
گردید که مبادا رسم شود که پادشاهان هر یکی در بنای آن تغییر بادرت می نمودند و موجب گستاخی میگردید
و خانهٔ کعبه مربع الشکل واقع شده طول آن بیست و چهار ذراع و دوازده ارش و شبری است و عرض
بیست و سه ذرع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذرع دوازده ارش بجانب مشرق و
حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است برکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
دروازهٔ کعبه چهار و نیم دست از زمین بلند است و بهمین قدر نردبان نقره که جابجا بهشت
با پایه ها مثل گردون منصوب است و پهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر روند درآمد روان بهر جایه

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقع است و این
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس و پیش آن سمت مشرق
و مغرب است بدرازی ششصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذرع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهارصد و سی و چهار است
از سنگ مرمر مثمن و مدور بلند و تناور یکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلا
حنفی طرف مغرب و حنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب را بسوی حج برمیخوانده بر آن قیام فرموده
و قدم هدایت توام آنحضرت در آن رفته اثر عمیق قدم بیست اصبع است و چاه زمزم که از
یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است همچنانکه
تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود هر
قدر آب که از و بر دارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا میدهد
و هرگز در آن متغیر نشود و در شب برات بحدی بجوشد که قریب لب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند و از حضرت عبد الله عباس رضی الله عنه منقول است
که ندانسته ام شهری را که یک نیکی را در وی حساب صد لک کنند مگر مکه متبرکه و داخل حرم حجاج را
حج و عمره ایمن است از عقوبات حرامی که قبل از آن کرده باشد و مغفور است از جمیع

حرامهم الاحق الناس و از حضرت حسن بصری رض مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یک درم لله تعالی بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است آنست که اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده باز گشته
میرود و اصلاً داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهوان و سباع و درنده را با هم مختلط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده ببام خانه کعبه نمی‌نشیند و چون در پریدن مقابل خانه رسند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم شریف اند هرگز پیخال
در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب وفور قربانی تیمنا و تبرکا قدری از آن برداشته
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالای آن گوشت مگس نمی‌نشیند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان در آفتاب خشک کرده قدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و وبا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابو قبیس چنانکه نوشته شده
بریکجانب مکه است از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابو قبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آن کوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قبیس بخورد
مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب ابو قبیس کوه خندمه است که در آنجا قبر [illegible]
و ایضاً صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
بفعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت [illegible]

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورت ایشان تا زمان هجرت آن
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که بشکستن بتان مامور گشته آنها را نیز شکسته
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در اینجا اکثر اوقات و چند
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در اینجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بر آن دلالت دارد از اینجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و بنجد و حمص رسد و از اینجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نشاپور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از اینجا بهمالا نامزد
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیب رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور است هیچ درختی در آن شهر نیست
در اینجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در اینجا هم ریال فرانسه رایج است بدر مقبوض
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سواری
یک و نیم من هندوستانی بار مقرر است و خر هم که از فرط جلد روی هم روزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبدالله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هند میشود بکرایه
گرفته شده بوده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

زاد ها الله تعالی تکریماً و تعظیماً در ازمنه سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قابر که یکی از اولاد
نوح است آن را بنا نهاده و چون زبان حق ترجمان معجز بیان بآن نام جاری گشته هر آئینه به
صفت شنیعها پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان
زیاده از یکصد نام دارد و هر که در انجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک او بوی عنبر بمشام میرسد **فرد** در هر زمین که سایه
زلف او رسید بخشید صد ختن نسیمی مشام را و خاک آنجا شفای امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما ناشتا خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تب و نزله و طاعون در انجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت بساکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا از شر دجال ایمن باشد و کفار هرگز
برین بقعه شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلده طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم همین بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک و اجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر مقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الآیه
بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است ما بین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شمایمش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خداست صلی الله علیه وسلم و مقبره بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد مطهر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر در اماکن شریفه

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از انها اخبار بیشمار و آثار بسیار ورود یافته و تحریم
حرم او مشتمل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقع شده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی رضا علیه
که در منزل ابوا که مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده میمنت مرتبه تولد یافته اند و نیز
که در باب آن احادیث مشهوره ورود یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بیر المسکب چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
آب دهان قدسی بیان در آنجا افکنده اند حال بیماران آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و مشک روایح
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامات این بقعه والا مرتبت از آن بلندتر است که در طی تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان است و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه
کتب بسیار بتالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البشر است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بمزید فضل ممتاز است و مسجد مدینه
پس و پیش هفت درجه مرتب طاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع اکثر ستونهای
لاجوردی و میناکاری رنگ برنگ و قسم قسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهارهای کلان ملون بالوان مختلفه بنهایت پر تکلف که بینظیر اند و عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آنمرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
بموقع آویخته که هر شب همه‌ها روشن میشود و فرشها و قالینها بنهایت مکلف باندازه مسجد ساخته
شده و منبر در اندرون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش زربفت اعلی و نیز شمع
های موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن شمعها و
پنج من بوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزد و معهذا

بطول گز ربع باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روم تیار شده مرسلهٔ قیصر
بجایش نصب میکنند از جملهٔ غرایب وقایع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید
ابرار بآن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آخر زمان تخویف و
انذار اشرار روزگار بوده و در تخصیص این بلدهٔ عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام
شفاعت است ظهور او درینجا در باب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود لیکن
ظهور آن رحمت که خاصهٔ آنحضرت عالمین است کار خود کرده آتش غضب الهی فرونشاند
وکیفیت آن آنست که ابتدای سلخ جمادی الاول در سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار هجری در مدینهٔ طیبه
چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیوم جمادی الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد
مانند شهر بزرگ که او را قلعه و بروج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوهی که
میرسید خاکستر میساخت و چون ارزیز میگداخت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا
جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسیده باوجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد و از
روشنائی آن نار صحرا و حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و خورشید را در آن
ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ
و ارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب آن
بگداز رسیده بودند سدی عظیم در وادی پدید آمده و احجار را میسوزد و اشجار را آسیبی
نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف
آن خارج حرم بود نصف خارج را آتش خورد و چون به نصف داخل رسید منطفی گشت آورده اند که قاضی و امرا
مدینه و ساکنان جمع شدند و تضرع و ابتهال و توبه و انابت و استغفار ورد مظالم و اعتاق ممالیک

ممالیک کوشیده بتصدق و خیرات دادند و گردد چون بشر نفیسه بتوبه پسرهای برهنه لوازم تضرع
بجا آوردند حق سبحانه بیمن و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سیلها و
موجهای او با آنچه در روی آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود والعظمة لله الملک
المعبود **طایف** موضعیست در میان کوههای مکه دوازده فرسنگ و هوای نیک دارد
گاهی در زمستان آب آنجا یخ بندد و در مملکت حجاز غیر طایف جائی یخ نشود و در آنجا میوه‌ها
بسیار است و سجن عارم آنجاست و آن جائیست که عبدالله بن زبیر محمد حنیفه را آنجا محبوس داشته
و مردم بزیارت آن بسیار روند **یمامه** منسوب بیمامه بنت مره بود و لایتش حدی بحرین و حدی
بعمان و حدی بهجر دارد ساکنانش در غایت حسن و ملاحت می باشند و خدمتگاری در آن
ولایت بیک لکه دینار ببیع و شری میرسد و دیگر گندمیست که آنرا بیضای یمامه گویند از غایت
سنگینی آن گندم را بعدد جزء فروشند و خرمای آن مقام نیز بانام است مردمان عجب از آن ملک
برخاسته اند مثل نمرود مردود و چندی از فراعنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل
احساس اشیا میکرد و مسیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و رافع شیبب ابونواس فرزدق **هرموز**
از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای اردشیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته
موسوم بهرموز گردانید و چون از رهگذر دزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت ملک
قطب الدین نامی به بندر جرون که الحال بهرموز عبارت از آنست رفته متوطن گردید بعد از آن
در سنه نهصد و پنجاه بتصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک دانش و بینش مخفی نماند که
مملکت هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون دکهن
و گجرات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرده

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق با آن اقلیم دارند گورسازد دکهن ملکی است وسیع و زرخیز که در
ولایاتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر در نظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطرها رفته و هوایش غنچه دل را شکفته و در دکهن بیست و شش قلعه فلک فرساست که سر بعیوق
قلعه سما و قمه قبه جوزا برافراخته اند که پای نظر صاحب نظر بسنگ آید تا بشرفات آن رسد و کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوندد احمدنگر بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهرهای دکهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در هند بعمل نیامده پیوسته بصورت
جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت نزهت و هر یک ضلعه شهر قلعه ایست رفیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و دومین که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت تتبع کرده در رسته منزل احمدنگر واقعست دولت آباد در سابقه بدیوگیر
شهرت داشته پیش از زمان اسلام همیشه دار الملک بوده و مردمش اکثر نساج اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ آن مقام نیز با نام است چه بعد از مردم ختا و ختن کسی
بدین لطافت و صفا تتبع آن شیوه ننموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهان است و
مقبره عالمگیر پادشاه بمسافت تمام در آن واقعست جونیر شهری است پر آبهای خوشگوار و
اثمار حلاوت آثار و در آنجا نیز قلعه ایست که اساس آن به ثری و پایه کاخش به ثریا رسیده
جیول به ساحل عمان واقع شده از بنادر مشهوره دکهن است تلنگانه ولایتی است مشتمل بر
مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبر هندستان بر آن مملکت فرمانروا
بوده حال دار الملک آن گلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی برزن و

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هند است و ساکنانش از غش و کین همه ملیح و نمکین
احمدآباد دار الملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان
دارد نزاهت و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین
عظمت و آراستگی شهری بنا نیافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد دکاکین
دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور رشک افزای پری
وحور اند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخندهٔ شکر ریز جان میبخشند نظم همه کافران
مسلمان فریب ٭ بتان سهی قامت جامه زیب ٭ مغان پری چهرهٔ شعله خوی ٭ برهمن کودکی
بت روی و زنار موی ٭ ملاحت نمکزار رخسارشان ٭ طلاقت زباندان گفتارشان ٭
بعشاق داده بوقت حرام ٭ بایمای ابرو جواب سلام ٭ و احمدآباد از شهرهای جدید است
سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشت در طبقات اکبری
آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب
حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر
نمود در سنه هشتصد و بیست و سه [٨٢٣] بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه سیصد و شصت [٣٦٠] پوره مشتمل بر بازارها و مساجد آباد ساخت
چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده [١٢] کروهی احمدآباد شهری
بنا نهاد محمودآباد نام که این وقت آبادی دارد و از احمدآباد تا آنجا بازاری دو رویه ساخت
و مردم را فرمود تا باطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
و در کتاب عقول العشره می آرد که بیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکنند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پدر سلطان بهادر در احمدآباد مقدار بیضه مرغ خانگی تگرگ بارید و ما عجب داشتیم در این اثنا از کینبایت خطی آمده که اینطرف ژاله دو گز و دو نیم گز افتاد که تابت زانجنس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که فلان روز در اثنای باریدن ژاله یکباره قطعه ابری متوجه زمین شده ما خیال کردیم که بر قریه خواهد افتاد گریخته بیرون قریه رفتیم اما آن قطعه از بالای ده گذشته بر زمین مزروع افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه ژاله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد و بیست درعه و در عرض پنجاه گز و ضخامت و سطبری بیست گز بود والله اعلم بالصواب و از مضافات این اقلیم بندر سورت و گیا است که در خوبی سیم ندارند و بندر سورت که از بنادر مشهوره است قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور است صورت نبسته نظم قلعه بهست آسمان پیوند؛ رفته چون فکر فیلسوف بلند؛ یافت از برج آن بلند خصال کره خاک حکم کره نار؛ در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهة دفع فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بعمارت آن پرداخت و فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند چون قلعه باتمام رسید چوکندی بزیر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگالست شروع نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند شد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکندی نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درعست و ارتفاعش بیست درع بنا بر رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

آن ریخته و کنگره انداز و سنگ انداز بنوعیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدستور
قلاع و بلاد دیگر هند بتصرف فرنگیان انگریزیه درآمده و جزیره مبنی در این ایام آبادی تمام دارد
و در مبنی قلعه ایست در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان بتصرف بادشاه انگریز
درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هند و آتش
پرستان زردشتی در آن سکونت ورزیدند چنانچه مولا رای رتنگر که در علم سیاق و تواریخ مهارت
تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده در یکی از آنها مینویسد که زردشت حکیم
کشمیری الاصل است و او برهمنی بوده از براهمه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده
در سال یازدهم جلوس گشتاسب پیش او رفته و چون در سحر و نیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسب
و پسرش اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض
میشود و از پیروان زردشت بسیار مردم در جزیره مبنی ساکن اند که محاصل بومیه بعض آنها کم از
لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور و شصت لکهه روپیه میشود و میرزا ابوطالب خان در مسیر
طالبی می آرد که آتش پرستان مبنی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بزنی گرفتن
در کیش آنان درست است اگرچه اینها اصل آتش آنها از آتشکده مرو باید که آتشکده یزد [illegible]
هزاران هزار روپیه آتش آورده اند و آتشکده خود را گرم داشته اند و سنه زردشتی اینوقت دو هزار
و دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب والله اعلم [illegible]
[illegible] اکثر مسلمانان اند و از آنجا تا بندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست
مشابه هرموز [illegible] ساکنان آنجا اکثر کافراند و جمعی از اهل اسلام نیز در آنجا مقام دارند و دو مسجد
جامع بتکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوته ها از ناف

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهرزاده اش وارث باشد و پسر و برادر را معتبر ندارند اگرچه سکان انجا بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روش علیحده است و قومی از ان قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موئی از مؤنات آنرا متعهد و اوقات شبانروزی درمیان شهر کا مشترک است و اگر یکی از انها پیش آن زن باشد نشانی بر در گذارد و اگر شوهر دیگر در انحالت رسد آن نشان را دیده بازگردد در باغی منور رمشو خواجه باین نقره و زر تا چشم به بندی رود از پیش نظر این روپیی لچن که نامش دنیا است تن در ده با غوش هزاران شوهر بیجانگر شهریست در نهایت تکلف و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهر بند دارد گرد یک دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق و دکاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت کشاده در بیجانگر پیوسته گل میباشد و دکاکین آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین انجا مانند خوردن طعام استشمام گل را ضروری دانند خط مردم بیجانگر دو نوع است یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه جلد سفیدی را سیاه کنند و اهار داده مهره زنند و سنگ نرمی را که در ان بسیار میباشد شبیه دسته قلم تراشیده بر داشته بآن بنویسند و از ان سنگ رنگی سفید بر این جنس سیاه ظاهر شود و این خط دیر پای است و خرابات انجا نیز حکایتیست که هندو صنمان زنا موی و سنگ پرستان آفتاب روی برصندلیها و کرسیها بآرایش همه و زیور نامحصور آخر روز بر بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش بر آید گلو بند زیست انه بنا در هند در سر حد بیجانگر در ده فرسنگی آن بتخانه ایست مربع ده گز در ده گز ارتفاع

هیچ گز جدا از آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم
او یاقوت احمر در نهایت صنعت که گویا بکمین می نگرد. بارام نیز در آنجا بوده است در آن
بلده مردیست بر یک پهلو خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و از و صدای
ظاهر شود و همین علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سمر ... بلده
بلده ایست و در آن مناره که بزعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر
مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند آن
خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نمایند کلمنار
نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفة الغرائب در آن بلده مناریست از مس که بالای آن بصورت
بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود
در آن چشمه تمام بیاشامد بعد از ان بط چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم انجا را
کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان
آنجا از ملاحت بهره اند هانسی نیز مقامیست بانام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار
شهریست دار الملک بدیل کهنه در اطراف آنکوه پاره ها واقع شده قلعه رفیعی دارد که دست
هیچیک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و آن قلعه بالای کوهی واقع است و سطح آن بنهایت وسعت
دارد دو توپهای کلان اژدها نشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از زمینه تا جبیل در انجا افتاده است
و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و در نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دار الملک
شده در زمان تسلط رایان مرهته چهاونی و لشکرگاه بوده چون راجه انجا در ان سکونت ورزیده
و شهر کلان شده در شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در انجا کار بافندگی بابهار

تمام است و دستارها و مندیل انجا نام در علم موسیقی را خوب می ورزند چنانچه تانسین که باربد
وقت خود بوده از انملک برخاسته دلیران انجا با هرکس گرم میجوشند و زنان اعیان بمرتبه
کمال زیبایی و رعنایی سواره اکثر اوقات در جلوه گری مشغول باشند و در آن ایام که راقم وارد آن شهر
ملاحت بهر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دکهن گرچه گلرخان هستند ؛ دلبر و نازنین و
ماه وش اند ؛ همه گلچهرگان مشکین موی ؛ همه غنچه دهان نسرین بوی ؛ نیست زانها ولی بهر
جایی ؛ بهره ما بجز تماشایی ؛ کاین همه سرو گل که قد افراشت ؛ باغبان از برای دیدن کاشت
دهاولپور شهریست کوچک لب دریای چنبل که تا لب آب آنخود و گوالیار است الحال از آن شهر
بجز نامی نمانده سومنات شهریست بر ساحل دریای عمان در بتخانه آن شهر بتان بسیار بوده و بزرگ را
سومنات میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم آن بت را از خانه کعبه آورده
بهند آورند و برابر جواهر زر بهندوان فروختند آنها بتخانه جهت او ساخته سومنات نام کردند و بعضی را
اعتقاد آنکه این بت از دریا بر آمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در
قصیده که در فتح سومنات بنام سلطان محمود غزنوی گفته همین معانی بیان کرده اما از کتب سلف
براهمه معلوم میشود که این بت از زمان راجه کرشن که چهار هزار سال میشود بهم رسیده ناگور
شهریست معروف ساکنانش سفر لاط تتبع نموده بهتر از شهرهای هندوستان میباشد جزیره
سیلان که صاحبان آنرا سیلون خوانند به سمت گوشه نیرت مندراس بفاصله پنجاه کروه است
و از پهلپهری نزدیک از کناره دریا بگرد بر کشتی میتوان رفت شیخ اعتصام ساکن نجد و متعلقه
پرتاب کده در شکرفنامه می آرد که دوره جزیره سیلان هفتصد کروه است و تمام آن معمور
صوبه بنگاله بدانکه بنگاله از ابنیه بنگ بن هند بن حام بن نوح علیه السلام است در زمان

سابق این ملک را ملک بنگ میگفتند و لفظ آل که با وی ترکیب یافته است که آل بزبان بنگالی پشته
کلانست که گرد باغ و زراعت و غیره بارتفاع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلطنت
راجایان بنگاله در زمین نشیب پشته‌ها بدستور بلوان ارتفاع ده گز و بعرض بیست گز در حدود بنگ ساختند
و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان به بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتی است
در غایت وسعت از اسلام آباد معروف چاتگام تا به تیلیا گهری شهر قاعده چهار صد کروه وسعت
دارد و از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی اینصوبه است دو صد کروه عرض دارد شرقش
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج گهر باشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش بولایت کوچ منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جرنته است که مابین اودیسه و بنگاله
واقع شده و از متعلقات بنگ است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است
و در ازمنه ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکهه و شصت و یکهزار
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری از روپیه سکه میشود و بیست و سه هزار
و سیصد و سه سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده و ایمی و یکهزار و
یکصد و هشتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد منزل
کشتی متعین می‌بود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
فوفل و دارفلفل است از میوه انبه و کیله و اناناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم بکوله که مشابهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لیکن است و آن
برابر گردگانی باشد و از وطعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام ابر چون دست

مدام ابر چون دست کریان در باریدنست و از غایت بارش تمام آن ملک گویا دریاچه ایست و
مدار آن بر کشتی است و ساکنانش بشناهی با نیک تتبع کرده اند چه خاصه آن مملکت با نام است و
و تار ریسمان خاصه و ململ را هم وزن طلا بیع و شرا مینمایند محمد یوسف شهرودی می آورد که در
دیکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه میفروخت که مدققان باریک بین آن جنس پارچه ندیده بودند
بلکه نشنیده بلطافتش بغایتی که کتان پرتو ماه در مقابل آن سطبر می نمودی و زربفت شعاع
مهر در برابر آن ضخیم بودی در اثنای ماجرا صاحبش آن پارچه را برداشته بربالای دیوار
برآمده از هم کشوده یکسر آنرا بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا
دو ساعت چون غبار در هوا استاده چون سپیده صبح بر جهان طالع کرده قایم بود و هم او
آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله جهة ملا غزالی دستاری فرستاده که
بیست و هفت ذرعه عرض صد آشت و پنجاه ذرعه طول هرگاه در مشت گرفتندی پنهان شدی
و جنسی از خاصه میباشد که هزار روپیه هند قیمت یک تهان آن میباشد اما پشه در بنگاله
بنهایت پر زور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر سر دی باشد بخواب
رفتن امکان ندارد که هر پشه خیال نمرودی در سر دارد و شهر تومانیست از بنگاله مال تومان
آن بنجکلهه بود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه و در بعضی پرگنات این تومان ابریشم
ملتیج بود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورتها برابر ذکر آدمی چیزی
از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را بدبر قبل استعمال کرده رفع آلودگی نمایند
هر چند حکام سعی کرده اند که این همه ها باین عادت متلذذ اند که این شیوه را بطرف
سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و در یکی از مضافاتش هیره پور نام کان الماس

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک را میکارند و گاه آنرا که شوره بسیار
دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و ست
گام که آنرا در شهور ست داخل این تومان است و در انجا خاصه و صحن و دیگر اقمشه مهین بحصول می
پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهور است و در یکی از مضافاتش
محمود آباد نام فلفل دراز را بیاری میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد
و در این تومان فیل بسیار باشد سند کالوسی لکهه و سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ململ تونگه و گنگه جل آنمقام بانام است و
تومان دیگر سری هت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا میسازند
جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چوبار موتی درین تومان میشود و مالده که از تعلقات
در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گوگه لکهنوتی است که در
از منهٔ سابقه دار الملک بنگاله بود و هم داخل این تومان است و قلعهٔ گور از قلاع معتبرهٔ هندوستان است
چه در غربی این قلعه آب گنگ واقعشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
و فاصله فی ما بین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمقش بغایتی
که قبل از عبور آن عاجز آید کورکات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم
و فوفل باریک نیز تومان علیحده است نتیکر و فلفل دراز و فوفل در انجا نیک میشود
خاصه و ململی و صحن آنموضع نیز بانام است و خاصهٔ شهباز پوری خاصهٔ آن تومان است
ملک ٹپیره متصل حدود شمالی چاٹگام است رایان آنجا خطاب مانک و امرا خطاب
نراین دارند و راجه انجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میدارد و سواری اسپ

بهم میرسید ما بین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقا
وغربا از ابتدای پرگنه بهترسند که داخل ممالک محروسه است تا پاٹ کانو که سرحد ملک مورنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوبا و شمالا از پرگنه تاج هات که از جمله ممالک محروسه است تا بو
پور متصل کهونتا کهات است پنجاه کروه جریبی و این ملک در عذوبت و گوارائی و اعتدال و
لطافت هوا و نزاهت امکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آن موضع را شام میگویند
و تا ولایت کوچ بهار بیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا در آنجا آمد شد دارند و ابریشم هم در آنجا بهم
میرسد و سنبال فلفل در آن ملک میشود و بیخش باریک و شاخهایش تا بالای درختهای تار رسیده
و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و رائجه آنجا سکه بر زر میزنند و روپیه
منسوب آن ملک را نرائینی گویند و رایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و یکهزار سوار و یک لک
پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده و در آن ولایت غاریست که بعقیده ساکنان آنجا مسکن
دیو است و نام آن دیوتای و مردم آنجا یار را بدستور دیو پرستان بآن اعتقاد بسیار است در
سالی یک روز عید کنند و دران روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد میکشند و
ثواب آن بآن غار میرسانند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان جماعتی اند
که جان خود را فدای راه آن میکنند و میگویند که ما را آن طلب کرده از آن روز که آنها بهوگی
میشوند هر چه میخواهند میکنند و با زن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آن روز
کشته میشوند **ملک کامروپ** که آنرا کانوروتیر گویند در تحت حکومت رایان آنجا بوده
مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افرازند

اکثر شکایات اشجار اسفل یا بزنمی تواند کرد چنانکه از نباتات آنجا میگویند که بوی گلها تا چند ماه
بر ستور اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر تارها می بالد و میوه انبه خوب میشود

کوهستان بهوت که مسکن بهوتیه است در سمت جنوبی کوه سمیار واقعست اسپان تانگن و
بهوت و آهوی مشکین در آنکوهستان می شود و در وسط آنملک نهری در میان دو کوه جاریست
عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آب بسته و هر دو سر زنجیر را
بسنگهای طرفین مستحکم بند کرده و زنجیری دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قدادم
تعبیه نموده و میدارند مترددین پای بر زنجیر اسفل نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور
مینمایند طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال اثقال را نیز از زین آب بر همین زنجیر میگذرانند مردم
این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر سرنگون از اطراف روی و گردن فرو
هشته دارند لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت توان کرد دیگر ندارند اناث و ذکور آنملک
بهمین هیات و وضع میباشند و گویند کان فیروزه هم درین کوه هست و مابین شمال و مغرب ممالک
بنگاله پیوسته بملک کامروپ ولایت آشام واقع است و نهر برهماپتر در وسط آن از شرق
جانب مغرب جریان دارد طول آنملک شرقا و غربا از گواتی تا سدیه تخمیناً دو صد کروه
جریبی و عرضش شمالاً از کوهستان قوم مری مچهی و قله و لانده تا جبال قوم نانگه قریب هفت یا
هشت روزه راه است جبال جنوبش با کوهستان کچار و کشمیر در طول لاحق و در عرض
بادفلا و مسکونه قوم نانگه لاحق و کوهستان شمالیش در طول بارداسی آشام کامروپ پیوسته
و در عرض بشیر و کوههای سابق قوم وقله و لانده کشیده سرزمین ساحل شمال بحر برهما
پهتر را اتراکول و اراضی کنار جنوبش را دکهن کول خوانند طول اتراکول از گواهتی

تا مسکن قوم مری و مچهی و امتداد دو کهن کول از ملک رنگتی رانی تا موضع سدیه است و عرض
جنگلی آن ملک و از حریف نمی‌یابد اگرچه معارض او قوی و بزرگ باشد آنقدر بجنگد که
مغز سرش پریشان شود و بمیرد فیل کلان متساوی الاعضاء در صحاری جبال آسام و اکثر
از ریگ دریای برهمپتر طلا حاصل میشود و دوازده هزار آسامی به بیگار مقرر اند
هر سال فی یک نفر یک توله طلا ببیگار راجه داخل میسازند آن طلای کم عیار که یک توله به هشت
و گاه ده روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه آنجا و خرمهره رایج است و
فلوس مس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر
بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او تهاون نمی‌ورزند و اگر سستی و تهاون
و انحرافی واقع شود به قتل رسند و راجه آنجا بر مکان بالا میباشد و پا بر زمین نمیگذارد
و اگر پای بزمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آن مردم آنکه آبا و اجداد
راجه بر آسمان می‌بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان بزمین فرود آمده اند
لهذا او را راجه سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بهشت و
گویند چون راجه آنجا فوت شود خواص و خادم و حرمها و خدمتگاران ذکور و اناث با اکثر
از اسباب تجمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوایج ضروری با چراغی کلان
پر از روغن با او در دخمه مدفون میسازند و سر دخمه را باستحکام تمام بچوبهای قوی
می‌پوشند و متصل ملک آشام تبت است و متصل تبت ختا و ماچین و در کوههای
جانب شرقی آشام معدن نقره و مس و ارزیز است و مابین جنوب و مشرق بنگاله
ولایتی وسیع که آنرا خنک گویند واقع شده و حاکم آن متصلت و کیش و ملت مرفنا

انجا خارج از کیش اسلام و هندوان است و سوای مادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند چنانکه برادر و خواهر و پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را والی گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند زنان درخانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنهٔ انجا کلهم اسود اللون اند و مردم مطلقا ریش ندارند و هذا من النوادر و متصل ملک زخنگ ملک پیگو بالین جنوب و شرق بنگاله است و در حدود آنملک کان جواهر خصوص یاقوت و فلزات بسیار است و فیل سفید که در تمام عالم بهم نمیرسد در انجا موجود است و متصل این ملک ملک مکهه است که حیوانی چند بصورت انسان ملتبس گشته از جانوران بری و بحری هرچه بدست آرند میخورند و دین و آئین و مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت اڈیسه و اقعست مشتمل بر دو سرکار است سی و چهار لکهه و پیچیم دار از لانده دیول تا مالوه در عهد سلطان اکبر جلال الدین آنملک بهمت حضرت میان محمد کالا پهار مفتوح شد داخل دیوانی اکبری گردید و در بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالا پهار صاحب کرامات بود و آنملک را بزور ولایت با آوازهٔ نقاره گرفته ظرفه اینکه در زمان مراجعت در سرزمین کیون جهر در جنگلی نقاره گذاشته رفته که هنوز معکوس فتاده و مردم آنملک عدی از بیم جان بسبب آن گردن آن کوس معکوس جرات نمیکنند بالجمله در ولایت اڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین بگرفتن فیل بعرصهٔ میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین هندی سعی و تلاش فیلانی دست داده اسپ بساط افتخار و مباهات می تازند و اهل آن دیار را اکا غذ و قلم و سیاهی نمیباشد چه برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهن بیاتی راست کرده اند که یک سر آن مثل قلم

وسیر دیگریش مانند درفش که از آن بر برگ تار هر چه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای
دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته تا یکصد و هشتاد کروه
دور است شهری کلانست بر لب آب بهاگرتی واقعشده بر هر دو کنار نهر آبادانی دارد
در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی در انجا ساخته مخصوص آباد نام
گذاشته بود خانه چند از دکانداران در انجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی اودیسه داشته کار طلب خان
خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف داکه که از
شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و بیست کروه است و در آن وقت جای
حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص
یافته از بیشتر در انجا بود چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد صحبت خود با شاهزاده بر آرندیده به بهانه
آنکه محالات بنگاله از انجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا شده در مکان مخصوص
مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی
خالصه شریفه را در انجا ساکن ساخته و در کلهریه که ویرانه محض بود محلسرا و دیوانخانه و
کچهری بادشاهی آراسته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصوبداری بنگاله
واودیسه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه
منصب مباهات اندوخته بعد رسیدن مخصوص آباد بنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم
بمرشد آباد ساخت و دار الضرب مقرر فرموده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک گردانید از ان
وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

مصارف کالی و کالی نام تی بوده که در انجا است چون در زبان خاص اهل بنگاله کرتا و کتا
بمعنی مالک خداوند است ولهذا آن ده بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
وشرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریز چنین است که در نظامت نواب
جعفر خان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل کول گهات و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند بزمین فرو شدن آفت آنها از
معاینه آن افتان و خیزان بسفینه امان و رابطه خلاص و مناص یافتند تمامه مال و
اسباب و سامان که بلکوک می ارزید وقف قعر آب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر چارنک نام سردار انگریزی باغ بنارسی گماشته کمپنی را که در کهول
گهات متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوتهی پرداخت وطرح عمارت
تنه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشاه
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار بندر
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه برآیند
موجب هتک پرده حرمت و بی ستری و خرابی ننگ و ناموس ما خواهد شد فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود و متعقب تمامی مغلیه و شرفای
انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفر خان
پروانه باین مضمون که زنهار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
حکم کرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند و مستر چارنک آزرده

آزرده گشته مستعد بجنگ شد اما چون جمعیت قلیل داشت وسوای یک نزل جهاز دیگر در آن وقت
پیش او موجود نبود علاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب و ازدحام مغلیه بسیار لهذا
دست و پا زدن را بیحاصل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد لنگر برداشت آن توپهای
کلان آفتابی از بالای جهاز محاذی عمارت شهر با آفتاب مقابل نموده آبادی کنار
شهر بسیار را تا چندین لنگر آتش زده روانه شد فوجدار بجهت تدارک این فعل به تهانه‌دار مکوه
نوشت که مانع جهاز شود تهانه‌دار مذکور زنجیر آهنی سطبر که هر حلقه آن مقدار ده آثار پخته
بود و جهت سد راه آمد شد کشتیهای غنیم زنخنک و قوم کمبه زین سوی دریا تا آن رو
ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده پیشتر مهیا داشته بود بر روی آب کشید جهاز بزنجیر رسیده
بند شد از رفتار ماند مستر سینک زنجیر را بشمشیر فرنگی بریده راه نورد شد و جهاز را به بندر
شور رسانیده عازم ولایت دکهن گردید چون اورنگ زیب عالمگیر بادشاه در آن ایام
در دکهن با سلاطین آنجا جنگ داشت و غنیم از چهار طرف رسد غله بند کرده قحط
عظیم در لشکر بادشاهی روی داده بود سردار کوتهی کرناتک رسد غلات بحمل جهازات
پیاپی بلشکر رسانیده مجرای دولتخواهی و نیکو خدمتی خود بظهور رسانید عالمگیر بادشاه
از فرقه انگریز بسیار راضی شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سرداران انگریزیه
درخواست استاد و فرامین احداث کوتهی ها در ممالک محروسه علی الخصوص بنگاله نموده
و خواهش از درجه پذیرائی یافته فرمان والا موشح آل تمغا بمعافی محصول جهازات
کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش و حکم والا در باب احداث کوتهی ها در
کل ممالک محروسه خصوص در بنگاله صادر شد مستر چارنک باحکام و فرامین بادشاهی

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل با جانک مشهور است لنگر اقامت انداخت و
وکلای زباندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفرخان فرستاده شد اجازت تعمیر
کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده بآبادی شهر پرداخت کار و بار تجارت بنگاله
بکمال فروغ ساخت چنانکه کوتهی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد
چندن نگر عرف فرانس ڈانگه از کلکته بفاصله دوازده کرده واقعست سرداری از طرف
فرانسیس در آن شهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد سرداران انگریز در آنجا عمل
و دخل ندارند چوچره متصل بندر هوگلی جانب بندر مذکور و از فرانس ڈانگه بفاصله یک
کرده جانب شمال واقع و در آن شهر دخل ولندیز است و همچنین شیرام پور بر لب دریای آنطرفی
اجانک کوتهی فرقه دنیا مار است و در آنجا هم سوای مالک کوتهی که از قوم دنیا مار است عمل و دخل
دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کرده از یکدیگر واقعشده پیش ازین
ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصارای
پرتکیس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساتگام بسبب دریابری ویرانشده بندر هوگلی آبادی
تمام یافت فوجداران این بندر همیشه از حضور سلاطین دهلی مقرر شده می آمد و با ناظمان بنگاله
چندان تعلقی نمیداشت اما نواب جعفرخان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
فوجداری آنجا ضمیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده والله اعلم و چون قدری از
احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحرسازی و جادوطرازی بازیگران آنجا نیز بنوک قلم داده نورالدین
جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توزکی که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
که در زمان سلطنت روز افزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چند نمودند که پیشتر از من هیچ پادشاهی را دیدن نصیب نشده و آن اینکه اول تخم اقسام
درخت بر زمین ریختند پس چند بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در
آغاز بر آمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و ناجیل و شفتالو و اناس و انجیر و
انگور و غیره نمودار شد بتدریج بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده
بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و تا میوه
های مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نواسنج و نغمه طراز پیدا
شدند که بخوش رنگی و مقبولی و نغز آوازی آن مرغان دیده نشده بعد از ساعتی آن درختان
برگ های خزانی سرخ و زرد نمودار شده در زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
دیگر در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشت و بعد
آن یک چادری گرفته آیینه حلبی در میان آن بر آورد که از شعاع آن شب تیره چون روز روشن
شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر کس که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنچنان
روشنایی از آسمان ظاهر گشت که تا تصور کردیم که آفتاب بر آمد بلکه زیاده تر از آن روشنایی
محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنایی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از آن بازیگران
بر آمده ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان را بنطق آشنا نکردند و آنها
از ایشان نوع از زمزمه خوانی و خوش گویی بظهور می آمد که گویا هفت نفر باتفاق می
سرایند و دیگر یکی از بازیگران پنجاه تیر پیکاندار حاضر ساخت و یک کمان تیر آورده کمان بدست
گرفته تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده تیر دیگر زد و به تیر اول نشست و همچنین دیگر
تا پنجاه و نه تیر و هر تیر که می انداخت به تیر دیگر بند میشد تا تیر آخر که آنهمه تیرها از هم

جدا ساخت و دیگر بهیئت من گوشت و برنج و روغن و مصالح باندازآن در دیگ بسیار کلان
انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
ساعتی که سرپوش آن را برداشتند و طعام پخته و پر حلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد کس
طعام ازان کشیده بخورد و شاگرد پیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند دیگر فواره بر
زمین خشک نصب کردند و سه دفعه برگرد آن گشتند یکبار فوارهٔ مذکور بجوش آمده بقدر ده گز
بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب ازان میجوشید و چون بزمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیگرفت پس فواره
دیگر متصل آن نصب کردند که ازان آتش گل افشانی می نمود تا دو ساعت این هنگامه را
گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور ایستاد و پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار
گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلند تر گشتند انگاه بازیگری
دیگری آمده شخص اول را مع آن شصت نفر برداشته بر دوش گرفته تا یکمیدان همچنین دوید
و دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر
بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را برداشته
در میدان گردید و دیگر بازیگر را آورده گفتند این گنهگار است جلاد سرکار را حکم شود که
از بند او جدا سازد چنانکه جلاد قطع انداخته رو بروی همه بند از بند او جدا ساخت پس بازیگر
آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشت آن مرد
سلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازیگری مشلح و کمل
باکلافه ریسمان بدست حاضر گشته یک سر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تار آن را
کلافه بنوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس بحضور مجرا کرده معروض داشت که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بجنگ آنها میروم این را گفته براه تار ریسمان با سمان عروج
کرد چنانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از ساعتی از آن ریسمان خون تقاطر کردن
گرفت اول اسلحهٔ او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن دو سطرو بزمین افتاد
ودر آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای
شوهر خود را از همدیگر جدا دید فریاد و فغان بکرهٔ اثیر رسانید همچنان گریه کنان و موکشان بحضرت
بهادران التماس اجازت سوختن خود با عضای پاره پاره شدهٔ شوهر خواست چون اجازت
یافت همه قطعها جمع کرده در آن آتش افروخته بخوشی خاطر چنانکه رسم مستمرهٔ اینقوم ست با عضای
شوهر خاکستر گردید و برین اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز با یراق و اسبابیکه
رفته بود از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد
گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته یکی از آنها که دشمن قوی بود
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود
چون بر حقیقت سوختن زوجهٔ خود خبر یافت زیاده از نالهٔ و فریاد بنیاد نهاد و گفت
که بی او زندگی بر من حرام است اگر پیدا شد بهتر والا خود را نیز چون او در آتش خواهم
سوخت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجهٔ خود آتش افروخته
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه تودهٔ خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد
و دیگر کیسه آورده افشاندند هیچ چیز دران نبود بعد از ان دست در کیسه کرده دو خروس خوشرنگ
کلان برآوردند و هر دو را بجنگ انداختند و هرگاه این خروسها بال بهم میزدند آتش از
بال آنها گل افشان میشد تا یکساعت نجومی باهم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

دو خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده و بنیاد خوش‌خوانی و قهقهه نمودند که گویا
آدمی در اینجا نبوده بکمال خوشی نوا سنج بود بعد از پرده بر روی کبک انداخته چون برداشتند
دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش شده
افتادند و از نظرها غایب شدند دیگر بر روی زمین گولابی ساختند و گفتند که سقایان
آنرا از آب پر سازند چون پر گشت پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب منجمد شده یخ بسته بود که
فیلان کوه پیکر بر آن گذشتند اصلا شکست گویا سنگ بود دیگر دو خیمه برو بهم بفاصله یک
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه‌ها بر زده گفتند که ببینید که درمیان خیمه چیزی نیست
و خیمه‌ها خالی هستند آنگاه یکی از بازیگران در یک خیمه دیگری در خیمه دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه‌ها بیرون برآورده در جنگ اندازیم حکم شد
که شتر مرغ برآورند فی الفور از این خیمه یکی و از آن خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده درمیان خیمه بردند
بعد از آن بفرمایش بابا خورم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان همان دو خیمه دو نیلگاو
نر کلان و ست برآورده جنگ کنانیدند خلاصه کلام آنکه از این هر دو خیمه هر جانوری را
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبردند بازیگران در حال حاضر آورده بجنگ می انداختند
و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند و یک گل سرخ در دست
گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند گل در آب فرو برده نماییم آنگاه آن گل را در آب فرو برده
برآوردند زرد بود باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملا آنکه هر چند بار گل را در آب
انداخته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه و دستار سفید را در آب فرو

برون آمد همه سرخ شده بار که در آب غوطه زده برآوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند بادنجانی
گشت همچنان چند مرتبه که آن بیمار را در آب انداختند هر مرتبه برنگ دیگر نمودار گردید دیگر
قفس چهار پهلو آوردند از یکطرف آن که ملاحظه شد بلبل خوش رنگ الحان در آن نمایان
بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد طرف سیوم جانوری سرخ نیکو منظر
درآمد طرف چهارم جفت کبک پرخط و خال خوش آواز ملحوظ گشت و همچنین چهار طرف
قفس را که مینمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد دیگر قابی کلان نسبت دیگی
خوش رنگ طرح انداختند و چون آنرا برگردانیدند روی و پشت شد و پشت او رو گشت اما
بطرح و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت اما برنگ و
طرح دیگر و دیگر آفتابه کلانی پر آب نمودند آفتابه را سرنگون کردند آب ریخته شد پس بدست
نگهداشتند باز سرنگون کردند آتش از آن ریختن آغاز نهاد باز چون در دست نگهداشته سر آن
زیر کردند آب ریخته شد همچنین چند مرتبه آب و آتش ریخته موقوف کردند دیگر بازیگری آمده
بحضور ایستاده دهن را باز کرد سر ماری که نمودار از دهن او بیرون آمده بازیگر دیگر سر آن
مار را کشیده چهار درعه کشیده شد دم او برآمد بازیگر آن مار را از دست انداخت و دیگر ثانیا
سر مار دیگر از دهن او نمایان گشت بازیگر نیز آنرا بیرون کشیده بر زمین انداخت تا آنکه
بیست مار بیک قامت و جسامت یک صورت و یک هیات از دهن او برآمدند تا ساعتی
مارها با همدیگر جنگیده از نظرها ناپدید گشتند و دیگر آئینه برآوردند یک گل در دست گرفته
آن گل در آئینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر ده عدد مرتبان خالی آوردند و بحضور
گذاشتند یکیک پیش ها ده نمودند که آن مرتبانها خالی است بعد سر آنها سرپوش نهادند لحظه

که برداشتند یکی پر از عسل مصفی و دیگر پر از شکر سفید سیم پر از حلوای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
آن سرپوش نهاده برداشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنها را پاک شسته است
و دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
باز در کیسه گذاشته که برآوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه درعه شاهی
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا راست استاد بطریقی که از جای آویخته باشند پس
سگی آوردند آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته سر بالا صعود کردند چون
بانتها رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از ان ها ظاهر نشد انگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن بر میخواست و باز سرپوش
گذاشتند چون برداشتند لنگری مذکور پر از فیرنی و کشمش و بادام و قیمه یافتند انگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگر دیدند باز

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود ناگاه باز سرپوش بر طاس نهاده که برداشتند
چهار مار کلان در هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین باین دستور جانوران غیر مکرر در آن
یافتند و دیگر بازیگری انگشتری یاقوتی آورده در انگشت خود کرده چون باز از آن برآورد در انگشت
دیگر نمود نگینش زمرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شد و چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یک تیر بتاب سه راست شیرهای برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند بازیگر آمده برهنه
شده پهلو بر آن نهاده غلطان از این سر بآن سر رفت باز از آن سو غلطک زده پیش آمد که اصلاً
به بدنش آزار نرسید و دیگر بیاضی سراسر کاغذ سفید بدست من دادند چون نیک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیزی دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
از سرخ افشان کرده جدول کشیده در لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز
کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده و در هر دو صفحه تصویر مرد و زن برابر هم کشیده بنظر آمده
چندان پر تکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم برنگ زرد در کمال
خوبی زر افشان و تصویر شیر و گاو در آن کشیده بودند و ورق دیگر برنگ سبز افشان کرده نمونه باغ
سبز با عمارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با همدیگر بجنگ و جدل مشغول بودند مجملاً هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه دو روز و دو شب
هنگامه بازی و سحرسازی این بازیگران جادوکار و نادره کاران سامری کردار انبساط
پیرای خاطر مقدس ما بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین باعموم
و دیگر شاهزاده‌ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکهه روپیه سوای خلعتها باینها
رسید این عالم اظهار میسیرا میگوید انتهی تا اینجا بعبارت جهانگیر شاه است که از خط او نقل

برداشته شد جزیرة النسا در انجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود و بعضی گویند
انجا آبیست بغسل کردن در ان آب حمل گیرند همه دختران زایند و بعضی گویند بخواص میوه درختیست
که در انجاست سمج قریه ایست در زمین کوه انجا شکافیست که ولد الزنا از ان شکاف نتواند
گذشت قاع بیابانیست میان عمان و حضرموت تا جبل ان در وقت توجه بعمان در آن
بیابان آوازی بشنوند که ای فلان بن فلان بجای تا عنقا بنقدر درهم است چون بعمان
در آیند مطابق آن بهیچ رسد و کسی زیاده ترزان نخرد لوکم نیز از بلاد هندست که اکثر
فلفل از انجا باطراف برند و درخت بقم نیز در انجاست و آن چون درخت انار است برگ
آن چون برگ عناب جزیره حامه نیز در آنحدود است در انجا صنفی از آدمیست که روی
ایشان بر سینه آنها است و انجا کوهیست که روزانه دود عظیم از ان مینماید در شب آتش بسیار کسی
نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره ستلا نیز در بحر هندست صندل و کافور از انجا ببلاد عالم
برند و در انجا چشمه ایست که میجوشد و ثقبه ایست که در انجا فرو میرود و قطرها یکه برکنار ثقبه
بینماند اگر روز بود آنها سنگ سفید شوند و اگر شب بود سنگ سیاه باشند طبقر قلعه ایست در بلاد هند بر سر
کوهی که بالای آنکوه آب بسیار و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت
تمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران روانشود و مانند
دانه های سنگ منعقد گردد و طلا کردن آن دانه ها بر جراحات نهایت سودمندست و این مرغان
در غیر آنموضع نزیند و اگر بجای دیگر برند زیاده از یکسال نزیند مرندین نیز در آنحدود است
نیستانی در انجا است هرگاه خشک شود خود بخود بوزیدن باد آتش در ان افتد تا پنجاه
فرسنگ تخمیناً بسوزد خاکستر آن تباشیر باشد و از انجا باطراف دیگر برند قمر از بیان اقلیم دوم

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم سیم نیز نقل آورده شود **نظم** از طبیعت چو فرزند بخت
در عقد دوم راز گهر کرد پر بر سر آنم که ز بخت بلند درج سیم را بکشایم زبند در کشم انگو
که هر یک سزد از پی آویزه گوش خرد **الاقلیم الثالث** این اقلیم تعلق بمریخ دارد و
اهالی انجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس بامصار قندهار رود و بر وسط
مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتهی
شود چون زمین مقدس شام بفحوای بارکنا حوله مهبط اصفیا و مولد و ماوای انبیا است تیمناً شروع
دران میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است نه قسم آن بشام است
و یک قسم بتمام جهان و از خواص شام یکی آنست که هرگز از ولی خالی نبوده و ابدالان که هفتاد
تن اند در شام میباشند در عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نیابند که جبرئیل در انجا
نزول نکرده باشد و یک لکهه و بیست و چهار هزار پیغمبر اکثر از ان دیار برخاسته اند صاحب
مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام بروم است و شرقیش بادیه بابله است تا فرات و جنوبیش
حد مصر و تیهه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای شام نیز از وست دار
الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل
بوده است و آن شهر را بعبری ایلیای خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
تمام عالم خراب گردد الا که سیار که مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

از انموضع کوچ کنند و بنی اسرائیل بعد فوت والد خود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن
گشتند چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صد آبادی آنشهر گردید باتفاق علمای
بنی اسرائیل مسجد اقصا بنا نهاد چون دیوار آن بقد آدمی رسید خطاب [illegible] ارباب
آمد که اکنون دست ازین عمارت باز دار که باهتمام دیگری زینت اختتام خواهد یافت چون
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر نبوت و خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بلده
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت مشتمل بر دوازده سور و بنای آنشهر را از سنگ رخام
نهاده آورده اند که هر روز صد هزار سنگتراش در آنشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهها
سنگ میبریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند بعد اهتمام
دیوان بمعادن و بحور شتافته جواهر بسیار و بیشمار جهت آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبه شریف ساخته
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین
نیست که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد و یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک لکهه و بیست و چهار
هزار پیغمبر درمیان مسجد نماز گذارده اند طول آن مسجد هفتصد و هشتاد و چهار درعه است
و عرضش چهارصد و پنجاه و پنج درعه و ششصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل در آن [illegible] روشن میکرده اند و هزار [illegible] حصیر هر سال صرف آن میشود و هفتصد
نفر فراش همیشه خدمت آن مسجد میکرده اند و پنجاه خم سنگ زرین جهت آب نهادن و [illegible]
نگاه داشته بود و چهار [illegible] در صحن مسجد مصطبه است که ارتفاع آن [illegible]
[illegible] مصطبه قبه عظیم است مشهور که آنرا قبة الصخره گویند و در درون قبه

سلیمان الدارانی و ابراهیم بن دلویه تستیری و داود بن احمد و احمد بن علی الحواری و محمد بن حسن شیبانی
و غیره از دمشق اند و در اقلیم شام درختهای زیتون نشانیده یونانیان تا حال موجود و مر
یونانیان در عهد اسکندر در آن دیار وارد شده بودند پس عمر درختی تا این تاریخ قریب دو هزار
میرسد بعلبک در نزدیکی دمشق واقع شده قلعه در غایت حصانت داشته و در زمان الیاس پیغمبر
علیه السلام فرمانروای بعلبک شخصی بوده اجب نام و او را صنمی بود از طلا موسوم به بعل شیطان از
جوف آن بت با مردم تکلم مینموده و آن شهر را بخت بک میخوانده اند پس از آن بعل را با بک ترکیب
کرده بعلبک خوانده و بعضی گفته اند که زمان آن نبی بوده آزبیل نام که هفت نفر از ملوک بنی اسرائیل
شوهر کرده و به فساد بسر میبرده و همواره با الیاس در مقام عداوت بوده اجب نیز باغوای زن بنگاه میتو
از طریق هدایت دور افتاده به پرستش بعل مشغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال به دعوت آن
پرداخت و کسی بدو نگروید مفارقت آنها از بارگاه کبریا مسئلت نموده از نظر خلق پنهان گشت
و الحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و سرگشتگان و گمشدگان را راه نماید در
حبیب السیر آمده که خضر و الیاس هر سال در موسم حج و در عید ضحی در عرفات یکساعت با یکدیگر ملاقات
نموده این ابیات تهنیت شعار خود تمام نمایند غزه بلطافت آب و هوا و نضارت کوه
و صحرا به بسیاری از ولایات شام تفوق دارد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
نقل است که شما را بشارت دهم به عروس که یکی غزه و دیگری عسقلان است حضرت امام
شافعی از غزه است حلب از مشاهیر بلاد شام است آب و هوا نیکو دارد و وجه تسمیه
بزعم بعضی فضلا بسبب آنکه چون حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه
گوسفندان خود را در حلب میدوشیده و شیر را بفقرا قسمت میکرده هر فقیر

کشتی آن مدعی کذاب اسوختی وطور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند واز نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از مسجد برآمده بکوه زیتا صعود فرمودند در انجا نیز نماز گذاردند و برکناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند بعضی بدوزخ رسند واین همان کوه است که حضرت عیسی را ازینجا باسمان برده اند وآنمکان را نصاری تعظیم کردند ومیگفتند وبر سر آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود ودرمیان آن کنیسه قبه ساخته مصعد عیسی میگفته رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل درآن درخت خرنوب بنطی است ومتصل آن مسجدی ساخته اند ومابین آنمسجد غار ربیت مصعد مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند وآن درخت را خرنوبة العشره میگویند وچون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور زیتا را بر شیخ احمد هکاری وشیخ علی هکاری بالتسویه تقسیم کرده وقف نمود این در پانزدهم ذی حجه سال پانصد وهشتاد وچهار واقعشده آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف ذریات شیخین مذکورین است **دمشق** دار الملک بلاد شام است تخت ارم بن سام بن نوح بود آنرا جیرون بن سعد بن عاد ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که درمیان طوایف امم اشتهار دارد وعبارتست از ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آنسرزمین فردوس آیین بنا کرده بقول بعضی مفسرین ارم ذات العماد الآیه کنایه ازآنموضع است وگروهی گفته اند که دمشق بن قال بن مالک بن ارفخشد بن سام بن نوح همت بر آبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده وسکندر رومی تجدید آنعمارت فرموده وجمعی برآین رفته اند که از محدثات ضحاک بیوراست

بصد تقدیر شهری بدان لطافت نشان نداده **نظم** همیشه شهر خورم تازه صحرا؛ مقام عشرت و جای تماشا؛ بباغش گل بمیدان جوش لاله؛ مکان ساغر و جای پیاله؛ سرود و رود در هر کوی و برزن؛ ز عالم کرده اینجا عیش مسکن؛ حضرت رسالت پناه چند کرت از نزدیک دمشق گذشته و بقدوم خود آنشهر را مشرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که دمشق بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا نسپرد و در آنشهر هیچ منزل و در برزن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمارات عالی و اسواق بتکلف و حمامات نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره آنشهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در سنه هشتاد و هفت هجری ۸۷ آنرا بنا نهاده و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و نتوان یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد اقصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آنمسجد شده و این مسجد دو طبقه است تمام فرش و ستونهای آن از سنگ رخام است سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه گردانیده اند اگر کسی عمر طبیعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشر عشیر آنرا ندیده باشد **نظم** چه مسجد یکی باغ رنگین بهار؛ بدنیا ز خلد برین یادگار؛ بسان فلک طاق فیروزه خشت؛ نمودار می از قصر باغ بهشت؛ ز حلکاریش عقده دل گشاد؛ طلسمی ز رو طرب تابناک نهاد؛ ز سقف و جدارش بوقت عبور؛ نگه غوطه خورشید بدریای نور؛ کند سایه در روی زرش آب و تاب؛ بلعلگیری پرتو آفتاب؛ و حاصل اوقافات آن مسجد هر روزه هزار و دولیت دینار زر سرخ ۱۲۰۰ بوده و دولیت دینار صرف روشنائی آن میشده و در ظاهر دمشق کوهیست ملاذ

مقابر انبیا و اولیا در آنجا منارهٔ ایست که آن را معارج البروج خوانند گویند که چهل پیغمبر از
گرسنگی در آنجا وفات یافتند و زعم بعضی آنست که قابیل هابیل را در آنجا بقتل آورده حضرت
ایوب پیغمبر علیه السلام در یکی از مضافات دمشق بوجود آمده در آن موضع الجمال پدر ایوب
نشست و از دو چشمه که از زیر آنجا پیدا شده امروز جاریست محمد بن جریر طبری
آورده که من در سال سیصد و سی به آن چشمه رسیدم و از آن آب آشامیدم و بیماری
از آن چشمه آب آشامیدن شفا مبدل شد و هوای دمشق بحرارت مایلست و آبش که از
بعلبک می آید که اکثر نهر باغات در میان درختان جاری میشود بدین جهة گونه نقاهت دارند
و دمشقیان بلهو و لعب و نشاط مشغولند و اکثر اوقات بارتکاب مناهی و ملاهی مشغوف اند
والله غفور الرحیم **طبریه** شهریست نزدیک بدمشق و در آنجا حمامهاست که بر سر چشمه های
آب گرم ساخته اند احتیاج بآتش ندارند و گویند در آن موضع دوازده چشمهٔ آب گرم است
بغایت خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از آن چشمه غسل
کند شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهر عظیم است که نصف آن آب گرم
و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم آنجاست گویند
هر کس چهل صباح آنجا بیتوتت کند حکیم شود و در آنجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی
از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد **ناصره** قریه ایست بقرب
طبریه اهل آن قریه حضرت مریم علیها السلام تهمت کرده بودند بشومی آن هر دختر که در آنجا
متولد شود از مهر بکارت بی نصیب و عاصی باشد و در آنجا درختیست که ثمرهٔ آن بصورت
زنی باشد که پستان و سینه و دو دست و دو پا باشد موضع فرنج و سفوح بود و حضرت شیخ

بشکلیت بر هوا معلق که اثر قدم نفیس مقدم پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بخط
الظاهر است و آنحضرت در شب از آنجا بمعراج توجه فرموده و آن سنگ بموافقت رسول الله علیه
الصلوة و السلام قریب دو ذرع از زمین جاسته بود که آنجناب فرمودند کتوقف همچنان معلق بحال خود
مانده و محراب حضرت زکریا و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیهم السلام که در آنجا نماز میگذارده
خدا را یاد میکرده اند در آنجا است و محراب حضرت داود در بیرون شهر است و مشهورترین محرابها [illegible]
خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعست و دوازده فرسنگی بیت المقدس و بیرون
که آنرا مدینة الخلیل خوانند ولادت حضرت عیسی در آنجا بوده و عیسویان از آنجهت نصارا خوانند و بعضی
گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بوده که بر شش میلی بیت
المقدس است در سال چهل و دویم جلوس اغسطس قیصر در شب شنبه پانزدهم قانون الاول تولد یافته
و هم در بیت اللحم بآسمان شتافته قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و سلمه و مریم علیهم السلام
در آنجا است و در عهد خلافت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد اقصی بهیئت کعبه است
ساخته در سنه چهار صد و هفتاد و نه فرنگیان در آن شهر مستولی شده بودند محرابها خراب ساخته تا نود سال
در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج از آل ایوب از فرنگیان انتزاع کرده بتصرف آوردند و شعار مسلمانی را
ساختند و محرابها باز درست نمودند از آن باز حال در دست مسلمانانست و این وقت در آنجا عملداری
سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شعیب و ارمیا و دانیال و عزیر و
زکریا و عیسی و یحیی علی نبینا و علیهم السلام جابجا در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند و
دفن شده اند و انبیای بسیار در مسجد اقصی عصای حضرت موسی منصوب بود هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیا
است [illegible] که این عصا [illegible] اگر دعوی صادق بودی متصل شدی و الا [illegible]

قسمت میکردند هر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی جاهیست که هر که را سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آنجا
بیاشامد شفا یابد در سنه ۲۴ ۱ سیصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از تف نفسش گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد **یراق** قریه ایست
در حلب در آنجا معبدیست که چون بیماری شب در آنجا گذرانند در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آن خاصیت ندهند **عین جاره** موضعیست از
مواضع حلب در آنجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا ببینند زنان آنجا آنقدر بعلت
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع کردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در هیجای قوت باه در حق مردان اثری میداشت لامحاله مردم هند
آنرا بهزار جبر ثقیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود میشمردند مره از حدود
شام است و آن زمین بهیود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند دیگر زنان
آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند **منبج** در میان حلب و فرات واقعشده از ابنیه نوشیروان
هارون رشید نیز آنرا عمارت کرده **عسقلان** بر ساحل بحر شام واقعشده عبدالله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هر که از عسقلان بغزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد
قیروان داخل ممالک افریقیه است در آنجا دو ستونست که جسم آنها با حجاره و جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند

و در سایر روزها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهریست بقیروان و از انجا ماهی بقسطنطنیه
میبرند و مسافران در وسط راه روند و اگر بیمین و یسار منحرف شوند در زمین فرو روند مگر آن زمین
چون صابون تازه چرب و نرم است انطاکیه شهریست بزرگ بدریای روم بانزاهت ساحت
و عمارت بانیهٔ آن خنزر روم بن تعن بن سام بن نوح است و قلعهٔ انطاکیه سیصد و شصت برج است
جهت محافظت هر برجی در قلعه چهار هزار کس از نصاری میبوده اند در ازمنهٔ سابقه درون انطاکیه
پشه نبوده و در بیرون آنقدر بود که کسی دست از پنجرهٔ قلعهٔ شهر بیرون کردی تخمیناً یک کاسه پر
وست وی می چسپیدند ناگاه منارهٔ از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون او حقهٔ
مس ظاهر گشت و مالامال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پشه پیدا شد و نیز در انجا موشی
گرگربه از صید او عاجز است حمص در ان بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر نیابد و اگر
جامه را از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نشود
در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر در یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن تمثال
مشابه انسان و نصف اسفل بصورت کژدم چون پارهٔ از گل پاک بر آن صورت نهند و انگل را
در آب اندازند و کژدم گزیده از ان آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که پنج بحر که در ربع
مسکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش
از مغرب تا مشرق یکهزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض وی دویست فرسنگ
چون بحدود شام رسد دویست و شش فرسنگ گردد دیار اندلس بر شمال و بلاد مغرب
بر جنوب این دریاست و اکثر رودها که در روم است بدین بحر پیوندند و دو شعبه ازین دریا
بمیان اقلیم ششم آید یکی را خلیج ادرس دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست

شهرت و دو جزیره معموره است که تجار بحار در انجا رسیده اند و بعضی جزایر اند که در انجا نمو
رفت اما بحر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از
اقصای جنوب از برابر ارض سو داست و بر حدود سوس و بلاد اندلس و قبرس گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده بر اراضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در نهایت
الادراک مسطور است که بحر اوقیانوس این دریا است و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و بخارات درین بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر روند و اندک منفعتی
گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مرج البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوند دو در آنجا مناره ساخته اند از سنگ که صد
گز ارتفاع دارد و در آن حوالی جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکل غریب باهم می پیوندد
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب تا زوال آب بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال
بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند
و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خالدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب است آنها میگر فتند درین بحر معمور بودند اما اینوقت همه در زیر آب آمده اند
و مخفی نماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن شوم سخن دراز کشد و ملال
کنندگانرا ملالت افزاید لهذا بنی ازین و بدانه از خرمنی اکتفا شد مصر به مصر بن ایم بن حام
بن نوح علیه السلام منسوب است از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و آبادانی
و شهرت در میان طبقات انام امتیاز تمام داشت و دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بستان
آن در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار

تجری من تحتها و از نوادر بیانش یکی رود نیل است که از معظمات انهار ربع مسکون است و از
جانب جنوب بشمال میرود و بر خلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود و از جبال
قمر و ببحر الروم منتهی شود و نهری دراز تر از وی در تمامه ربع مسکون نیست زیرا که یکماه راه
درمیان بلاد اسلام رود و دو ماه درمیان دریای ملک نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها
و در زمستان تمام آبهای رودها بر زمین بکاهد الا رود نیل سبب آنست که چون در بلاد ما تابستان
شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و باین
بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم
در اسباب العجایب نقل میکند و صاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل
آنست که بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند و موج
زند و از مواضع خود مرتفع گشته پس و چون سد می شود نگذارد که آب نیل در وی ریزد
هر آینه رود نیل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری تعالی
جلت عظمته باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
نیل روان گردد این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادت
و نقصان آب معلوم کنند و آن درمیان حوضی است بر آن خطی چند است که از آن دستور
کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار
حاصل آید و غایت زیاده هجده خط بود و هر گاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همچنین
چون از چهارده کم گردد دیگر غله بحصول نه پیوندد و گویند این مقیاس از موضوعات حضرت
یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام و چون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق و الصواب

حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شهر مصر بدست عمرو عاص مفتوح شد و مصریان را
بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم به نیکوئی با شما امر کرده با نجهت که مادر
حضرت اسمعیل علیه السلام پدر عرب از بنات ملوک مصر بوده آنها از ان بشارت مبتهج و مسرور شدند
از نوادر امور که در زمان امارت عمرو عاص در مصر بظهور آمد آن بود که مردم مصر بوی معروض
داشتند که رود نیل ما را سنتی است هر ساله که تا مردم بواجبی بآن سنت قیام ننمایند وی طریقه
مسلوکه جریان را جایز و مباح نمیدارد عمرو عاص پرسید که آن چیست گفتند که چون یازده
شبانه روز از فلان ماه بگذرد ما را دختری در نهایت حسن و جمال و نهایت غنج و دلال نظم
شکرین و عنبرین بوئی :: ماه روئی هلال ابروئی :: سمنی بوئی ارغوانی روئی ::
ضلالین میان عنبرین گیسوی :: از در اهل گوش گردن پر :: در زمین رمشک جیب و دامن پر ::
پیدا می باید ساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخته آن دختر را باصناف حلی و حلل
و جواهر نفیس ثمین مزین ساخته در جائی که عنان از میانه رود نیل پیدا انداخت تا آب وی بجوش
آمده و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی که دافع بدعات شنیعه است از اقدام باین
امر مذموم امتناع مینماید و بدرستیکه اهل اسلام هدم بنیان رسوم جاهلیت نموده ابواب
سعادات بر وجوه خود گشوده اند روز دیگر اهالی مصر آمده گفتند ما را رخصت ملت معهوده خود
ده یا رخصت جلای وطن فرما که امور معاش ما بی جریان نیل اصرا نمی یابد عمرو عاص نامه
با امیر المؤمنین عمر نوشته و کیفیت ماجرا استصواب داشت امیر المؤمنین بطاقه فرستاد و امر کرد که
بطاقه را در رود نیل اندازد و بخامه هدایت علامه بران بطاقه نوشته که من عبد الله عمر
امیر المؤمنین رضی اما بعد یا ایها النیل ان کنت تجری من قبلک فلا وان کان الله الواحد القهار

بحر بیك فاسال الله الواحد القهار ان یجری بك عمرو عاص بطاقه را برداشته اشراف و اعیان و عامه مصر را جمع کرده برابر رود نیل آمدند بیک روز قبل از میعاد هر ساله حالانکه مصریان دل از دیار بر کنده مستعد جلا گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب حضرت عمر خطاب باین سید در زمان هیجان کرده روان شد بمرتبه که شانزده گز ارتفاع یافت و به محل خیر و برکت شتافت از ان باز الی یومنا هذا هرگز سرکشی نکرده و نخواهد کرد نظم

ای خوش آن سلطان که باشد هر زمان ؛ حکم او بر آب و بر آتش روان ؛ مولوی در مثنوی فرموده است ؛ نایب است و دست او دست خداست ؛ و دیگر از جمله عجایب بنیاملکت اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند بروایت بعضی حمیر الموتفکی آنرا بانهاده و در مدت هفتاد سال باتمام رسانیده و هفتاد هزار مرد در انجا کرده بعضی گویند که حضرت ادریس پیغمبر را که در لسان حکما بهرمس الهرامسه مشهور است بوحی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیه السلام طوفان عظیم خواهد شد که همه عالم را فرو گیرد هر آئینه گنبدهای اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات خوفاً الذهاب العلوم و الاثار در انجا نقش کرد و هر بنیادی آ با و اجداد خود با زر و جواهر بسیار در آنمکان دفن فرمود و بزر بر آن قبها ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ مصر اتفاق تعمیر یافته که کوچکترین آنها از عمارات بزرگ عالم بغایت کلان تر است و در زمان حضرت یوسف در مصر غلات را در ان گنبدها انبار کرده اند از انجمله شش گنبد بزرگتر است و از آن سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را هرمان گویند هر یک از هرمان چهار صد گز به چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و هیچ جبه آهن و فولاد در آن ها

تر نکند و آن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب
آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران با بیل و کلند و متین بدانجا رفت ایام
مدتی بویرانی گنبد غایت سعی بجا آوردند اندکی از آن ویران نشد چنانکه از دور بنظر بیننده در بنای
و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد آنست
که طلسمی است هرکس را اندر گشادن طلسم بهره بود از آن بخشی یابد مؤید این قول بعضی مورخان
نوشته اند که شخصی را از بزرگ زادگان مصر پریشانی دریافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بخاطرش
آنکه شاید و را از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبهای هرمان میرفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آنجا نوشته بود که از فلان طرف قبه کوچک چون
هشت ذرع بپیمایند البته چیزی یابند او بدان عمل نمود صندوقی ظاهر شد از آهن چون
سر آنرا باز کرد کاسه از آن برآمد که قرص طلائی در میان آن بود صندوق را رها کرده کاسه
با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستند چون بخانه
آمد طلا را در میان نهخود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان دید
دانست که این طلا را خاصیتست هرچند فروشند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس
حاصل گرد و کاسه خاصیتی داشت که چون آب درو می کردندی شرابی شدی که در همه مصر
مثل آن شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
خمرش بهتر بودی و ارزان تر فروختی هر آئینه مردم مصر روی بوی نهاده کساد در
متاع دیگر خمر فروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیدند حقیقت را بملک مصر عرضه
نمودند ملک و را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستد و وعده انعام بالا داد و در ملک

شخصی را در مصر طلسم گشائی بدست افتاد و در حوالی قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر
شد که هر که نظر در آن افگندی چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم گشائی که داشت بنام
افگند همه ناپدید شدند پس با ده تن بدرون آنجاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در
هر صفه ده خم زرین نهاده بودند و بر سر هر خمی شیری از زر تعبیه کرده که هر که دست پیش
آن خم بردی شیران پنجه دستش مجروح ساختندی و همچنین در هر صفه خرمنی از جواهر بود
شخصی از آنجماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجماعت غایب شد
پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید برابر آن مرد سر بریده ظاهر گردید و آنجماعت
چون طریق تصرف آن نمی دانستند محروم تمام باز گشتند حضرت مرتضی علی کرم الله
وجهه التجلی از صورت طلسمش که کرکسی است جانور پنج پایه را در پنجه گرفته تاریخ ایام بنای
معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرمان والنسر فی السرطان از این ظاهر
میشود که تقریباً پنجهزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام از بنی جان
بنا یافته چه حالا نسر در جدی است و نسر در دو هزار سال یک برج طی میکند صاحب تحفة
الاحباب شیخ احمد شرجی و صاحب جرید بروایات مختلفه میگویند که هرمان را از سنگهای
بزرگ بنا کرده اند بنحوی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ
داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده در جنب سوراخ رصاص گداخته
انداخته و آن سه هرم است ارتفاع هر یک از آنها صد ذرع ملکی است و آن با تصعد کرد
ایستاده است و اضلاع جهات آنها نیز صد ذرع مذکوره گویند و هرم غربی خزانه از سنگ
صوان که قسمی از سنگ است ساخته در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای کثیر با

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هرم شرقی هیأت فلکی کواکب مرتسم کرده و در آن
حالات ازمنهٔ ماضیه و حال ثبت کرده اند و در هرم سیومین اخبار کاهنان است که تابوتهای
سنگ صوان درست کرده صورت کاهنان نقش کرده اند و با هر کاهن لوحی نهاده اند از الواح
حکمت و عجائب صنایع و بر سر هر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید سعی
در انهدام آن نمود امکان صورت نبست مگر اینکه بخیال جد و جهد و صرف مال بسیار عدد طاقی
کوچک از یکی از انها بر کند و عقب آن طاقچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن و انهدام آن صرف
نموده بود بملاحظه این حال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریدنام
دو هرم بنا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین رسیده طایران سفید
بر زمین میزند مراد میان مردمان ماهی است بصورت زن سو پریشان که بر روی خود طپانچه میزند
سورید بود در حال خواب با زن این واقعه سوال کرد او گفت افقی است که ایا آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و همه
عالمیان را هلاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا اهرمین سازند و جمیع اموال خود را در آنجا
نقل کرده و بر آنها نوشت که بنا کرد این دو هرم را در شش ماه از خوف حادثه نازله که
هست که در شش صد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحریر پوشانید هر که بیند که آنرا از
بوریا بپوشاند والله اعلم صاحب تاریخ الفی از ابن کثیر شامی نقل کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و نود و هشت در مصر قحطی روی داد که در عرض یکماه دویست هزار
از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفن پوشانید و بسی که احوال آنها
ملک سابید از قیاس بیرون بوده اند و در آخر کار بجایی انجامید که در مصر سگ و گربه

نماند بعد از آن مردم فرزندان خود را میخوردند چون فرزند نماند شروع باطبا نمودند چه
بهانه بیماری هر کسی طبیبی را بخانه میبردند و از اطراف و جوانب کاردها کشیده هر عضو
آن بیچاره را مانند گوشت قربانی از هم میبردند و علاج جوع البقر مینمودند تمام مصر
آب روان نیست مگر رود نیل و بعض اوقات نبارد و باران نیز احیاناً بارش کند و هرگاه
بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوسیده گردد و در بعضی
جاهای آن گیاهی است که ریسمان کشتی های کلان از آن کنند و نیز مانند شمع روشنائی
دهد چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن شود و از غرایب دیار مصر آنکه مردم آنجا
تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد چند روز بعد هر بیضه جوجه مرغی بیرون آید
و آغاز دانه چیدن کند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند و حوضی است
و چشمه که آب آن چشمه بآن حوض آید و از آنجا باطراف جاری شود هرگاه زن حائضه و یا
مرد جنب دست بآب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن گردد تا آنجا حائضه و جنب در شوند
و آب ملوث از حوض بیرون نکشند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود
مصر جانب غربی ریگی روان است در زمان سابقه طلسم مردی از سنگ خام ساخته
در غایت مهابت چوبی در دست و با فسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان
از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارت مصر ضرر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابو الهول گویند و در مصر خران و شتران میش بها بسیار میباشند چون از گور
گشن گیرند از آن جهت دونده و چابک باشند در یکی از ناحیه مصر خربوزه شود که دو عدد
آنرا بر یک شتر بار کنند و سری پیچیده دارد بهیات مار قریب به نیم گز و بنالا و نیز گشته است

چنانکه میانهٔ دنباله و شکم فرق بسیار دارد شاه عبد العزیز محدث دهلوی در بستان المحدثین
آورده است که مصنف ابو داود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من در مصر
خیار دراز می دیدم و آنرا پیمایش نمودم سیزده بالشت بر آمد و یک ترنج را دیدم بالائی شتر بار
کرده بودند مثل دو نقارهٔ کلان هر دو نصف آن ترنج بران شتر نمودار میشد و در زمین مصر دریاچه
ایست که آب آن شور است چون رود نیل غلبه کند آب آن دریاچه شیرین شود دیگر وقت بکمی نهند شور
گردد و دران دریاچه چند قسم ماهی باشند که دیگر جا نیستند و از حدود این دریاچه تا ولایت
شام همه ریگستان است و آنرا بین ما جفار خوانند و در جفار ماران گزنده چندین بسیار اند
اگر کسی در محل باشد [illegible] بیرون محل اندازند و زعم آنکاران [illegible]
روم و صحرای تیه بنی اسرائیل دارد و مساحت تیه بنی اسرائیل چهل فرسنگ است و ریگ و
پارچه سنگ ها نیز دارد و آنرا بادیة العرب نیز خوانند و دران دو درخت است که [illegible]
میباشند مثل چکاوک این حال تا چهل یوم امتداد می یابد و بعد ازان منقطع میشود و تیه
ما بین فلسطین و ایله و اردن واقع شده و مدت ابتلای بنی اسرائیل به تیه چهل سال بوده
و عدد آن جماعت را ششصد هزار کس گفته اند و چون طعام و قوت ایشان به پایان رسیده
علی الاطلاق من و سلوی برای ایشان کرامت میفرمود من مشابه ترنجبین حجری بود و سلوی
مرغابی بکبک مشابهت داشت بصحت پیوسته که در اوقات تیه جامهٔ بنی اسرائیل کهنه
پاره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چندانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت وی می افزوده و مسافت طول و عرض مصر چهل شبانروزه راه است و نهنگ و
ماهی سقنقور در علاوه نیز خاصهٔ رود نیل است و شهر [illegible] زمان سابق دار الملک بود

فسطاط است که بر شمال نیل واقعست و درین شهر کوچه ها و محله های عالی است که پنج
هزار مردم که از هر قبایل مهیا باشند و عماراتش جمله سه طبقه و چهار طبقه است و مزار امام شافعی در
فسطاط است و فسطاط بدو قسم منقسم است علیای آن را صعید اعلی و سفلی را صعید اسفل و تحتانی را صعید گویند
و جنوبی فسطاط در غرایب البلاد آورده که در صحرای صعید مغاره هاست که مردگان فرعونیان را
انباشته اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن اموات را از کتانهای سطبر کفن کرده اند
و دواها بر آنها مالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند بعضی جاریه از مردگان یافته
گردند اصلا تغییر در بدنش راه نیافته و اثر حنا در دست و پای آن جاریه باقی بود در عجایب
البلدان است که مومیایی مصر از مردگان حاصل میشود و آن بهترین مومیاییهاست
و در نزدیکی فسطاط کوهی است که آنرا مقطم خوانند و از آن کوه زبرجد حاصل میشود و
سکان دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر مسطور است که در زمان معز الدین
بالله مستعلی جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه
مصر را متصرف آورده و در میان فسطاط و عین الشمس شهری بنا نهاد و موسوم بقاهره
معزیه گردانید و آن بلده دار الملک ساخت و در وقت آمدن یازده هزار شتر و ده هزار
استر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق زر پیش بارگاه وی می نهادند
و آن بلده وطن سلاطین و ساکنان آن شهر و مکان بخشید چون نوبت سلطنت با آل ایوب رسید
در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار ساخته شده بکمال آبادی رسید قاهره معزیه
بلده ایست طولانی بر کنار نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر ملون و
منقش و مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای دلکش و اقسام عمارات از رخام الوان ساخته است

و بنارش قریب بپنجهزار سنگ تمام از رخام است و تعداد منارلش از حد و حصر بیرونست
و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز بر کنار نیل واقعشده از
بناهای سکندر رومی است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگری را باب الرشید گویند و سیم را باب البحر خوانند از انجهة که بجانب دریای
روم منتهی میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال متانت ساخته اند که سفاین مغرب و روم
و شام بدین بندر آمد شد مینمایند و از امتعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند در این بندر بوفور یافت
میشود و از این دریا بشهر استنبول که از خشکی سه ماه راه است و به پنج روز میروند و آمد و رفت
مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السدیر خوانند
چه درخت سدیری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که تقریبا دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در ازمنه سابقه این
شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از ان خراب بوده بعد از ان
در زمان سکندر باز آبادان شده اینوقت باز معمور است و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب است و آبش از رود نیل و قنوات از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند تا دو
سال نگهدارند متغیر نگردد و موذیات مثل مار و کژدم در انجا نباشد و هر صباح که اهل آن
دیار برخیزند منازل خود را پاکیزه رفت و روب کنند سیاه گردی و دود که بهوا متصاعد نماید
اثران مرئی نگردد و قریب اسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس
حکیم بفرموده ذو القرنین میلی ساخته بود و آیینه بقدر هفت گز در آن میل نشانیده و آنرا
بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که در قسطنطنیه بر بردی در دریای فرنگ حرکت کردی در آن آینه

پدید آمدی و این تا زمان امارت عمرو عاص که از طرف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بود مردم فرنگ
که بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوهم بودند و ایشان را این معنی بغایت
شاق می آمد عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را با سکندریه فرستادند در لباس زهد و
تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشان را بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی پدید
آمد آوازه انداختند که سکندر در پس این آیینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص با وجود
ذکا و فطنت و دانائی فریب خورده بطمع گنج آن آیینه را از آن موضع بر کند انا آنچه شنیده
بود اثری نیافت باز آن آیینه را بموضع اصل نصب کردند اما خاصیت ندیدند و در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای مناره اسکندریه از آبگینه بود و صورت خرچنگ
در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده
و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود و بطلمیوس حکیم از مردم اسکندریه است
و حضرت شیخ ابو الحسن علی بن عبد الله شاذلی قدس سره انجا است که در بیابانی که
آب شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته اخمیم در بیابان
واقع شده و اطراف آن زراعت و نخلستان بسیار دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی پیوندد و اما
مردم بزرگ از آن شهر برخاسته اند مثل ذو النون و ابو طالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهریست در جنوب فسطاط واقع شده دار الملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور به هفت خانه است و حجرهٔ یوسف ساخته درین شهر است و در
بلسان گویند موضعی است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا غسل کرده و پیوسته آنرا خشت از آن چاه

دهشه در عین الشمس تمثال چند است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمله مناره ایست
از یکپارچه سنگ که نقطه های سیاه دارد طول این مناره زیاده از صد گز است و بر آن تصویرات
انسانی هست از بس و بر همین اسلوب آنجا و صورت از بس ساخته چو ستونها از تمثالها آب شعر
کنند آن جا بر سبزه بلبیس ایضا حمرا است که دار الملک احمد طالون بوده و خرما
المعظم هست و نوعی که آنرا مرجوشی گویند یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و در
درختش ... بالا بوده و خم نشود گویند مرجوش نام درویشی بوده که از اثر دعای او این درخت
صفات بهم رسانیده و دیگری قرافا است اگرچه شهری کوچک است اما نهایت خضرت
و نضارت و آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم درین شهر واقعست و از قرافا تا بلبیس و سنگ
تلبیس زمین فیمی افتاده و یکطرف آن تلی است ترکوم نام و باعث رفعت آنها
آنست که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این هم گویا که
از زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین قنوم شهریست در مغربی نیل از نواحی
سعید در صفش مسطح است و افیون مصری در آنجا حاصل میشود و خشخاشهای آن سیاه باشد
اصم از بلاد مصر است و در شرقی رود و مغربی آنکوهیست که دایم الاوقات از آنکوه آواز می
شنوند که شبیه باواز انسانست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهریست از
مصر بر شرقی نیل و بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آن شهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا تصویرها موجود اند صورت زنی که با شوهر خود
خفته است و قصابی که گوشت بر ترازو بر طور از هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی در کنار
و نانوایی نان در تنور کرده و دست بر آورده و غیره ذالک نعوذ بالله من شامت الاعمال ... از

شهرهای مصر آنچه حقیقت آنها بنظر رسید پنجاه شهر بوده باقی بنابر عدم وقوف موقوف داشته
شد چون سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی در سنه یکهزار و چهار صد و نود و یک عیسوی
مطابق نهصد و بیست هجری در حوالی حلب با آقا نصوه غوری که آخرین سلاطین جراکسه است محاربه
کرده غالب آمد آقا نصوه را با اکثری از امرا بقتل رسانید و مصر و شام بتصرف سلاطین عثمانیه
در آمد از آنسال الی یومنا هذا در تصرف آن دولت مانده است و بالفعل خوندگار روم سلطان عبد
المجید خلد الله ملکه آنمملکت بدستور پدر بزرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بمزید عقل و ذکا و
تدبیر و شجاعت ثانی است گذاشته و محمد علی پادشاه مذکور محل آقا در مصر ساخته و در باب
ملکداری ضبط و ربط و بندوبست اهتمام تمام دارد از اولاد امجادش ابراهیم پادشاه خلف
قابلیت قرار بست چنانچه بسیار از دو بزرگان است بسیار از مملکت برخاسته اند مثل شیخ کامل عمر ابن
علی المعروف بابن فارض و ابو علی کاتب و ابو علی استولی و شیخ معمر حبشی و ابو شعیب
المقنع و ابو الحسن قرافی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله کبیر
و ابو جعفر حداد و اخی علی قدس الله اسرارهم و از علما اسمعیل بن یحیی مازنی و ابو
ابن یحیی البو علی و ابن حداد و عبد الملک بن ابو القاسم سیبی و غیره رحمهم الله تعالی مخفی نماند
که چون پاره از احوال مصر و شام تحریر یافته است که باقلیم سیم پردازد چون بسیاری
از شهرهای ایران داخل این اقلیم است لازم است که اول مجملی از احوال ایران مذکور سازد
بعد از آن شروع بدیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند نماید ایران مملکتی است وسیع
مشتمل بر اصناف نعمت در وسط اقلیم سیم افتاده شرقی آن ولایت سند و کابل و
ماوراء النهر و خوارزم است تا حدود ولایت صفین بلغار و غربیش ولایات روم و

و مازندران نامند و جنوبیش بیابان نجد است که براه مکه واقع شده و بعضی ایران را بکیومرث منسوب
میکنند که او ایران نام داشته و بعضی بهوشنگ که او نیز مسمی بایران بوده اما صحیح آنست که بایرج بن
فریدون منسوبست و چون عراق قرار دل ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابدان
انسب بنا بر آن اهل عراق بدنهای صحیح و اعضاهای سلیم دارند صاحب عقول راجح و رای صائب اند
در تحصیل اسباب حشمت و بزرگی جد و جهد تمام بکار میبرند و بفور فطنت و کیاست ممتاز و
برتر اند بسبب شرافت عرب خامه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بذکر عراق عرب میپردازد و
نیز در صور الاقالیم می آید که عراق عرب در قبله ایران واقع شده اقرب از خانه قبله و جنب است عراق
عرب ولایتی است در غایت خوشی و حدودش کهستانست تا بادیه کوفه حمدالله مستوفی در نزهة
القلوب آورده که حدود عراق عرب با بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خوزستان
و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان یکصد و بیست و پنج فرسنگ بود
عرض از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ و ساحتش ده هزار
فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق عرب را پیموده اند
بغیر از بیابانها و زمینی که از زراعت باز مانده شصت لکه جریب بحیز ضبط در آمد چون از زمان ارتفاع
اعلام اسلام و از ایام اسلام بغداد معظم ترین شهرهای عراق عرب و مطاف و مرجع کوفه و حلب بوده
و هست عازم آن از رسم اختصار بغداد شریف علی ساکنه التحیة الثنا شهریست مشحون
بمزارات کمل اولیا و مملو بزیارات عتبات عالیه اعلی قدوة الاتقیا ابو جعفر منصور دوانقی در سنه ۱۴۰ یکصد و چهل
و پنج بغداد را بنا نموده و مبلغ یک کرور و شصت لکه دینار در عمارات آن بقعه صرف نموده
میخواست که طاق کسری را ویران سازد و مصالح آنرا باینجا نقل نماید وزیرش سلیمان بن صالح مورنانی

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر برابر نکند نسبت
عمارت کرد جعفر این سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج انهدام و نقل وفا نمیکند دست از آن باز داشت و زبیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیبست آچه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم چون بنای بغداد ساخت قوس [illegible] نهاد
و بعرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
و ایمن بودن متوطنانش از تعرض اعدا و بهترین مدلولات اینساعت آنست که هرگز فوت
خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دارالسلام بغداد زیاده
بر پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
در بیر مامون و مهدی در ماسبندان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در سماریه وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی یکتن در آنخاک پهلو بر بستر مرگ نهاد
گویند دور بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گرمابه داشته و در میان هر دو حمام
پنج مسجد بود و عرض اسواق آنجا چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشت
دو فرسنگ بود وجه تسمیه بغداد میگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ
بداد مظلومان میرسید لهذا باغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد ٭ که
هم شهر عدلست و هم باغ داد ٭ فریدی بهر دم سلامش حرم ٭ خورد آب زمزم بخاکش قسم
مشام ختن در تف بر بوی دوست ٭ اگر شام اگر روم هندوی اوست ٭ وگر دعوی آدمی رد طلب ٭
عرب بسته بندد بپای حلب ٭ ز خاکش چو یکذره یابد سپهر ٭ مکحل کند دیده ماه و مهر

بهشتی است با نعمت جاودان ٭ در رود دجله چون سلسبیل روان ٭ بصافی دلهای بی رنج و تاب ٭
بدرخشانی چشمهٔ آفتاب ٭ ازان آب اگر خضر خوردی نمی ٭ نمیخورد از آب حیوان دمی ٭
و نهر دجله نهری با عظمت است و مبدأ آن از جبال روم با کوه های نصیبین و حصن و القرنین باشد
در فرضه عبادان بحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبهاست و در شرقی بغداد
بر کنار دجله زمینی است مقدار صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند بغایت پاکیزه و مصفا باشد
در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بآن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ دو صد و بیست و
و چهار در بغداد در زمان معتصم تگرگی بارید بمقدار بیضهٔ مرغ و در آن روز صوتی اهل می شنیدند و شخص
او را نمیدیدند که میگفت یا رب ارحم لعبادک آنا اثر قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود
و مابین قدمین پنج گز در سنه ۲۷۹ دو صد و هشتاد و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمامی
کواکب یکدفعه بر طرف شدند و در سنه ۳۰۵۹ سیصد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنائی
بسیار زیاده تر از آفتاب درخشید و آوازی شدیدتر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۴۶ چهار صد و
چهل و شش در عهد مستنصر بن ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود و در ایام متوکل
آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۱۳۹ دو صد و سی و نه
هم در ایام او در دامغان چهل و پنج هزار کس از زلزله فوت شدند و دو دانگ بسطام خراب شد و در جرجان
و طبرستان و نیشاپور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت خراب شدند و زیر کوه
شگافت و آب ظاهر گشت و در موضع سویدا متعلقهٔ مصر سنگ بارید هر یکی بوزن ده رطل
و یکی ازان سنگها بر خیمهٔ اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنائی تا
چندین فرسنگ نمودار بوده و کوه یمن که بر آن چندین مزارع بود بر قدرت غیر و آمده فضا رفت

وزراعت تمام ربع بحال ماند و در حدود مصر و مرو مردم بسیار بصاعقه سوختند یکی سیاه گشت
زنده بماند و در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شد و متاهل گردید و زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه چهارصد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود و العلم عند الله الملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما
لطیف است و صحت تمام با اوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط و غلا کمتر اتفاق افتد و بر بالای در سرزمین آن نهایت بر و خیر واقعست و سی
و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سه سال و دو ماه در آن ملک سلطنت کرده اند و اول
و مستعصم بالله بن مستنصر بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
و اند است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه سی و نهم
و هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنام او میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا به تکبر و تجبر و کثرت طلا و جواهرات
و بسیاری نخوت کمانه و فسوقات ممتاز و متشی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس را در مجلس او بار نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ششصد
و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم و دو ماه متحصن بوده علم محاربه برافراخت بالآخر بیرون
خراسیده بپارگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ششصد و پنجاه و شش با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایت امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و هشتده لکه آدمی در بغداد و نجف و کربلا و سامره

نقل رسید و تحف و منسوقات خارج از حیز عقل که از انجمله حوضی بود زرین پنجدره مملو از اشرفیهای سه صد مثقالی بدست ہلاکو افتاد و بعد ازین واقعه در سنه هشتصد و چار امیر تیمور کورکان بغداد بسپر پنجه قهر و غلبه مسخر ساخت و احوال آن دیار بقتل عام انجامید چنانکه در آنجا بار از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد کهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی با آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب رفته بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گردید و از آن تا حال بر این منوال آبادی دارد و لیکن مدارس و خوانق و ابنیه عالیه بغداد تمام باقدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه و اولیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامده مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطائفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و سمنون محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت و کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از اکمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مینو قرین مدفن نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الائمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعة و حضرت غوث الاعظم مظهر سر انتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی آبایه الکرام و اولاده العظام فرد

هر جا که سخن یا نم چون نام ترا خوانم ؛ تقریب بر انگیزم در مدح تو آویزم نظم تو آیین گل گلشن حیدری ؛ نهال برومند پیغمبری ؛ فرازندهٔ رایت هاشمی ؛ طرازندهٔ دولت فاطمی ؛ مهین نو گل گلشن مجتبی ؛ بهین یادگار شهید رضا ؛ شه اولیا مرشد خافقین ؛ دُرِ دُرج ایمان مه برج دین ؛ بدنیا مجسم شده فضل رب ؛ امام زمان غوث اعظم لقب ؛ گهر ذات او هر دو عالم صدف ؛ نبی را پسر مرتضی را خلف ؛ بدانکه نسب و الا حسب آن نقاوهٔ خاندان رسول و سلالهٔ دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی و از جانب مادر بسبط اصغر حضرت امام حسین شهید رضا علیهما التحیة و الثنا میرسد چنانچه مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام یافعی که قریب التهم و تکمیله و فصل الخطاب و بهجة الاسرار که مصنفش از مجتهدین است و نفحات الانس و اسرار الجهال و سر الاقطاب و مرآت جهان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و کتاب منقبت غوثیه و شجرات علیه قادریه و تحفة القادریه و دو صد حکایت و ملفوظات قادریه و رسالة نسبت القادریه و رسالهای میان مصطفی صاحب پشاوری و رسالهٔ ضرب الاقدام و رسالهای شیخ عبد الحق دهلوی و رسالهای شیخ ابو المعانی و غیره کتب بعیده و بیشمار مذکور که بدرجهٔ اجماع رسیده بلکه در رسالهٔ انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این کتب مذکور و بتحریر رسانیده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه مذهب و اعتقاد مذهب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه احوال هارون رشید در قضیهٔ مباهله حضرت یحیی نوشته که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور و ادو رحیلان و طلبیدن رشید آنحضرت را پیش خود بخیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب و الا حسب شان

تاشاهزده ممتحن امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی تقیه القصه فلیرجع الی کتاب
المذکور بالجمله حضرت سید السادات مظهر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و به
بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
آنحضرت لاتعد و لاتحصی است و تربیت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که ما ربانی الا الله و رسوله نیز از انست و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
حضرت زهرا و حسنین و جده ماجده او عایشه صدیقه شیر نوشیدن از زهر و پستان او و دیگر واقعه
غیبی و لاریبی بودن آن محبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در میان
صدیقه رضی الله عنها عن ابیها در بستر همخوابی و گفتن جبرئیل علیه السلام این بشارت را
بامر خدا تعالی که هذا ولد صالح لکما فکونا من الشاکرین و مامور بودن باینکه بگوید قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله در حضور اولیای باکمال و گردن نهادن تمامه احیا با حساد و
اموات بارواح چنانکه در بهجة الاسرار مذکور است امریست معروف و مشهور و نتافتن
عکس بدن انور بر معدن آنحضرت و عدم سایه بر قامت تمام استقامت ایشان ورا او آخر تم
جد امجد او و فرمودن آنجناب که هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستغیثان که از آنجناب بظهور رسیده
و میرسد امری مقرر و معمولی است نظم زنده برساطه جا بجا صف شه مریدانش از
مژده لاتخف شد کسی مزرع بخت پر مایه داشت که از حبه حب او دانه کاشت شد باش

طلب کن حق هرچه هست ٭ کز این اسم اعظم دهر جمله دست ٭ ولی خدا نایب مصطفی است
تصرف در آفاق و انفس و راست ٭ و تصرف آن امام انام تا قیامت ساعت بساعت و
قیام در دنیا با قلیست چنانکه خود ارشاد میفرمایند شعر افلت شموس الاولین و شمسنا ٭
ابدا علی افق العلی لا تغرب در غره ماه مبارک رمضان ۴۷۱ سنه چهار صد و هفتاد و یک که
لفظ عاشق مخبر ازان هست در شهر جیلان عالم را بتولد مزین و منور فرمودند در سنه ۴۸۸ چهار
صد و هشتاد و هشت در سنه هژده ۱۸ سالگی بدار السلام بغداد تشریف فرماشدند و در سنه پانصد
و بیست و یک بعد حصول انواع علوم و کمالات انسانی و ریاضات کامله حقه و وصول
بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه پای منبر را بقدم فیض توام محسود سما فهای عرش
برین ساختند جهل و یکسال خلق را بخدا دعوت فرمودند و بسیار ناقصان را بدرجه تکمیل
و اکمال رسانیدند و در سن نود و یک ۹۱ که لفظ کابل برآن دلالت دارد و در سنه ۵۶۲ پانصد و شصت
و دو که لفظ معشوق الهی ازان خبر میدهد نهم ۹ یا یازدهم ربیع الثانی در شهر بغداد بجانب علی
علیین توجه فرمودند نظم عنان تافت پس از توجهات صفات ٭ صفاتش چو شد محو
عین ذات ٭ بخود دید تو خویش بر آفتاب ٭ یکی شد بهم موج و بحر و حباب ٭ رضی الله
تعالی عنه و ارضاه عنا مرقد معطر آنحضرت در بغداد مطاف و مرجع کافه انام است و زبان
طایفان و لسان ذاکران باین رباعی مترنم رباعی آنی که وسیله نجات خوانند ٭ حلال
جمیع مشکلات خوانند ٭ بی شبهه شود سنان اسبدل بنجات ٭ عصات اگر در عرصات خوانند
عمارات رفیعه و گنبدها منیعه بران بنا یافته محل اجابت دعا و حصول مدعا است و زیارت
آن مرقد منور برای دفع سموم عموم دینی و دنیوی و رفع هجوم هموم صوری و معنوی

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر جبین سجده فرسای آنخاک در
مر اگر رسیدن بسی نادر است؛ چه تو میبد ما نم خلد فادر است؛ خوشا دم که پا کرده از فرق سر
پس سر کنم فکرهای دگر؛ زجا خیزم و بانگ یاحی کنم؛ بیک جزبه این راه راسطے کنم؛
بهمچشمی دجله گریان شوم؛ خجالت ده بحر عمان شوم؛ خدایا بحق شه اولیا؛
که چشمم کن از درگهش سرمه سا؛ رباعی یارب بجمال عبد القادر؛ یارب بجمال شیخ عبد القادر
یکجرعه بکام شعری تشنه بریز؛ از جام وصال شیخ عبد القادر؛ اللهم ارزقنا شفاعته

تبنوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرایب گوید که در آنجا
آسیائیست که تمامی دوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از
گردش باز ایستد بزبان راند که اسکن بحق یونس نبی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود
فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید **کوفه** در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود بعد از آنکه
رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مداین موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
اکثر از ایشان را تپ گرفت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنهما کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد
که برای اقامت عرب هیچ مقام اصلح و انسب نیست واز منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آبدار
و فسیح و وسیع باشد و در میان آن پلی در دریا که موجب صعود البحر است نبود سعد بعد تفحص
بلیغ اینچنین جایی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که هست
بری و بحری در میان جیره و فرات نبات کثیر العشب و النبات با نزاهت آب و هوا و فصحت و
وسعت منزل گرفتیم و چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند تا بنیز آب و هوا الوان و قوای

ایشان بحالت اصلی عود نمود از امیر المومنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن خانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً لامر بوقوع آوردند و اهل بصره نیز بهمین طریقه
مسلوک داشتند شبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان دست داد بملاحظه این امر بیغمبر خانها از سنگ و خشت باذن شدند و چون اهل
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط باریک بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جای را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود نمودار کوفی از خط آنحضرت است در آنجا پیش از آن خط
معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جای سخت متبرک است در تاریخ اعصم کوفی آمده که مردی
از امیر المومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمودند زاد یکه ساخته بخور و راحله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است و انشد علیم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنوریکه نخست آب از آن جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبرئیل امین از بهشت
برین جهت آدم علیه السلام آورده بود و حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و از
ادریس و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع بعبادت مشغولی داشته اند
و همچنین هزار ولی و هزار روضی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این
مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق بیاد این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
حساب بود و نه عذاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و در وی چشمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهد شد در عجایب المخلوقات آورده که در سنه ۱۵۰ یکصد و پنجاه در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر آن سنگی بار بدین گرفت چون گوشت آدمی در هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاسته‌اند مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو هاشم صوفی و ابو علی حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده مشهد معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بخطایر قدس انتقال فرموده لاعظام بموجب فرموده عمل نمودند جسد مطهرش را شب در موضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند و در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام المسلمین است پناه بردند هارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقا تعرض نکردند و باز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش پیری که در آنحدود می بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجاست لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیت دهی داد و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ۳۶۶ سیصد و شصت و شش بربالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران افزود اکنون شهری آباد است در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آنحدود است و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالی‌مقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا جاری

دارد و در زمان تسلط دیالمه معز الدوله احمد بن بویه ابتدای تعزیت ایام عاشورا بنیاد نهاد
و سال هجری سنه ۳۲۵ سیصد و سی و پنج بود که این بدعت دست داد سر من رای المشهور
بسامره از ابنیه معتصم عباسی است باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید اهانت
بسیار از آنها باهل بغداد رسید روزی جمعی سر راه بر معتصم گرفتند و گفتند و با اسحق از شهر
ما بیرون رود و الا با تو حرب کنیم معتصم پرسید که بکدام استطاعت محاربه خواهند نمود گفتند
در دل شب با انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه باستماع این سخن متاثر گشته و در موضع
قاطول شهری ساخت و سر من رای نام نهاد یعنی هر کسیکه آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج
بسامره اشتهار یافت و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر
بوده مسجدی جامع در آنجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یکپارچه
سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست و سه گز بلندی آن هفت گز و
ضخامت و سطبری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند بطول یکصد و هشتاد
ذرعه که از بد و آفرینش شبیهش از قوه بفعل نیامده و بنای این شهر در ذیقعده سنه ۲۲۱ و صد
بیست از هجرت منعقد شد الحال آن شهر بقدر دیهی باقی مانده و مزار فیض آثار حضرت امام علی نقی
و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در تذکره
دولتشاهی آورده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
بزعم خود اسپی را بر در غاری در روزی میبرند و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجر آن اسپ را در سرکار خود نگهداشت
که این اسپ از من باشد هرگاه امام ظهور فرماید بنده حاضر سازد گویند آنگستاخی

بر روی نهیک نیامده چندگاه در دست غزان که بدترین اقوام اتراک اند گرفتار شده و خیر
النساج از آنشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا طهمورث پیشدادی
همت بر بنای آن گماشته و ماد و اخوانده آما جمشید با تمام رسانید و از بنیانکه معظمترین را
مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه و حیره و بابل و صوان و نهروان
داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و مداین سالها دار الملک اکاسره بود نوشیروان
در اینجا ایوانی ساخته بود که از آنهائی تر عمارت تا زمان ابو جعفر دوانقی که بنای دار السلام
بغداد نهاد در اسنح و پایدار بود و بنای خرابی آن و نصیحت و زیر جعفر بیشتر در ذکر بغداد
گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه
در محاذی ایوان کسری واقعست و مدتها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه
ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بوده اند بابل از مداین سبعه است در میان عراق
همچنانکه عراق در میان جهان واقعشده در ابتدا قیبال بن انوش بن شیث بن
آدم علیهم السلام همت بر آبادانی آن گماشته پس از آن طهمورث بتجدید عمارت کرده و نمرود
نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از و ضحاک دار الملک گردانیده و قلعه در وی بنا
کرده موسوم بکلنگ دژ که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شده کرت
دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده
فرسنگ عرض داشت و دوازده قصر عالیه داشته و در اینجا چاهیست که بنام دانیال
خوانند گویند هاروت و ماروت دو ملک عاصی در اینجاه مقید و معذب اند آورده اند که حجاج
در زمان ایالت خود مجاهد نامی فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا رفته هر یکی را

بر شمال کوهی سر نگون با بندهای آهن بر پای دیلاز زبان او الله اکبر بر آمد بشنیدن آن اضطراب
عظیم در انها پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بندها را پاره پاره سازند و در عجایب المخلوقات
آورده که مداین در ازمنهٔ سابقه هفت قلعه داشت در قلعهٔ اول خانه بود که صورت ربع مسکون
در آن کشیده بودند و آبها و جویها در آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعهٔ دوم حوضی بوده
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شرابی ریختی و آن شرابها با یکدیگر نیامیختی و در قلعهٔ سیم
طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی والا فلا و در قلعهٔ چهارم آینهٔ آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعهٔ پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ بر آمدی و در قلعهٔ ششم قاضی بوده
آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی
و در قلعهٔ هفتم درختی از مس کرده بودند و بر و کنجشکان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب بماندندی
بصره شهریست **مشهور** در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه عتبة بن غزوان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنهم امر نمود
که در جانب ابله بر ساحل دریا که مغیض دجله و فرات است شهری بنا کند سبب آن اراده آنکه
در آن حدود مردم عجم از میان عمان بطرف هند آمد شد مینمودند نمود بر ضمیر منیر
قدسی تخمیر جناب خلافت مآب اینمعنی مرتسم گشت که مبادا نیره روزان عجم بسبب آن منفذ

توسل جسته مدد طلبند القصه عتبه بن غزوان بموجب فرموده بمعاونت اهل کبایست و دها
و معونت مردم بنا قریب بسته سال باتمام رسانید و آنرا البصره گفتند برای آنکه در موضعی واقعشد
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معموری
آن شنیده روی بآن دیار آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره سیم سره گویند شط العرب کنار بصره واقعشده در شبانروز
دو مرتبه مد و جزر میباید و اطراف بصره همیشه سبز و خرم میباشد و در انجا بنی خالد اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند بنوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از آنها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری ۶۹ بصره وز طاعون اتفاق افتاد که هر روز کمابیش هفتاد هزار
کس فات میافتند منجمله آن هفتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که این سخن غرابتی دارد اما بیست هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم
مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند و الحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابو سفیان دمشق دار الملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در انجا شرایط سیاست تقدیم رساند چه بصره از شریر دزدان و مفسدان ایمن نبود زیاد
چون بصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و هشتصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد در شب سیم سی
کس بعد از آن کس را زهره نبود که شب از خانه پای بیرون نهند تا شبی عرابی را گرفتند گفت
من دیروز درین شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام زیاد گفت اگرچه راست است اما گذاشتن

وگذشتن موجب خلل سیاست اورا نیز بگشت بعد ازآن فرمود دروازه های دکان ها نه بندند
هرچه تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس در دکان نتوانست
بستن و حوش و کلاب بشهر درآمده در دکانها خرابی میکردند بدانجهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبریل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از درآمدن درآن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی
در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب برین سخن فسخ بود در خدمت جناب شاه عبد العزیز دهلوی انکار کرد گفت سگان
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت است فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند بان نزا خواهند گرفت در قتل سگان حکما وجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای و باز
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
با جتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند بالجمله در کتب آمده که زمین
باسمان دوتر از بصره نیست و میشان دهی است از مضافات بصره گویند مهبط ابلیس است
والله اعلم ولیکن تربت عالی رتبت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه در بیر و انس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین درآن دیار است و مردم نیک بسیار ازآن شهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن البصری و حبیب العجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عتبه ابن الغلام و حارث
بن اسد المحاسبی و ابو الحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر عدوانی و امام ابو عبد الله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد واضع عروض رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار بر ضمیر منیر مخادیم و مخفی نماند که چون از شهرهای عراق عرب چندی سمت تبریز

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایات
مینماید عراق عجم مشترک میان اقلیم سیم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خوزستان و فارس و جیلانات پیوسته
طولش از سفیدرود تا نزوه یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ
از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ایراد است یزد است یزد شهریست در غایت لطافت و
لطافت فردوس سوادش چو نور بصر خوش نما هوای چو بوی بتان دلگشا ذکر دیانات
آن شهر تمام صبیح و ملیح و باغات دلفریب و عمارات پرزیب در آن خطه بسیار است خصوصاً نفت
که از جاهای خوب یزد است و بسیاری از مردم قابل کاذرگاه هرات را با نفت سنجیده اند
اما کاذرگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف نفت که از یزد تا آنجا بسیار دور است
اگر در اطراف کوههای نفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی نفت را کم نظیر
بدست آمدی در آنجا رودخانه ایست دو محله یزد و طرف آن واقع که یکی را گرم سیر و
دیگری را سردسیر گویند تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات
محله گرم سیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زودتر بحصول می پیوندد مردمان آنجا
در هفته سه روز مشغول عشرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز
هم است از نوادرات آن شهر قمشه و اشتر است و از فواکه انار است که در انهایش غیرت یاقوت
آبدار بر سالکان کشور شعور مستور نماند که از مضافات خراسان دو طبس است یکی
سینا دیگری گیلکی طبس سینا داخل اقلیم چهارم است در تحت قاین اظهارش بیدآن کرده شد
و طبس گیلکی چون داخل این اقلیم است در جوار یزد واقعست واجب نمود که در اینجا

ازان ذکر کرده آید بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طبس یک شهری کوچک است
و حصاری در غایت حصانت و استواری دارد هوایش نیک است ابرقوه سابق داخل فارس
بوده الحال تعلق بعراق دارد در نزهت القلوب آمده که آنشهر را اول بالای کوهی ساخته برکوه
میگفتند چون خراب گشت بعد چندین در زمین که الحال معمور است ساختند بهمان نام خواندند
تا بسبب گفتگوی عوام که برعایت مخرج را در بعضی جاها بافراط میرسانند ابرقوه قرار گرفت
گویند کیکاوس سیاوش پسر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سوداوه از آتش گذرانید و
تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر آتش سیاوش است و از عجایب آنکه درون ابرقوه
باران نبارد مگر اندکی و در بیرون بدستور سایر مواضع امطار و قطرات بفیضان باشد و این همین دعای
حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه السلام فارس ولایتی است معمور و آبادان
مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام بن نوح همت بر بنای آن گماشته و مردم
آنجا را از اصحاب عقول کامله و ارباب تدابیر صحیحه شمارند صاحب مسالک و ممالک آورده که
شرقی فارس حد کرمانست و غربی خوزستان و صفاهان و شمالی نهری و بیابان از حدود
کرمان و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم پنج بلوک داشته شگرفترین آن اصطخر بوده
مضافات آن شصت در شصت فرسنگ نوشته اند الحال نه بلوک است معظم‌ترین بلوک شبانگاه و دار
الملک آن دارابجرد است دارابجرد محلی است در غایت نزاهت و خضرت در تاریخ بناکتی مسطور است
که دارابجرد بنا کرده شنواد وزیر داراب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند دیگر
از کوههای آن مومیائی بحصول می پیوندد و مومیائی دو قسم است معدنی و عملی معدنی
در دارابجرد در استهبانات بهم میرسد و آن در عهد فریدون پیدا شده باعث آنکه شخصی

کوهی را نیزه زده میخواست صید کند آنجانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بود
پوشیده شد آن شخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آنجانور را گرفت و اثر شکستگی او در دست یا پا یافت
و آن بز کوهی را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغی را پای شکسته
از آن آب خورانید آن مرغ را پای درست شده بعد آن تفحص شده که از آن مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و عملی آنست که کودک سرخ موی را
با آب انگور می پرورند و محافظت مینمایند تا سی ساله شود ناگاه خمی سنگین پر عسل کرده آن شخص را
در آن خم میگذارند و سرش را استوار می بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم بهتر
از کانیست و اطراف دار الجرد بوفور اشجار و انهار و ترجیح بر بسیاری از بلاد دارد قبر حضرت یحیی
کلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دارابجرد است برخی از شهرهای مختصر است
سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند از مضافاتش موضعی است بردنام
نهایت با نزهت و شگوفه ریز بسبب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیار جاها رجحان
دارد و بر جنوب آن مقام موضعیست موسوم بتخت خرگه محل صحبت احبا و جای معاشرت
اهل جمعیتها است اصطخر سالها دار الملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان ع بوده و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در
شام بودی و روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شبها در کشمیر گذرانیدی و آتشکده
فارس که فرو مرد از جمله علامات ولادت کثیر السعادت حضرت رسالت مرتبت است علیه السلام همدرا
بلخ بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از وست اول شهری که در جهان بنیاد نهاد
اصطخر بوده آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است قلعه ایست

نهایت بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا دران نزهت آباد قصری منیع و رفیع ساختند و روزیکه آهوی آتشین آفتاب از آبگیر حوت بچراگاه
حمل نقل نمود در آن قصر بحشمت تمام بر متکای دولت تکیه زده بساط عیش و انبساط بگسترانید
و آنروز را نوروز نام نهاد و بعد از و مجوسان عجم نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از آن عمارت چهارده ستون با قلعیت هر یک از ان سر بفلک کشیده
و کره ارض را حمل آن ناف دریده دروازه آن عمارت دو تخته سنگ است هر یکی تخمینا
سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در انجا انواع مهارت و صنعت را
در فن سنگتراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته
باد بران هیکل میوزد بنابران گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است که کره باو مقاومت نتواند کرد بیضا در ازمنه سابقه شهری معروف بوده بعضی
گویند که گشتاسپ همت بر تعمیر آن گماشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرموده حضرت سلیمان بنای آنشهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حدود آن مرغزاری بوده در سه فرسنگ که آب و گیاه اندر غایت صفوت
و نهایت خضرت داشته از غایت لطافت آب و هوا مار و کژدم و موذیات نداشته و میوه اش در
کمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوسته چه وزن هر دانه انگوری ده مثقال بوده و نوعی
از سیب بهم میرسیده دور آن دو شبر بوده اما الحال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
توده بارها بعمل آمده و از انیکه زمینی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
حلاج از انشهر است کازرون جائی با نزهت و طراوت است در فصل بهار از
وفور گل و لاله جابجا لایق جام و پیاله است و آنشهر بنا کرده قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین الدوانی از دوان که قریه‌ایست از اعمال کازرون برخاسته‌اند جهان از بلاد
فارس است و قباد بن فیروز آن شهر را بنا کرده و در نزدیک آن شهر نهریست و بر آن نهر پلی بسته‌اند یک
طاق و عرض ما بین دو پایهٔ پل یکصد و هشتاد ذرع است و ارتفاع بمقدار دو نیزه است و در آن شهر
چاهی است که پایان آنجا به ریسمانها معلوم کرده دریافت نشده و از آنجا بمقدار آب در وقتی
از اوقات بیرون شد که طاحونه بر آن میگردد و چاهی که حضرت یوسف علیه السلام را در آن انداخته‌اند هم آنجاست
و مردم بزیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در آنجا چشمه‌ایست
و اگر در موضعی ملخ افتد سازند شیشه از آن آب برگیرند بشرط آنکه آن ظرف را تا رسیدن بمکان
مقصود بر زمین ننهند و حال آن آب با زیبش نه ببینند پس جانوران سیاه که آنها را سار گویند
تابع این آب شوند ملخها را همه بکشند عجب‌تر آنکه از این مرغان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز همیشه
دار الملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین با رزم الاعزاز بوده بحسب لطافت آب و هوا
از باغ ارم آیتی و از روضهٔ رضوان کنایتی است و این بقعه را محمد قاسم بن عقیل عم زاده
حجاج در سنه هشتاد و چهار هجری بنا نهاد و شیراز بوسعت و ساحت و تکلف ابنیه و
عمارات انصاف دارد در بازارهای آنجا اطعمهٔ لذیذ یافت توان مثل مرغ بریان و آش نارنج و آب
لیمو و غیره و در زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید و سور و باره بگرد شیراز بنا شده
و ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
قصبهٔ بنهایت تکلف موسوم بفنا خسرو جهت سکونت سپاهیان بنا کرده مشهور بسوق الامیر گردید
اما اکنون آن موضع خراب است و ملک شرف را این چنین تجدید برج و بارهٔ آن نموده و هوای شیراز
در غایت اعتدال است آبش از قنوات جریان می یابد بهترین آن کاریز رکناباد است مشهور برکن

آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و
مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است گویند
هرگز این مسجد از اولیائی خالی نیست و پشته الله اکبر قریب بلده واقعست و مردمش از بنده و احرار
و تجین و نزار بسیر و صحبت مایل و التزام دارند که ایام هفته را هر روز در جائی بسر برند فرد
بفصل گل که دور ساغر و پیمانه میباشد ٭ کسی در خانه میباشد مگر دیوانه میباشد
و بهترین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سیرگاه در این ضلع واقعشده و دیگر سیر خلیجان است که از
شهر تا کوه دراک قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباوه امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقع است که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند و
مزارع بسیار وقف کرده در ده فرسنگی شیراز چشمه ایست موسوم بآب چاشت که در فصل پائیز
آب آن چشمه خاصیت جلاب می بخشد و دران ایام مردم بسیار بآن موضع روند و صبح
و شام ازان آب آشامیده دفع فضلات مینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در
دل بگذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ نگویند نفخی در شکم پیدا شود که بیم
هلاکت باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم آنجاست و بر بالای قبر آهن پاره ها ریخته اند هر که
پاره از آنجا برگیرد راه گم کند و ازان صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجایش
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا
بمیرد در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود در روزی سواره
از حوالی آن قبر میگذشت همراهانش گفتند که مناسب آنست که راه را بگردانیم یا پیاده شده از

از قبر جاماسپ گذریم التفات بآن شخص ناکرده گفت هذا من فسادات العجم همچنان سواره بگذشت تا همان
سال وفات یافت و اکثر اولیا و شعرا و فضلا از شیراز برخاسته اند که تعداد و اسامی آنها دفتری
می باید مثل شیخ ابوالحسن کردویه و ابوالعباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبدالله خفیف و
شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی بزغش و عبدالرحمن
قدس الله اسرارهم و ابن مقله که خط ثلث را از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور است
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
آن عربی و فارسی حمیری یونانی سریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی است
و از فضلا نصر الدین بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجد الدین
همگر و مولانا قطب الدین و قطب محیی و فضل الله و صفا و خواجه حافظ و ابو اسحق حلاج
اطعمه لار از شهرهای قدیم است و هوا لایق دارد و مردم نیک از آنملک بسیار برخاسته اند
مثل مولانا کمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
عبدالرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پر نعمت است اما
هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و بر ساحل عمان
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و
چهار در خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهی
منشق گشت از میان آن کوه نردبانی ظاهر شد از گچ که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
و از امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان
بر آید و بر مقدمه او مردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود همه

خراب کند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت اینچنان نوشته که ابوسبره بفرموده ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود دید و هرمزان از توفیق رفیق گشته همراه وی بمدینه شتافته زبان بکلمه طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر المومنین فایز شد و روایتی اینکه خوزستان بسعی حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه صورت تسخیر یافت و در ازمنه سابقه اهواز از ملوک معظمه خوزستان بوده آورده اند که هر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش اردشیر بابکان بوده شوش از شهرهای مشهوره خوزستان بود و ابن المقنع آورده که اول سوری که بعد طوفان نوح بنا شده سور شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه در زمان امام نشان فاروق اعظم آن شهر را فتح نموده و شنیده که خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از آن بخانه رفت دید که پرده بر در آنجا آویخته اند و مردم به سجده آن مبادرت مینمایند چون قصد درون رفتن کرد خازن بگریست و گفت که در آنخانه مالی نیست مگر تابوت دانیال که معبد ماست چون دروازه بر گشاد دید که شخصی بر آن جا بیده که اصلا خللی در جسم او راه نیافته ابوموسی بفرموده فاروق اعظم رضی الله عنهما دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چندی آن قبر زیر آب آمد و گویند آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتواند و هر نانی که در آن چشمه بود ماهیان بآن التفات ننمایند عسکر مکرم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیو بند در انجا شهری بزرگ بساخت و آنرا لشکر خواندند و بعد از چند گاه ویران شد شاه پور ذوالاکتاف بتجدید عمارت فرمود مورخ شاپور خواند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم حین که از جانب حجاج بخوزستان رفت و فرخ زاد را بکشت آن شهر را آبادان ساخت موسوم

بعسکر مکرم گردانید شهر شوشتر و لشکر عسکر را نام بوده گویند وقتی از نقل لشکر بلخ بسیار بهم رسید
که باعث خرابی عسکر گردیده آن شهر که مذکور شدند الحال خراب اند و از شهرهای سابق خوزستان
که الحال آباد است دزفول است و در قول ابن بابویه اردشیر بابکان است اگرچه شهر کوچک است
امّا مضافات آن بسیار است شامیز و قطران دو قریه معموره اند و در حوالی آن مرغزاریست
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن نرگس خودرو میروید و هم درین حدود درختان اند که نهال آن را
زرین درخت گویند و شگوفه آن زرد و بسیار لطیف است امّا ثمره نمیدهد شوشتر بعضی
شوشتر و بعضی ششتر تعبیر کرده اند دار الملک خوزستان است مؤلف هفت اقلیم می آرد
که بنا کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نزهت القلوب مینگارد که نخست هوشنگ بنیاد آن نهاد
کرد بعد از آن اردشیر تجدید در آبادانی آن کوشید آن شهر بر کنار نهر التشرقان بر روی بلندی
واقع شده و قلعه اش در غایت حصانت و محکمی است و از بزرگان آن شهر حضرت سهیل بن عبدالله
تستری است کرمان ولایتی است وسیع و بیابان شرقی آن مکران و غربی آن فارس
و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسان است و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن گشته
آن شهر را در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت متوجه کرمان
گشت در آنجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد بتفصیل در شاهنامه مذکور است
اردشیر بحیله آن کرم را که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده مسلط گشت و بعد از آن
شهر گواشیر را که سالها دار الملک کرمان بود بساخت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون سفر
کرد حمدالله مستوفی در نزهت القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و آن شهرهای
معتدل است و شهر کلان آن جیرفت و سیرجان است و در بعضی ولایات کرمان خرما و انجیر بسیاری

شاه بار سیده و در حوالی کوه پایان پشته ایست که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برند
و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آنرا بر هم رسانند باران آید و
ایضا سنگیست که چون هیزم میسوزد و صاحب مجموعه نوادر می آرد که در کرمان نوعی از درخت
است که چوب او را آتش نسوزد و در آنجا معدن توتیا است و مردم نیک از آنجا برخاسته اند
مثل شاه شجاع و واحد الدین و امام شمس الدین محمد طباطبا از شهرهای مشخص کرمان است
آب و هوای خوش دارد و قلعه اش در غایت استحکام است و خواجه عماد فقیه در آنجاست
سیستان ولایتی است که حدودش از خراسانست تا مفازه کرمان و جانب غزنین و اطراف
افغانستان و هند در ازمنه سابقه نوعی آبادان بود که بتجربه زمین با وجود قلت آب بهزار
دینار کیلی فروخته شد و غور اسفزار در اول حال داخل سیستان بوده و آن ولایت را سجستان
نیز گفته اند چه سجستان بن فارس همت بر آبادانی آن گماشته و نیز البستان و نیمروز
شهرت دارد و در اول آنرا بار رانگری هم خوانده اند و چون عرب معرب کردند سجزی
خوانند بزرگترین جوی سجستان نهر هیرمن است که اکثر از آن کشتی میگذرند و در قاموس
آورده که هیرمن نهریست که بسیستان میرود با آنکه هزار و دو خانه سر در آن نهاده اصلا زیاد
نمیشود با آنکه نهرها در وی رسیده اند قطعا نمیگردد فضلاتش در بحیره زره میریزد و زره دریا
چه ایست سی فرسنگ در سی فرسنگ و در میان آب جزیره ایست مزرع و مردم
نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر در شهر بام و ماری که
بهشت برآمده بر آن کوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی سبز
یکی سرخ و گاهی آن مار را ببینند و از عجایب آنجا بلده سیگ رواغیست نزدیک صندوق قلعه

وانکوهی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک روی آنکوه را ریگ روان گرفته
در اینجا چند مزار متبرکه است که مردم شبهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند
و خود را بر روی ریگ رها کرده سیل پایان میکنند در آنوقت آوازهٔ نقاره و نفیر از میان
کوه نوعی پیدا میشود که گویا پنجاه خروار نقاره و گورکه را یکبار در خروش آورده اند و عجب تر
آنکه چون بپای کوه میرسند ریگی که پایان می آید تخلف مینماید و بالا میرود و مردان
نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبدالله سجزی و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو الحسن
بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین حسن سجزی و از
شعرا فرخی وغیره فُراه ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد ارتفاعش نیک
بحصول می پیوندد و منداز ضمایم آنجا است و دیگر سنگی قلاه کوهی است که آن را
بارندگی گویند و درین کوه طاقیست از سنگ که دائم آنجا آب میچکد و مردم در آنجا
آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود بسر آمدن حاجت امیدوار میشوند و الا
محروم باز میگردند و ابونصر صاحب نصاب صبیان از آنشهر است قندهار شهری بوده
استوار گویند هر گاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بسیار بالاتر از آن
نماید که معهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق در سنگخاره کسانیکه در آن غور
کرده اند آب آن را جاری دیده اند در وقتیکه از آنجا آب کشند برگهای درخت
و شاخهای گیاه برمی آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غث و سمین
و اکثری شیرین و نمکین اند رباعی ضبط دل اگر کنم ز خوبان جهان :: از نوش لبان
قندهاری نتوان :: نی صبر بجا بماند نه تاب و توان :: ای اهل دل از شیوهٔ افغان افغان

بوده قندهار پیدا نام است ... که گذر آب باغاتش از کاریز است دیگری از مضافات قندهار نیز
داور است که دارالملک سوری بوده که جد سلاطین غور است و دیگری بست است که
شهری بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که اینها از انبیا
های گنبد سرباز میگویند و مکرراً سقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباح شگافته
یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی
و نوقان از قرای بست است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل القبله نشسته بود از عالم رفته
تا چهار سال بهمین دستور نشسته بود قاضی آنجا بانکار نقضت شیخ را تکیه
داده عقب زیب وفات یافته و بسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند تا دام که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل در شب نادرشاه که
سیزدهم [13] جمادی الاول سنه [1160] یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر ز تیغ ؛ از تاریخ آن خبر می دهد احمد شاه درانی سدوزئی در اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دارالسلطنت گردانید و قلعه متینی در آنجا طرح
انداخت موسوم باحمدشاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده در تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه [304] سیصد و چهار در ایام معتضد عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جائی یافتند که قریب هزار سر آدمی
در و بود بزنجیر بهم بسته و از آنجمله در گوش بیست و نه [29] سر از آنها رقعه‌ها بود بریسمان بسته
و نام آنکس بر آن نوشته منها شریح بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و در آن
نوشته تاریخ بود تاریخ سنه هفتاد هجری و تفاوت فیما بین دو صد و سی و چهار [234]

سال بود انسمرها تا آن زمان تازه مانده بودند بیهق نیز شهریست از ضمایم قندهار نزدیک
باندراب وآن را مصر نیز میگویند و مردم نیک ازانجا برخاسته اند مثل ابوبکر احمد بیهقی استاد
سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید
...ین معروف بمیر اویسی که هر سه بزرگوار در کشمیر مدفن یافته قدس الله سرهم و دیگر میمنه است
که الحال لقب دیه مانده جنوب کوهستان سنبل که نزدیک بمین داور است واقع شده و...
میمندی احمد بن حسن وزرای سلطان محمود ازانجا خاسته اند غزنین تختگاه سلاطین
آل سبکتگین و عظمتش بغایتی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان
سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان شهر
می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت
میشود و گژدم و دیگر موذیات در انجا کمتر باشند و در واقعات بابری آمده که در زمان
باستان غزنین و قندهار را از زابلستان میگفته اند و چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی
معلوم میشود و بعد از و در سنه ۵۴۳ پانصد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری
...شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوری
غزنین را هفت شبانه روز آتش زد و بانهدام و انعدام قصور و عمارات پرداخت و بقتل
... و غارت و کندن اشجار فرمان داد و قبور آل سبکتگین الا مزار سلطان محمود غازی
... استخوانها برآورده بسوخت لاجرم بجهان سوز ملقب گردید بعد ازان بروضه برادر
... نمود نعش او را بغور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین بار کرده بفیروزکوه
آنجا ... ریخته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غز...

حکیم سنائی و شیخ رضی الدین علی لالا بوده و چرخ از توابع لهوکر غزنین است و در این نواحی
بغیر از چرخ شیخ جامی نسبت دهند و مولانا یعقوب چرخی از آنجا است **پشاور** شهریست و سیم
اما هوای گرم دارد و گزدمان و در ایام گرما در آنجا بافراط بهم رسند نا ستواری بنیاد در خصوص
مرغوبی کدبی است از مضافات آنجا بانام است و بآن تیزی و لطافت در ربیع و زمین
استوار یافت نمیشود بر سبیل بیعانه آنجا نیز در غایت لطافت و نزاکت است بار بوئی است که صرف
آن بر نج میشود اسپش نا ضم است و لونگی آنجا که مردان اعلی و ادنی بکمر می بندند نیز نامی است
مردمان نیک و علما بسیار از آنملک برخاسته اند مثل میان عمر چمکنی و میان مصطفی
رحمهم الله تعالی و نزدیک پشاور بطرف کشمیر **قلعهٔ اٹک** است بر لب آب بزرگ که گویند
در اول این قلعه را اسکندر درست ساخته بعد آن که خراب شده علیم دخان از امرای شاهجهان
همت بر بنای آنجا گماشت سورا لقلعه را بکمال متانت از میان دریای دستار بر ساخت و این
قلعه از امهات قلاع است که کمند تسخیر هیچ از یک سلاطین قلعه گیر تا بنی برج و باره آن
نرسیده و کشادن انحصار چون دست و دل لعیمان دشوار است و دوانیدن
منجنیق و عراده بر بالای آن دور از کار **کنجاه** در حدود لهو شهریست مختصر اما فضای
نیک دارد و مصور تقدیر در چهره پردازی تبان آنطرف نکته فرو گذاشت نکرده و همه
آفت جان و غارت دل ساخته **ملتان** شهریست در غایت دلکشائی و مضافات
بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویند اول شهریست که در هند بنا شده لهذا ام البلاد
نیز خوانده اند و هوایش نیک گرم است و در مردمان آنجا ملاحتی بغایت است اولیا
و بزرگان از آنملک بسیار خاسته و مثل حضرت بهاء الدین ذکریای ملتانی و غیره

قدس سرهم **پاک پتن** ضلعیست ساکنانش در چوب تراشی و ساختن چهنداهای چوبی
مهارتی دارند آستانهٔ حضرت شاه فرید شکرگنج قدس سره در آنجاست و در آستانهٔ ایشان
دروازه ایست مشهور به بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام ازان دروازه
از دروازهٔ من گذرد به دوزخ نخواهد رسید در این ایام که این مسوده بتحریر میرسید یکی از
فرنگیان براین سخن انکار کرده رخت پوشیده ازان دروازه گذشت بعد ازان لباس از
بدن کرده امتحانا در آتش انداخت لباس را اصلا آتش اثر نکرده و فرنگی بملاحظهٔ این کرامت
مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهار و لهاور و لاهوو لاهیور نیز گفته اند
بمانند در اشعار شعرای باستان مفهوم میشود و در عجایب المخلوقات می آرد که دو استخوان
زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آن مکان انبار غله ساخته
بودند دیگری را قنطرهٔ آب گردانیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
باستان باوفور آبادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بوده
در ایام سلطنت چغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعهٔ در غایت محکمی بهم رسانیده از جملهٔ آن
سلاطین فقط شاهجهان پادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات آنجا صرف کرده و از
اکبرشاه وغیره حرفی نیست و مقبرهٔ جهانگیر پادشاه که بشاه دره مشهور است نیز نزهتی
دارد و در آنجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده اند و در نفس شهر مسجد وزیرخان
نیز مکانی با نزهت است و در تکلف سنگی لاهور باغ شالمار نیز جائی خوب و عمارتی
مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فواره
های بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت چغتائیه از دست بر

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرو

نانک بودند بحکومت رسید لاهور قدری آباد گردید و قلعه را رونق تمام و رند بیخانه ها

مردم آمدند تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه یکهزار و دو صد و شصت

و دو هجری که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز از ان خبر میدهد لاهور بتصرف اولیای دولت

کمپنی انگریز در آمد و خار انتشار بداس شمشیر صاعقه بار بهادران نامدار از ساحت ملک بر

طرف شد و بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازارها می افزاید و بوقت

بوفور آمد و شد و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است خربزه

آنجا بلطف و حلاوت آنقدر میرسد که فقیر و غنی و مستغنی از ان بهره مند میگردند و هندوانه

سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار

خاسته اند علمای با دین و دیانت و اولیای با کرامت بسیار دارد که اسامی آن بزرگواران

دفتری میطلبد سیالکوت بنا کرده سلطان معز الدین سام است قبل ازین از بناها

راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و فضلا در آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند

امرتسر پیشتر دهی بوده از متعلقات بتاله چون سوداگران کشمیر در انجا بود و باش و سودا کردند

روز بروز آبادانی یافت تا صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و آمد و شد سوداگران

نظیر ندارد و بسبب سکونت ارباب اسلام مساجد بسیار بهم رسانیده رواج تمام گرفته است آب

در نهایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاحت لیکن از اولیا و علما و فضلا

هیچکس نام نگار است و از مضافات لاهور کوهیست موسوم بنگرکوت و نگرکوت

قلعه دارد چون دعای مظلومان بفلک رسیده و بر دامن این کوه سپه بنگوه گمبدی ساخته اند

و در آن گنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صخره اش بصورت افتاده و اهل هند با آن
سنگ پاره اعتقادیست آنکوه محکم تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
بهرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زیر آستان آن مکان دفن میکنند و این
کوه بر شمال هند واقع شده و از نگرکوت تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است زمینداران
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکمای
سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکه بیست و پنج هزار کوه متصل هم نیز
یافته اند از انجمله اهل هند آنکوه را سوالک پربت میخوانند و همین کوه است که تا نهایت
ولایت ختا رسیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشابور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت ملکه اظهار سی بدانکوه کرده شد
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
جریان می پذیرد مثل ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آبها در
ملتان بهکر پیوسته در حوالی تهته بعمان میریزند و ایضاً آب گنگ و جون و سرست
و گومتی و سرد هم ازین کوهستان بر آمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند جلند
هر شهریست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد بسیار بزرگان و علما از آنجا
لدهیانه نیز قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
شهرت پیدا کرده سرهند که شهر نیز تعمیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروز شاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید حصاری در آنجا بنا فرمود موسوم بفیروز آباد
سرهند شهریست و صفا و باغات دلگشا داشته مردمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بندا سنگه از سکهان گرو جرات بهم
رسانیده و بر سرهند تاخت و آن شهر را بالکل خراب ساخت و نبش قبور در آنجا بسیار کرده نام
و نشان از آنها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی قدس سره در آنجا است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
بسن شعور رسیده در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه سنیه مغود و در شرع
مشغول شد تا در گذشت هانسی در چهار حصار و هفت در زمان سابق جای بنام بوده
قلعه استوار داشته و فی یکه یکی از مضافات هانسی جورتی راجه چهار کرت وضع حمل شد که در یک
شکم او را چهار پسر بوجود آمده و هر شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب حکم و ثبات شدند
شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از آن سرزمین اند انباله شهریست مختصر رسته بازار خوب دارد اما آب
های آن شهر چون اشک چشم عاصیان شور است از زمان تسلط فضلای انگریز چهاونی
شده و قدری آبادی دارد تهانیسر اگرچه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
مساجد نش هم از مهارتی خالی نیستند در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و در آنجا بتی بوده
موسوم بجگرسوم که معتقد فیه هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در آن ملک بشکست تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیاری معتبران
شنیده شد که از اطراف میدان آن اژدها یافت میشود اما از عظم جثه آن کسی روایت نکرده
زیاده تر از میش ندیده لیکن هیچ جانداری از آن متضرر نشده است و در تهانیسر حوضی است
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا کرکیت میگویند معبد بزرگ است اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهة غسل بدین حوض می آیند و از زر و طلا ...

و نقره و جواهر آنچه دست مکنت شان بلان میرسد در آن عوض می اندازند پانی پت از
جاهای معروف است متوطنان آنجا حرفه کارگری اینک و زبده انجمن شیخ شرف الدین بو علی قلندر
در اینجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با شمس تبریز و با مولانای روم صحبت داشته
قدس الله اسرارهم دهلی از شهرهای قدیم است همیشه دار الملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام
و مهبط رجال افضال و مأمن فصحای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهرولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد از آن نوعی خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب سیصد سال در آن مکان هندوان کارفرما بودند در
پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هذا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزدیکی
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه با انحطاط رسید تا در سنه
ششصد و هشتاد و هشت باهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب آب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالآخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دار الملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد آن شمه از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز بتحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی بقوت الاسلام که هزار
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت همسر
آسمان است بالا رفتن بران نیست و دور این مناره هشتاد قدم و ارتفاعش یکصد و

ذرع نظم آن منارهٔ ز ارتفاع برون ÷ رفته چون میل گنبد از گردون ÷ نزد بان جماعهٔ ملک است ÷ شاه
تیر سفینهٔ فلک است و آنرا مردم لاث منارهٔ گویند از سنگهای سرخ بشکل مخروطی است پنج طبقه و
مخارجات بپهلو دار منقش و مزین و سنبت کاروالاچه دار و آیات قرانی بقلم جلی آسمانی که سطر
هر حرفی بقدر ستهٔ گره باشد بکمال حسن و زیبای تراشیده اند و در صحن مسجد میلی آهنین بقدر بیست درعه
از زمان هندوان تا بحال ایستاده است و نیز مزار متبرک حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
قدس سره که مردم اکثر بزیارت آن آستانه بهیات اجتماع میروند و مزار فیض الانوار حضرت شیخ
عبدالحق دهلوی قدس الله سره و چهل تن و غازی صاحب و امام صاحب و مولانا جمالی و غیره تالاب
شمسی و مسجد اولیا نیز در آنجا است و زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا نیز از قرابت آباد امیر خسرو در آنجا
مدفون است و بزرگان دیگر و حکما بسیار در جوار ایشان مضجع یافته مقبره ها اکثر از سنگ مرمر
دهلی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هر کرا از اولیا و سلاطین که طول استد و عمرش بتوقع اختتام
متوشح می گردید در آنخاک پاکش دفن میکردند بنا بجهت چندان عمارت رفیع مقام و خطایر منیع المقام
در آن شهر بنا شده که از حد و عد بیرون است و گنبد همایون شاه نیز از عجایبات عمارات عالم است
و گنبد عبدالرحیم خانخانان که همگنان ابول بالا گویند و گنبد نواب منصور خان جد نوابان لکهنو
و غیرهم من فضلا و باغات ارم سیما اگر چه جدا جدا تقصد بیان آنها شود چندین مجلد ترتیب باید ایضاً
در آن نزدیکی عمارتیست موسوم بشکارگاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی بلند است که
سی و دو ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری و ضخامت دارد و کیفیت سنگ و متانت و استحکامت سنگ تراشان
ما دام که بیخ این عمود در زمین نرفته باشد و شش ذرع دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن
آن ممکن و میسر نخواهد بود و بر این تقدیر عمود یکه شصت ذرع طول داشته باشد بکردن رنج

در محلات بهشت قرینه مشتمل خصوصیات آن شهر بسیار است که بدون تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
نتوان بر آمد مردمان نیک بسیار و غنیمت ازین دهلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق و غیره و شاهجهان آباد
الان مرو و بعضوت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا او از دهلی کهنه و نو آبادی اینجا منتقل شده بود کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و نهم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوس
شاهجهانی مطابق سنه یکهزار و چهل و هشت هجری بنای آن افکنده در شب جمعه نهم محرم الحرام سنه ١٠۴٩
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت از آن شب در کو نهادند و هزاران نهار معماران و سنگتراش و
حکاک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند نهر که فیروز شاه
خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از سر نو قدیم در قلعه رسانیدند در سنه سال
اساس قلعه از جانب دریا دوازده درعه برافراشته گشت که تاریخ آن از تمام مصرع معلوم میشود تا ابتدای این قلعه
شاهجهان آباد باد و آن سنه یکهزار و پنجاه و چهار است و در عرصه هشت سال با تمام رسید که لفظ تاریخ شده
و یحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام این دستور موزون کرده   شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد و پنجاه لک
روپیه در بنای عمارت و پنجاه لکه روپیه در بنای سقف نقره خاص بایوان و نهر پناه و آوردن جوی و غیره
بخرج در آمده یک قلعه از سنگهای سرخ گرداگرد نصب است دیگر قلعه که آنرا لال قلعه گویند مخصوص خانه
پادشاه است آن مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثمن
و زمین حصار مشتمل که مربع است و ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بسمت دریای جون یعنی جمنا واقع شده
مانده درهست چون ضلع شرقیش دریا است و در دیگر اضلاع خندقی به پیشانا و پنجره عرض و عمق
سی در کنده و ته به دمان جاری ساخته اند آن بند و جانب دریای جمن میرسید دو

شش هزار و سیصد ذرع است تمامی باره و بروج از اوج تا حضیض و کنگره تا خاکریز از سنگ سرخ
تراشیده اساس یافته و همگی عمارات دولتخانه از برج شمالی مسمی بشاه برج تا باغ حیات بخش و حمام شاه و
محل معروف بغسلخانه و تسبیح خانه و برج طلائی مثمن و برج دیگر شمالی عمارات که از طرف مشرق قلعه است
دوازده ذرع مشرف بآب جون و از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض اثر است از سنگ خام
مطلا و منقش و رنگین منبت کاری عقیق یمنی و سنگ لاجورد و شاه نهر در وسط آن حوض و فواره جاریست
و دیگر تالابیست متصل ایوان غسلخانه بشکل باره دری که چهار طاق گویند دیوار بسته بطور حجره و گنجها از
کرسی تا سقف و محراب و ستون تمام طلاکار و منبت کاری عقیق یمنی و غیره نگینهای قیمتی دارد و نهر در
گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن تخته نقره ملمع طلا گره بندی فرنگی بند و می نموده نمود
آفتاب ساخته اند و نه لک روپیه صرف آن شده و تخته یکپارچه بلور محجرش از طلای مرصع است و در جمیع
آن یک لک و هشتاد و پنجهزار و سیصد روپیه خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حمام متصل آن و مسجد سنگین که
هر سه گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ خام منبت کرده بیرون دروازه دیوان خاص کتابخانه است
و باغ حیات بخش دست راست غسلخانه و طرف دیگر و پیش طوطی باغ و مهتاب باغ و ملال باغ بود در آن
باغات حوض سنگ خام یکپارچه و نهر و آب جاری در حوض دیگر یکپارچه از سنگ خام که آن را آبپاله گویند
میرزده و مربع است و چهار در چهار در عرض نیم درعه عمق و در انهار فواره ها بطور بلند می است و
در آن نزدیکی تالاب شصت در شصت مربع است که آب عمیق دارد و پنجاه فواره بکنار آن منصوب
و بنگله های عجیب در آن اشجار مختلف ریاحین متفاوت و در آن حمام درون و بیرون از سنگ خام
منبت کاری نموده و در آن چبوتره سنگ مرمر گرداگرد آن حوض و فواره ها که آب سرد و گرم
از آنها میجوشد و بر چبوتره می آید و جامخانه و بنگله محل تمام از سنگ خام بطرف دریا دیوان ایوان

بر طبقه دو درجه است طولاً پنجاه درعه و عرضاً بیست و شش درعه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن سر مطلا
و آئینه‌های حلبی کلان در آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد درعه و عرض بیست و شش درعه از بنیاد تا سقف
و چهل ستون و زینه پایها از سنگ مرمر مطلا و بنگله تختگاه بارتفاع سه درعه و طول چهار درعه و عرض سه درعه از سنگ خام
مطلا بانواع عقیق و لاجورد و نگین‌های گران‌بها منبت کاری کرده و گرداگرد آن محجر از طلای ناب ساخته‌اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویرات بدیعه و سه طرف محجر از سیم خالص با صحن سیم و طاق بعرض [illegible] درعه
موافق بنگله تختگاه در نقوش و غیره و سه دروازه بترکیب عجیب از سنگ مرمر و بیرون دروازه نقارخانه و صحن خلوت‌خانه
طولاً دو صد درعه و عرضاً یکصد و چهل و چهار چهار طرف ایوانها و حجره‌ها و در وسط حوض پانزده در پانزده
نهر [illegible] از آنجا تا لاهوری دروازه قلعه بازار مسقف دو طبقه مرتفع که فیل با نشان از زیر آن بگذرد و دو فیل
دروازه [illegible] با کمال رفعت و هر دو لخت دروازه در بند و برنجی میخهای گلمیخ هر بند رومی [illegible]
آنقدر خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست و بعلم جر ثقیل تخته دروازه بست و گشاد می‌یابد بالا
قدرت نیست که آن را از جنبش آرد بلکه فیل هم آن را در حرکت نمی‌تواند آورد و مکانات و کارخانه‌ها و خواص پوره
و مسکن سلاطین و خوابگاه‌ها و آتشخانه میر آتش و وزیر و صفحه و دیوان خالصه و دیوان تن
و کچهری بخشیان عظام هر یک با وسعت جدا جدا تعمیر یافته که از یک کچهری تا کچهری دیگر [illegible] بنای هر یک
از آنها نشسته و در درون قلعه سه طرف خشکی با نهر باغ و گلابی باغ و بیرون دروازه برج لاهور بازاری بعرض
چهل درعه و نهر [illegible] در آن واقع است مرتبه در مرتبه آب جاری دارد و دو بازار [illegible] و دو رسته دکاکین
[illegible] کاران [illegible] صرافان [illegible] نظم بطول [illegible] عرض اسواق [illegible] باوج [illegible]
. . . . . . که صرصر عنگیز د انجا غبار [illegible] طول این بازار پانصد و بیست گز مشتمل بر
یکهزار و پانصد [illegible] دکان [illegible] از آغاز بازار چوک [illegible] چبوتره کوتوالی چهار صد [illegible]

درعه وازانجا تا چوک دیگر که تلهٔ دیگر نصف است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سرای عالی و از
تا مسجد فتحپوری نهصد و شصت گز طول و جانب اکبرآباد بازاری بطول یکهزار و پنجاه گز و عرض سی گز مشتمل بر
و نهصد و هشتاد دکان و سرای و مسجد در بهارزار دکاکین صرافه و بزازه و اقمشه نفیسه عالم و ظروف و آلات
چینی و حلبی و مینا فروشان و عطاران و بادله و کناری فروشان وغیره فراوانست و عقب جانب دکانی چوک
باغ بیگم بطول نهصد و هفتاد و دو عرض دو صد و چهل و نهر فیض سه باره بتمام و کمال درون آن گردیده
اشجار و ساحین و عمارات دلنشین و فواره و آبشار و حوض و نهرهای چوبه زنالاب درانست و نیز
درون شهر نزدیک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال ڈگی مشتمل بر جای
دیوار و چار صفه مثمن و زینه ها و پنجره ها تمام از سنگ سرخ طولا صد گز و عرضا بیست گز آبش
از نهر می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیست زینت المساجد نام ساخته زیب النسا بنت عالمگیر
در محله دریاگنج سه گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره ها و حجره ها همه از سنگ سرخ و مزارات
آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاهجهان آباد بسیار است اکثر از
سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد و از انجمله مسجد جامع است که دهم شوال در سنه یکهزار و شصت
تعمیر یافته هجری و یکهزار و شصت دو انجام که در عرصه شش سال بخرج ده لکهه روپیه با تمام رسیده آن مشتمل بر
سنگ گنبد و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه ایست که تا مسجد اتصال دارد و گویا یکیست سوای جای دالان
و طول مسجد نود درعه و عرض سی و دو گز درعه با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع
برابر هم بیک قطعی تراشیده اند و مناره با ارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بدستور قلعه
و کرسی مسجد و دروازه و چهل زینه از زمین بلند است که هفت درعه باشد گنبدهای مسجد و مناره و دروازه مطلا
الاچه دار از سنگهای سرخ با خط ها و مداخل ها از سنگ مرمر و دالان ها و سقف جدار آن از سنگ سرخ

وفرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا و خطها مداخله از سنگهای موسی آنها در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و در صحن مسجد طرف شمال و مغرب حجره است دیگرا
با پنجرهای مرمر در انجا موی مبارک رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و جبه حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر نه پایه
از سنگ مرمر مقابله آن در طاق میانه مسجد و بر زینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جهت واعظان
منصوب و تاریخ اتمام مسجد از مصرع مفهوم میشود ع قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان متهرا شهریست مشتمل بر
بتخانهای عظیم و متولد کشن باسدیو است که هنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذلک و
سلطان محمود غازی در چهار صد و نه آن شهر را در حیطه تسخیر رسانیده آنجا بتی از زرین که نود و دو هزار
مثقال طلا بود با یاقوت کحلی یافته که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت و بهمین دستور
سلطان هشت بار بقصد هدم بتخانهای هند رسیده اجیپال را با پانزده نفر اسیر و پسر و برادر و
پنجاه هزار نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جیپال یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت داشت و تسخیر
تمزیج و انهدام نمود و فتح قلعه گوالیار نمود بالجمله متهرا دار الملک حکام بوده چون دارا
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در انجا مسجد است سنگین
بطرز مسجد لاهور در سنه یکهزار و هفتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع از آن خبر
مصرع ع بگو عبد النبی خان بانی این مسجد زیبا ٭ و در نزدیکی مسجد
سلطنت آبادان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتائی احمد شاه درانی
به پنجاب آمده چهارده لکهه روپیه گرفته بدستور اول بقندهار مراجعت کرده و چون
در سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده مرهته های نمکحرام تسلط

تسلط یافته اراده های فاسد پیدا کردند در سنه ۱۱۷۴ یکهزار و هفتاد و چار احمد شاه درانی جهة تنبیه
مرهته ها بهند آمد این باشاهزاده و ولیعهد اتفاق کرده مرهته ها را که دو لکه سوار جرار بودند در
میدان پانی پت شکست داد و در روز انهزام از پانی پت تا دهلی بقدر پانزده هزار نفر مرهته
بدوزخ رسیدند و مقدار چهار کرور روپیه نقدی و جواهرات از انها بتاراج رفت و شهرها را بتاخت
و غارت رسید اگره که باکبرآباد نیز مشهور است در زمان باستان شهری با نام و نشان بوده
و قلعهٔ در غایت متانت داشته چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که اگره در ابتدا از مضافات
بیانه بود و سلطان سکندر لودی همت بتعمیر آن مقصور گردانید و شیرشاه افغان و سلیم شاه
نیز سعی در آبادی آن بتقدیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عبد القادر بداونی در منتخب
التواریخ نوشته که در سنه ۹۷۲ نهصد و هفتاد و دو اکبر جلال الدین بعزم بنای قلعهٔ آگره یعنی اکبرآباد
همت مقصور ساخت و بنای قلعه را باب رسانید و بسنگ تراشیده و آهک برآورده
و بنابر احتیاج تختهای سنگ را بحلقه های آهنی گذرانیده بایکدیگر وصل کرده اند در عرض
پنجسال باتمام رسید عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق آن بسنگ و گچ برآورده
اند عرض خندق بیست گز و عمق ده گز تا باب رسیده از آب جون یعنی جمنا پر گشته و نظیر آن
در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند و زرهای هندوستان را در زمان جغتائیه
ملجا و ماوا گشت مصرع شد بنای قلعه از بهر زر تاریخ یافتند بعد از آن جهانگیر شاه و شاهجهان
در عمارات آنجا مبلغهای کثیر صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه
از سنگ موسی است و در وقتیکه مرهته های نمکحرام تسلط یافتند مهاجی راو مرهته چون بر آن
تخت نشست خون از میان آن تخت ظاهر شد مهاجی را بمشاهده اینحال از تخت برخاسته

لعله نام دریایست ۱۲ منه

بزمین نشستن ازان بازیا وجود شش باران آن خون ازان تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
شستن بار ببستر اول ظاهر میگردد و راقم حروف بو محمد حسن شیعی بچشم خود مشاهده نمود
طعم و لون خون تازه ازان معلوم کرد بعد از چند گاه یکی از مردم انگریز چون بران تخت
نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگره یکی آنست که آب جمنا از
میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و بساتین و عمارات و از طرف
شهر مقبره جلال الدین اکبر بادشاه مسمی بسکندره است که در نهایت خوبی و زینت است و اعتقاد
و شاه جهان بادشاه هم بقدر یک کرور و دو لکهه روپیه عمارات اکبرآباد بر صرف ساخته شده
ازانجمله شش لکهه روپیه بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد است
و پنجاه لکهه بروضهٔ ارجمند بانو المخاطب به ممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و تتمه بر عمارات
دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاهجهان بوفور عصمت
و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه باو محبتی خاص داشته که با دیگر ازواج
مثل صبیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم
خانخانان ابن بیرم خان او را نبوده و بنابر حب مفرط مقبره عظیم الشان مشتمل بر باغ
ارم نشان با گنبدهای عالی و مناره های مرتفع و چبوتره ها و بنگله ها و مسجد رفیع و ایوان
های وسیع تمام از سنگ مرمر بپچی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد
تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت دران بکار برده بنام و ساخته بود چون
وفات ممتاز محل در آخر شب چهارشنبه هفدهم ذیقعده سنه ۱۰۴۰ یکهزار و چهل هجری ع جای ممتاز
محل جنت باد شد ازان خبر می دهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

بود واقع شده نعش او را از انجا باکبرآباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابله روضه مذکور بر
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهمین وضع میخواست که تعمیر
نماید درین اثنا بسبب تسلط اورنگ زیب عالمگیر و کشته شدن دارا شکوه از قوه بفعل نیامد
شاهجهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هژده روز منزوی و محبوس بود در آخر رجب
سنه یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد بلفظ رضی الله عنه تاریخ وفاتش یافتند این روضه تاج گنج آنقدر زینت
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهة تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید ورزید امروز مردم اکبرآباد در هر روز یکشنبه بتفرج آن باغ
بهیات اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیما روکش نگارخانه چین و کارگاه
فروردین است نظم پریچهره سبزان طوطی کلام * سهی قامتان صنوبر خرام *
طلیحان هندی چو بادام تر * بموئی کمر بسته از مو کمر * فرنگی غزالان لندن وطن *
سمن و صبیحان چینی بدن * تتاراچول ها زده صف همه * مغانه می لعل بر کف همه
اگر توبه چون سد سکندر است * بیکی غمزه کافرش در خور است * آوده بر کنار آب سرو واقعست
طرفی با نام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین چغتائیه قصور
و فتور دست داد هر یکی از امراکوس انا و لا غیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نواب
منصور خان چند تن در لکهنو بحکومت رسیدند تا اسم پادشاهی برینها اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهر می پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان مکنت
و ثروت کمتر نشان می دهند و داخل ممالک مضبوطه کمپنی بهادر است چون هر کسی

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز باجمیع مردم دانشمند صاحب کمال
طرفه سرزمینی است کالپی سرکاریست شهرش برکنار آب جون واقعشده محمد یوسف هروی
در رساله که عجایب و غرایب هندستان نوشته آورده که وقتی در حدود کالپی بسر زمینی رسیدم
جماعتی دیدم با سرهای برهنه و موهای ژولیده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیمودند و هم
بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله
فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بلب و قشقه بر پیشانی اگر آنها را با
هم سوهم آید پیشه یا نزاعی روی می داد هر کدام بخانه خود رفته خشم در پیش اکار فرما شد
آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند
و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبه بلگرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج بسمت
شمال مایل بشرق بفاصله پنجکروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در روسط
آن هر دو شهر میگذرد نقل صحیح است که زن شیرخان حاکم مرادآباد را که شهر مذکور از اعمال
اوست دو پسر توام زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و راسیان مونا
نام کرده هر دو را شیر می داد تا مار شش ماهه بزرگ و قوی شد و با برادر خویش بازی میکرد
نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماهه شد
مادر او را شیر گاو بر میداد و او میخورد و گاه در نزد برادر آمده بازی میکرد و گاه بر پلنگی که برای
او مقرر بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام
که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید
سحر زن دیگر بطریق معهود کنیزکی برای پختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برادر دید که میان مو نا دستاش تنور سوخته مثل خلخال پیچ کشید و تمام طلای خالص
شده کنیزک متحیر مانده نزد خاتون آورد نیک نگریستند از سر تا قدم طلای خالص
دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مار از آتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا آنکه پیش از افروختن آتش باجل طبیعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود تا شبی دزدان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در وی آن طلا بود بردند از آن روز باز دولت
شان روی در تنزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخص
که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم را مار نگزد اگر گزد
اثر نکند نها من العجایب مخفی نماند که هندوستان ملکی است در غایت عرض
و طول متوطنانش اکثر بت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است و حیوانات
غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی در آن بسیار است
و معادن و نباتات بیشمار و چندان خوبی که در آن دیار است در هیچ مملکتی نیست از
عبد الله بن سلام رضی الله عنه نقل است که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو آن را
بهندوستان و یک جزو را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هند آنست که مسافر را
احتیاج بزاد و توشه و بدرقه نیست چه در هر منزل خوراک و علیق و دواب و مرکب
کرایه و محل آسایش خاطر خواه موجود است سلسلهٔ آمد و رفت از یکدیگر گسسته نمیشود خصوص
در زمستان که از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است و استیفای لذات نفسانی و
تمتعات جسمانی آنچه هوا پرستان و جوانان را در هند میسر است در هیچ دیاری نیست هر کس که

بهر نوع که گذرانند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند آنچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه

انناس و کوپله و کیله و کتهل و نارنگی و امرود و کرنی و بیر و نارجیل است و از گلها

کیوره و بهولسری و سیوتی و گل کوره و راهل و غنچه است چنبه سالی دو مرتبه گل می کند

و هر مرتبه تا مدت دوام میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبول است که آنرا پان گویند

مادام تا کسی آن را نخورد خوبی آن در ذهن متصور نگردد نظم برگ پان است

طوطی شاداب ٭ در دهن لب لعل میشود سرخاب ٭ سبز اصحاب مجلس رنگین ٭ از

اداهای تلخ او شیرین ٭ خوردن آن فسان خنجر فکر ٭ و اکشای نقاب معنی بکر ٭ زان

زبان سرخ برگ لاله نماید ٭ زو دهن همچو غنچه بوباید ٭ تازه فوفل ز دوستداری او ٭

چون ننازد ز جان سپاری او ٭ و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده و شنیده

شد در هیچ ملک ندیده و از هیچکس شنیده نشده اگر بتحریر آنجمله پردازد باعث ملال خاطر نازک

مطالعه کنندگان شود لاجرم بنکته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد فرد شنیده را

مزه نیست نا شنیده شنو ٭ شنیده سخن لذت بکل جدیده ٭ و از آنجمله آنست که بعضی هنود

زنانرا چون شوهر وفات یابد بی وجود او زندگانی بر خود حرام دانسته خود را با او میسوزد و

و آنروز مجمعی عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل

بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول

نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش این واقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه هنگامه

گرم کرده و از اقربای آن زن جمعی در برابر او صف زده استاده بودند آن سوختنی آتش

و ماننداسی سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داده وجود موهومی خود را

از زنگ وہی ہا نند کہ موحرکتی کہ شعر بر عدم ثبات و وقار باشد از وجود نیاید محلیکہ جسدش را باتش یکرنگی میسوختند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از انها بنام طلبید و آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید پیالہ کہ آن محروقہ بود باو اشاره نمود کہ بگیر و آن زن چون با دصبا کہ بر سالالہ زار گذرد در میان آتش سوزان در آمد آن پیالہ را مانند گل سوری از دست آن سمند رمنش بر مذہب گرفتہ و شگفتہ و خندان بر گردید گویند در انوقت ہر کسکہ را آن محروقہ میطلبد ورا اینحالت و تہور دست می دہد کہ بی ترس و بیم در انمہلکہ میرود و بے ضرر بر می آید و از ان زن نقلست کہ مرا از رفتن در ان آتش و پیالہ از دست او گرفتہ و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اہل ہند اشتہار دارد کہ چون آن زن کہ او را ستی گویند با شوہر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی نماید از سخنہای غیب خبر سید ہد کہ اکثر آن بظہور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ مسمی بمجلس السلاطین نوشتہ کہ در کرناتک مانیکہ فقیر بشہر سکنات متہر ا رسیدم بعد چند روز راجہ انجا کہ ویرت نایک نام داشت وفات یافت ہفتصد زن نامی در حرم سرای خود داشت آنہا ہمہ در یکساعت با او در آتش نقد سوختند و دیگری از پرگنات ہند جوگی پیدا شده و خواہش سوختن خود در نظر راجہ انجمن کرد راجہ انجا سہ روز نبوز و سر و پر داخت روز چہارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عبدہ اصنام جمع شدند جوگی مذکور کسوت فقر در بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجہ آمد غنچہ وار لب از تکلم بستہ و نرگس صفت نظر بر پشت پا دوختہ بایستاد بموجب حکم او فضلہ گو سفند و گاو نرم ساختہ بر گرد

سیر نخستند تا بسر دوشش بر آمد و انبارهای هیمه سید بعد ازان چپ و راست آتش زده بدامن باد میکردند تا هر چهار طرف درگرفت و هنگامه گرم شد در وقتیکه شعلهٔ آتش تا گلوی آن آشفته رسید بجانب اجه توجه نمود و حرفی چند بر زبان راند و نیاز مندانه سر فرود آورد و پیشانی بر بهان روی آتش نهاد چشم پوشید و دردم درکشید و دیگر جمعی از جوگیان در هند میباشند که در حبس نفس میکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که دو سه چند روز یکبار نفس بر می آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت قریب دوازده روز در تهٔ آتش گذاشته که اصلا باو ضرری و آسیبی نرسید و ایضا در ولایت پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودائی و عالم یکسو نهاده نه بعالم سر تعلقی و نه بعالمیانش تملقی عمرها گوشهٔ زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر دل است دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده و بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود در ینمدت نه پا کشیده و نه دست فکنده و از غذا ببوی طعام قناعت کرده والله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان بود که طول این مملکت از بند لاهری تا سهلت دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی پنجهزار گز و هر گزی چهل و دو انگشت مساوی الحلقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه برودهٔ گجرات یکهزار و پانصد کروه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکرگران در انجا تعین کرده هر صوبه جداگانه بنا

و هر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده کهیه و تهیه حاصل دارند کمتر به محال
صوبهٔ بدخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و سیصد و پنجاه است و شمار قریات را علام
الغیوب داند و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام که بیست ارب و هشتاد کرور و سوم با
دیحساب و پنجاه و بیست کرور میشود دار الخلافه شاهجهان آباد صدکرور و بدام مستقر الخلافه اکبرآباد
صدکرور دار السلطنه لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور
و برار پنجاه و پنج کرور احمدآباد پنجاه و پنج کرور بنگاله یکصد و ده کرور الهآباد پنجاه کرور بهار
چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور و تلنگانه سی کرور
ملتان سی کرور اودیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبهٔ کشمیر پانزده کرور تهته پانزده
کرور بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بگلانه چهار کرور ازانجمله
یکصد و بیست کرور دام خالصهٔ شریفه بود موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه حاصل
داشت و باقی هفتصد کرور در جاگیر امرا تنخواه بود ایضاً بدانکه ممالک وسیعهٔ هندستان
سه فصل دارد زمستان و تابستان و برسات از غرهٔ آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستان
ازانجمله دو ماه میانه که آذر و دی باشد ایام شدت سرما و آبان و بهمن هم اگرچه سرد
اما سرما بسیار نیست و درین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بفراغت میتوان
کرد از غرهٔ اسفندار تا آخر خورداد چهار ماه تابستان ازانجمله اسفندار آغاز بهار هندستان
و در کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و درین دو ماه گرمی
سواری و چندان دشوار ندارد اما بضرورت سفر نمیتوان کرد چه خیمه از تابش
آفتاب خوشگوره آهنگر میگردد و در خورداد و وقت شستن و پیشانی لای گرما است

و تیر امرداد و شهریور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خورداد محرق میگردد
و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه باران و ابرهای
رنگین پیدا شود و این ایام خوبهای هوای هندوستانست از حکمت بالغهٔ الهی است
که درین ملک گرمسیر قلیل الامطار که هنگام صولت گرمای چهار فصل مقرر ولایات دیگر است
باین نهج بسر میبرد و الا بر سکنه زندگانی مشکل میشد. و در شهریور اگرچه باران میبارد
اما نه بمرتبهٔ امرداد و این ماه منتهای ایام برسات است مجملاً فصل برشکال سه هوا دارد
اگر ابر و باد است هوای زمستانست اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان
لیکن در تابستان بالقیاس هوا نمی باشد و در برسات روزیکه باران نباشد نسیم نوزد
هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیر دراک اهل ادراک مخفی نماند که چون بموافقت
رفیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال اقلیم سیم به پای چوبین قلم نموده شد الحال عنان
بیکران بیان بسطح طارم اقلیم چهارم معطوف می دارد نظم پرداخت چو فکرم از سیم برج
پرکرد ز لعل و در جهان درج :: خواهم که دمی نظر گمارم :: خورشید ز چرخ چارم آرم :: هر مطلع
من چو لعل ثابت :: با صبح بگو که آفتابست الاقلیم الرابع این اقلیم تعلق بآفتاب دارد
وسط معمورهٔ عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
افضل اولاد ابو البشر اند مصدر اصناف فضل و هنر ابتدای اقلیم چهارم از مشرق شمال بلاد
چین بود پس برخان بالغ و اکثر ممالک ختا و اراضی تبت و کشمیر و بدخشان و جنوب
بلاد یاجوج ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد ملتان
و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیرهٔ قدس و سقلیه

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابعی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر
محیط منتهی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم مبادرت میرود چون
در اقلیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود درین اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده می شود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ناحیت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد بنو امیان
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و اثمار و دریای جیحون
و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مرو شاه جان بقلم می آید مرو شاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آن شهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذو الاکتاف می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
آن گماشته مدتها دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون غزان
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند شبانه روز آن شهر را غارت
نمودند و جهت طلب مخفیات و دفاین و مصادره اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و ازین روی خرابی بسیار بدان راه یافت و پس از آن بتدریج روی آباد
دیدی فی الجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولیخان را با هشتاد هزار سوار خونخوار بطرف خراسان روان
ساخت تولی نخست بمرو رفته آن شهر را محاصره نمود مجیر الملک که در سلک امرا سلطان
محمد خوارزمشاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره ندانست با پیشکش بی قیاس

سپهسالار تولیخان شتافت بعد از آن لشکر خونخوار تاتار متوطنان مرو را چهار روز
به صحرا رانده همگی چهار صد نفر را از محترفه و پسران و دختران بجان امان داد و بقیه را
بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر مغلی را چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه
خود را بقتل رسانیدند و سید عز الدین نسابه با چند تن سیزده شبانه روز تعداد مقتولان
مرو کردند که سیزده لکهه نفر و کسری بودند و آتشکده همچنان خراب بود تا در زمان میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور گورگان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجر ثانی در معموری آن سعی
موفور بتقدیم رسانید و مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و الحال دو شهر
دارد یکی نو و یکی کهنه و همچنین بانی آن هم سنجر بود یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین
هموار واقع است و توابع بسیار دارد و آبش از مرورود است که عبارت از
مرغاب باشد در رو منتهی میشود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان در آن میشود
اما هوای نیک ندارد و بیماری و رشته و ماندیار بسیار است و در بعضی جاهای وی کمتر
باشد برابر زنبور که مردم سناره تا پیستان از عذاب آن بیلاقات میروند و بزرجمهر
حکیم از آنجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کهنه افتاد
از زیر آن چند سر آدمی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود دندانها ریخته یک دندان او را
وزن کردند ده من بود والله اعلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشر حافی و عبد الله
مبارک رحمهم الله و از شعرا عماره و کسائی و عبد فتوحی و غیره اند مهنه ولایتی
مختصری است و مردم نیک همواره از آنجا برخاسته اند و دشت خاوران مضافات
مهنه است از اولیا حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باورد بانی آن باورد جوزر بوده طعام باوردی اختراع آن شهر است اما آب وهوای
بد دارد ولیکن بهشت آیین است که حضرت فضیل عیاض و عبد الله مهدی و شیخ احمد نصر
از آنجا برخاسته اند نسا بحسب آب و هوا جاهای نزه و دلگشا است چه شهرت تمام دارد
که در آن شهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چنار است و نیز مشهور است که
ولی در آن ولایت برخاسته و در نفحات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد ابو علی
دقاق گورستانی است که تربت چهار صد پیر است از کبار مشایخ با آنکه بیشتر ایشان خورد
گفته اند و مولانا سعد الدین تفتازانی از آن ولایت است کسی از مولانا سوال کرد
که شما از نسائید فرمود آری الرجال من النسا سرخس ما بین مرو و هرات واقع است
و ارتفاعش نیک بحصول می پیوندد و قلعه آن از قلاع معتبره خراسانست گویند
که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لک و هفتاد هزار خانه در سرخس تعلیم آمده
چون شاه اسمعیل صفوی مردم را ترغیب بملت اهل تشیع داد در حینی که بعزم مقابله و
محاربه بجانب خراسان در حرکت آمد محمد خان مرو نیک آن ولایت را کوچانیده بما
وراء النهر گسیل فرمود و اجماعه بطیب خاطر با آنجا و دشتها رفتند ازین سبب
سرخس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسب
صفوی بر عبد الله خان والی توران چیره گردید در صدد معموری سرخس شد از آن
زمان تا حال آباد است و مردم نیک از آنجا مثل شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ لقمان رحمهم الله برخاسته اند شهر بلخ از ابنیه کیومرث است
تا کیکاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی آن شهر گشت و آتشکده عظیم در آنجا

بنا نهاده و در زمان اعتلای لوای اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید تا بعصر
بموجب فرمان یکی از پادشاهان بنی امیه کرت دیگر آن شهر را عمارت نمود و چون آن شهر را
غلامان نصر تعمیر نمودند به آهنینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالیه بلخ یکی
نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبه معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برامکه که رؤسای
بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکابره آن بنا نهادند و بر زبر آن قبها بسته و علمها افراشتند
و ارتفاع آن بتخانه یکصد گز بلندیش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مزین
و منور شد در آن وقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام بهار بلخ بوده باوی
توفیق بشرف اسلام مشرف شد خود را عبدالله نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه
مانع آمد لاجرم ملک ترخان بخشم رفته لشکر بر سروی کشید و او را با فرزندان بشهادت
رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده
بجای پدر تکیه زد و برمکیان که آثار جود و سخای انها در زمان خلفای عباسیه
در تواریخ مذکور است جمله از نسل او یند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ببلخ
آمد آن بلده در معموری بشانه بود که در شهر و قری یکهزار و دویست جای نماز جمعه
میگذاردند و یکهزار و دویست حمام داشت و از زبدة الاولیا خواجه ابو النصر پارسا
نقلست که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ با پیشکشهای فراوان بکمال
عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدت قساوت
قلب آن شقی فایده نداد **نظم** چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ٭ اجل بلخیان را ز دامان
کرد تلخ ٭ ز ویرانی آن شهر را کرد دشت ٭ ز خون خلایق زمین گشت طشت ٭

بانتیر بج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شگرفی و قلعه دارد مانند
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در انشهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه بار یک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و هشتاد و پنج که میرزا بایسنقر از جانب
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبتش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل ببلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در انکتاب مکتوب بود
که مرقد حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنابران میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در انموضع چنانکه در انکتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
در حال قاصدی با همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت واقعه عرض داشت نمود
و بنفسه در فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت رفعت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد و یکی از انهار که به نهر شاهی مشهورست انرا بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان عتبه انجامید که هر سال
قریب صد هزار تومان کپکی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آورند تا غایت
آن آستان سلطانی علیه التحیة نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد خضرویه و شیخ ابوبکر وراق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمرهٔ شجرهٔ او جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکماء و
دانشمندان شیخ ابوعلی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین فلاکی
جنجکتو و میمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای نزهه و باطراوت و صحراها
پر منفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و ساکنش صاحب رمه و گله اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بفاریاب مشهور لیکن سیلان گزان اند خود ولایت بمنقضی است و
هرات را از ان تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل اند خود نیز میدانند و از مردم
سید جمال الدین برکه است پیر مقتدای امیر تیمور گورگان بوده ترمذ اگرچه داخل ما وراء النهر
و در آنطرف جیحون واقعست لیکن چون از مضافات این اقلیمست و برین سمت واقع
شده شمهٔ بذکر آن مبادرت می نماید ترمذ در زمان سابق شهری با نام و نشان
بوده چون چنگیز خان بران استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که از ان گل
غیر خاری و از ان گل جز خاری باقی نماند و الحال بقدر شهرچه یعنی قصبهٔ آبادانی
دارد و آبهموار مردم عالی همت و صاحب ثروت از ترمذ برخاستند لهذا حکیم
محمد علی حکیم و ابوبکر وراق و از شعرا همینکه ادیب صابر از انجا است حصار کوهستانی
نزه باطراوتست و از فواکه و ثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملکش حصار
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آن دیار است بر یکطرف آن شهر جاری می
گردد و قنطرهٔ مشتمل بر طاق بران آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر

گردو کافر نهان در معموره و دیهات آن ولایت در جریان اند ختلان بوفور فواکه و میوه
مقامی نام است و تنک ارتفاعش لعل می آید و اسپان ختلی بین الجمهور مشهور است و مردم
در شجاعت ثالث رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
حصانت و استواریست نظم قلعه خوب چو دیوار بهشت * که مه و مهر بود آنرا خشت
گرد آنرا که صبا آورده * غالیه از پی حوران برده * مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب - دیهی واقعست چهار دیواری و محفوفه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراعی و وفور مراتع و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندهار است و اهل آن دیار اکثر اویش حشام
و بنابر لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلگاه همیشه در صحرا بسر میبرند و اسپان قوی سخت
سم و نرم دم فراخ کفل لاغر میان فربه سرین خشک پی و چرب بود در میان ایشان بسیار
بهم میرسند نظم ابرش قطره زن لسان سحاب * باد تند از صهیل برق شتاب *
اشقر دیو زاد خارا سم * عنبرین یال خیزرانی دم * موم آهن ز سختی سم او * خار
قاقم ز نرمی دم او * تازه هم اینش پی افسرده * رخش دارا سکندری خورده * اگرچه
سواد آن بسیار در آن دیار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر
لوح نسخه عالم رنگین ساخته قصر ده و کان لاجورد و لعل کان بدخشان را از اوج
اعتبار انداخت چرخ و مهر رخشان از آن * در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر بی نام و نشان بود تا آنکه در کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزله شدیدی روی نمود و مصداق و اخرجت الارض اثقالها پیدا نمود

گردیده و در خلال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ نگیان خوانند سنگی سفید که از آن
لعل استخراج میباید بر صفحهٔ ظهور افتاد چون شرایط تفحص تقصیر بسیار کندن پوشیده
ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنهٔ ۸۰۲ هشتصد و دو زمانیکه
امیر تیمور بتسخیر بغداد اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعهٔ لعل
آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمکان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مربعی بوده که
بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبه پیدا
آمد بر مثال جامخانه اول الحکم بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این حمام
نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت در ان سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورگانی
سلطان محمد را که آخرین آن سلاطین بود بقتل رسانید دولت آن جماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لغمان و پیشاور و بعضی ولایت
هندست و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و اقصی جنوبش قرمل
و نغر و افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

کابل دیگر بجای میتوان رفت که هرگز انجا برف نبارد و از انجا دو ساعت بجائی
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان است تومان
داخل لمغانات که در مشرق رویه کابل واقعشده و تا شهر سیزده فرسنگ است معظم
ترین آن تومانات ننگنهار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر درین
تومان خوب میشود و دیگر تومان علیشنگست شمال او بهندوکش پیوسته است قبر
امام نوح درین تومان واقعست و بابرشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام را بملک لمکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالبا ازینجهة آن ولایت را لمغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد و هرچه بزرگ در دی بابل آنرا تاشی گویند و هرچه
خرد است سوهان تاشی دیگر تومان بکدره نور است و سرحد کافرستان واقعشده
واین تومان تا حد سواد و بجور رسیده است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن نیک عمل بود بی شبهه آن تخته بی سعی و خواهش در حرکت
آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد مگر بدشواری و دیگر از چهارده
تومان کابل یکی تومان پغمان است درین کوهستان انار و جلغوزه و دون که باصطلاح
آن دیار خنجک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم آن طرف از چوب جلغوزه است که چوب
همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان روباهی است که در میان
هر دو دست و هر دو ران او پرده ایست شبیه بال شپره که از درختی بدرختی قریب صد
وآنرا روباه بالدار گویند و دیگر تومان غوربند است چون در آن ولایت کتل را بند میگویند

وازان گذشتن بجانب غوربندی میروند هر آئینه بغوربند اشتهار یافته در غوربند کان نقره و
لاجورد است و تا لعل نمی آرند و درمیان غوربند و آب باران دو مرغزار است که در
فصل بهار بنضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند بابر پادشاه در
واقعات خود آورده که وقتی دریکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک مشابهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که درانمکان لاله ایست خوشبو
از عالم گلسوری که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر تومانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن درازکشد استالف و استرغنج دو موضع اند که در لطافت نسیم ندارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه سه یاران
که از جاهای نیک آن شهر و مکان است و محل اصل خواجه سه یاران چشمه ایست که بر زبر آن
چنار بسیار برآمده و بریمین و یسار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زاریست که از زرد و سرخ در یک وقت میشکفد و این چنین درخت را از کرامات سه
درویش میدانند و شکارجای کابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جانور
می یابند و صید میکنند و ازانجمله یکی شکار بوتیمار است که کلگی ساج ازان بحصول میپیوندد
و کابل از جمله چهار بهشت خراسانست که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام فواکه لذت سرشتش بکمال و فور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما
صلحا و فضلا نیز ازان زمین نزهت آیین بهم رسیده اند مردمش از غش و سمین
بحرکات ملایم و شیرین دلنشین اند و نکته های ظریف نفائس غم زدا و اندوه چین اند

شیخ احمد سرهندی کابلی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن رشد رسید بسرهند
شتافته و در انجا وفات کرده و مدفون شیخ الهند بسرهندی مشهور گشته حضرت ثابت
پدر بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالیمقام در کوفه تولد یافته
میوه انگور کابل در حلاوت و پایندگی با نام است سیلان موضعی است از
نواحی بامیان در کوه آنچشمه آبیست در شعبه که چون کسی نجاست دران اندازد آن
بجوشد آنقدر که از عقب دوان شود بلکه فرو گیرد و هلاک کند و نیز در زمین بامیان
چاهیست که آنرا غورک خوانند و آب بر سر آرد چون نخجیر تشنه شود و قصد آن
کند آب فرو شود و نخجیر را غرق کند و فرو برد و بعد از ساعتی استخوان نخجیر از
اندازد صوبه کشمیر جنت نظیر صانها الله عن الافات والتدمیر از مشاهیر بلاد عالم است
و آن ولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقعشده چه اول تحابی است
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدات
یکصد و پنج درجه بابنجهة آن را داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت طولانی
افتاده از جمیع جوانب محفوف است بقلاع و روایح جبال قاف مثال کوهستانی
جنوبیش بجانب دهلی و هندستان زمین شمالیش بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربیش بطرف پکلی و محل اقامت افاغنه طرف شرقیش منتهی شود
بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از حد شرقی
تا غربی چهل فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی [illegible] فرسنگ است

و در نفس آن دشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و کوه
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و تمامش باکثر امر چه سازگار و فیض هوای و لطافتها
روبهی شامخات قلاع محکمه و حصون مستحکمه جبال گردون مثال پیرامون آن عرصه فسیح المجال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مأمون باشند کسی از بیگانه بی آنکه زمینداران آنجا متفق
باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی یابد معظم راه های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کوهامون براه گلگت بروند و بدخشان
میرسند دوم راه دار در که صعب و قریب تر است و نقل اثقال بر پشت مرکب دواب میسر نمیشود
و مردم آنجا که بانکار معهود اند بر دوش تا چند روز بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد و
راه های که بصوب هندوستان است اگر چه در سابقه دشوار تر بودند لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و پادشاهان چغتائیه صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف نیز دار است که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن و لاسه میروند و از آنجا بخیز
و ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند و ما بین جنوب و مشرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محمد و تمامی اراضی مسطوره آن
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است یا للمی یا باغ و گلزار و میوه دار است و نهالهای
و یاسمن برگ و درمنه و نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رودخانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گرمی هوا نمیباشد بلکه هیجان طبیعت و جوش
حرارت غریزی میگردد و تابستان بکمال لطافت هوا میگذرد و بدوام وزیدن نسیم

فی‌الجمله احتیاج مروحه اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت بالامبا
لغه اگر کسی عمر طبیعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهدهٔ عشر عشیر آن بیرون نیامده
باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریزیست از ریختن اوراق متلونهٔ درختان دستگاه تماشاست
هر چهار فصلش در ندرت و نضارت گرو از یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل از وی
تیر و اردی بهشت و بهمن و دی ⁂ نیست در وی بفصل صیف و شتا ⁂ بی گل و لاله
کوه یا صحرا ⁂ مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرا نادرهٔ گفتار و فضلای
والا پایهٔ نقد ز نظم و نثر در تعریف و توصیف این بلدهٔ صنایع قادر قدیر داد سخنوری
داده اند که عشر عشیر آن در حق دیگر بلدان بوقوع نیامده که اگر کسی باجتماع آن بدر داز چندین
مجلد مبسوطه بهم رسد و هیچکس از ممالک بطیب خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرود
فرد از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند ⁂ از خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ ⁂ مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و خواندمیر در حبیب السیر و امین احمد رازی
در هفت اقلیم و محمد ابن احمد در نگارستان و شیخ عبد الحق دهلوی در تاریخ دهلی و عبدالله
شیرازی در وصاف و خاوندشاه بلخی در روضة الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
تاریخ رشیدی و صاحب تاریخ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
غیره نقد در تعریف این بلده داد سخن سر داده اند که مزیدی متصور نیست بهوای
معطر و نسیم که بخار او همه بخور است و هوای او شمامهٔ کافور گزاف فیض آب و آتش جای
باده و پیمانه و چنگ و چغانه است و انهار و رود بارش محل رود و سرود و ملح و ملاح
لاله‌اش مرغ دل گلرخان نهاده و بنفشه‌اش طرهٔ شاهدان بباد داده سبزه کان

که چشم نگاری جلوه گاه نازنینان بینی و بهر طرف که نظر بگشای سجده گاه عارفان یابی نظم

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر
که باشد مایهٔ جان خاک کشمیر
هوایش رشک فردوس برین است

بهشت نقد بر روی زمین است
دم عیسی بجان بخشی هوایش
زلال خضر آب جان فزایش

بهشت ار خواست آهنست معذور
ندید او گلشن کشمیر از دور
بگندم خوردن آدم حیله ساخت

بشوقش بر زمین خود را انداخت
نسیم از باغ و راغش عنبرین بوی
طراوت از فزایش آب در جوی

پرست از سبزه و چشمه و نهر
اگر کوه است اگر دشت است اگر شهر
بگویم نکتهٔ خوبی که بد نیست

بهشت این است اگر این نیست خود نیست
فروشند از بر جنت بقیمش
که در دلها نشاط از نسیمش

ز عیش آباد باشد هر کنارش
فرحبخش است باغ شاله مارش
ز رنگ آمیزی گلهای رنگین

پر طاوس شد دامان گلچین
گلش را چون شکفتن عام کردند
بهار عندلیبش نام کردند

تماشای شکوفه سیر کشتی
رساندت تا بخرم بهشتی
چو دل برداشت از رود و ز آب

کول افگنار ازان سجاده بر آب
کول را بحر و بر زیر نگین است
بر آید گر ز آب آتش همین است

ز عکس گل که سامان داده دریا
چکن دوزی کند آبی قبا را
چه نسبت شام را با این دلارام

تفاوت بین که این صبح است آن شام
حلب آیینه دار این پریروست
اگر رومست آن خود هندوی اوست

به پیشش شهر چین از بینوایی
فرستد کاسه را بهر گدایی
بگو با مصر چون شکر گدازد

ز حسن زرخریده چند نازد
خراسان اینچنین در صد فرشتست
که خود را همسر خورشید بست

ز خاتم داریش شهر نشاپور
بفیروزی بعالم گشت مشهور
چو سامان نثارش ساز کرده

بدخشان لعل پای انداز کرده
ز صنعت حسن پر کرده جهان را
بجان آتش دل آذر بایجان را

ز شرم دلبرانش ملک کنعان
میان چاه یوسف کرده پنهان
بهشتی پیکرانش خوشتر کلامند

[illegible]

همه کوثر لب و طوبی خرامند   همه خورشید سوی ماه پاره   سهیل آویزه پروین گوشواره

صباحت با رخ شان شکر و شیر   ملاحت از لب شان چاشنی گیر   فگنده عشاق را از هر کناره

جگر پرویزان از تیر نظاره   هزاران دل چو ماهی کرده بست   فگنده دام گیسو شست در شست

دهان شان تنگ زاین شکر خند   تبسم ریزه ها چون سوزن قند   خمیر از نشار صهبای رنگ است

نه از آتش حسن فرنگ است   بهر سو گردش چشم خدنگوی   چو آن مستی که مینا لطف بهر است

نگاه سرمه سا حرف گلوگیر   خموشی از زبان واده تقریر   تغافل لیک با دیدن ستیز

نگه چون سرمه دنباله ریزد   نظر بر لاله رویانش چو بوست   تماشا پنجه مژگان خناب است

برهمن آخرت عقل و دکانیست   بت با جان پرستیدن دوا نیست   بتان را ساختن بین جلوه فرما

اگر بت می‌پرستی بار بیجا   بهر بت سجده از سوی نیاز است   درون کعبه هر سو نماز است

برای خرمن ارباب معنی   از هر سو جلوه برق تجلی

در شهر و قصبات عمارات عالیه بسیار است اکثر از چوب سازند از سه طبقه تا پنج طبقه مشتمل بر بیوت و حجرات و ایوان‌ها و غرفات و مخارجات و فرش اسواق از سنگ خام و جمعیت این شهر با شهرهای کلان برابری میکند آنقدر خوانق و مساجد و حمامات و قهوه و بقاع خیر در کشمیر است که تعداد آن جمله نامه و بیوس نامه نیست و در نفس شهر بصورت دجله بغداد نهری عظیم جاریست که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و آن نهر را در کشمیر وبهت گویند چون از کشمیر برآید جیلم خوانند منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویرناگ است و از چشمه کلن نهر ویشو و آب طرف سوپی گله و آب نهر لدر که از چشمه تارسر می برآید و از میان پرگنه ... و کهاورپاره میگذرد و جوی ترشش و نهر دگنگا که از کوهستان غربی است و قلیل آب ...

پرگنه دهو و این همه آبها در جلم می پیوندد درمیان نفس شهر جریان می یابد و آب تالاب دل
و جوی کلان سند که از جانب تبت میرسد هم در جلم می پیوندد در اقصای کشمیر نیز دیگر نهرها
با جلم ملحق شده از سرحد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف چنیاو عبور کرده با دریاهای
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تهته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جای پل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب دل است که اطراف آن
باغات پادشاهی با نهرها و حوض ها و آبچادر و فواره است این تالاب جزایر مزروع و مردم
نشین نیز دارد و تردد سفاین و مراکب جهت تماشا و تفرج دریا و باغات ارم سیما دایم
الاوقات مسلوک درین است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر باین روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و تالاب آنچار
سر و تالاب ماکهسر و تالاب پماسر و تالاب کلان اولر که آب این تالابها مع آب جلم در آن
میگذرد و درمیان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدر یک و نیم
درعه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه مانس بل نیز مثل تالاب های دیگر
بزرگ است درمیان این تالابها و جوبهای دیگر راه تردد سفاین مفتوح است و در اکثر
اطراف ملک کشمیر کریوه هائی مرتفع و مسطح مزروع است مثل کریوه متن و کریوه شاوره
کریوه و تاکا کریوه قاسم پور و کریوه دامودر و کریوه زینه پور و کریوه بیجابره و کریوه
بابا پوره و کریوه ترال و کریوه پامپور که محل زعفران است و کریوه چیره اودر و کریوه
خانجگنه و کریوه قلم پور و غیره کریوه های خورد بسیار اند باغات مشهوره کشمیر اول
شالیمار است که عمارات آن از سنگهای موسی مجلای قد نماست گرداگرد حوض و نهر گاه

با هزاران فواره و آبشارها و آب چادرها انهار و خیابانها و اشجار و چنارهای فلک پیوند
و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مار آنکه لفظ شاله بزبان
هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خورمی است و مطلب و عشق را
نیز خوانند یعنی خانهٔ عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت و نضارت و نهار
و حوض و فواره وغیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
باغ نگین و باغ بحرآرا و باغ چشمه شاهی وغیره که اشعار شعرای بلاغت دثار مثل کلیم
و سلیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در تعریف آنهمه زینت دفاتر شده اگرچه
مضافات کشمیر با هر دو تبت که قلعهٔ لداخ و اسکردو است و دمتور و کشتوار و جمون
بوده لیکن حال در نسخهٔ پادشاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه بیست و سه [٢٨٠٠٠٠٠٠٠]
کرور دام است و بغیر تبتین و پکهلی و دار و دهمیال و دمتور و کهاشیال و کملا
و کهل و بانهال و پرونج و راجور و آدون و نوشهره که تعین مواضع ندارند سی و شش
محال که عبارت از سی و شش پرگنه است و بده سری نگر سوای محال هیر بحری است
سه هزار و دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول قماش شال
که در عرب و عجم و روم و چین بلین تحفگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی
قماشی موجود و مخلوق نشده طرفه تر آنکه بافندها در اختراع طرح و گلکاری آن طرزهای دیگر
و آیینی دیگر بروی کار می آرند و هیچکس بالبس دیگر قرار نمی خورد مثلاً اگر کسی صد هزار فرد
شال در معرض بیع آرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود هنوز در هیچ
نقوش آن باب دستگاه نقش نمایان باهر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه دید

ممالک دیگر هم بر دیگر است اما زعفران کشمیر بمزید رنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بسیاری
از اینها بطرف شعر خوانی و مشق و تحریر مشغوف میباشد فرد هم زد از طبع روان اهل
سخن شناس دیگر آنکه سوادی دارند و مراعات شرع شریف ندارند غیر از علما و اغنیا و
فقرا و التزام اوراد و ادعیه و اجتناب از سوء اعتقاد در اینملک بسیار است نظم جهان را
بگشتم همه سر بسر دیدم چو کشمیر جایی دگر کش بشرع و صنعت بدین و بادهٔ بهشت این
ارم زار آباد باد حیا و مروت سخا و وفا جز این شهر عنقا است یا کیمیا تمام کوهسار
کشمیر چهار طرف ییلاقها و سبزه گاه است و از چشمه‌ها و نهرها و ریاحین و انواع الوان و اقسام
ادویهای نافع در آنجا بوفور است و از معادن دو جا کان آهن و سرب است و نعل زرند و کان سرب
در زمان سابقه در پرگنه کامراج بوده و کان مس در پرگنه دچهن پاره و در کوه سوجبال بر سر
راه تبت و چند جای دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هرمکه میگویند کان زر نیز بوده است
و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک بپای کوه ماران جایی است که آنرا وتی بوگر گویند
چناری چند دارد و مور در آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیتو پرگنه ... چشمه‌ای
ابتدا آغاز اردی بهشت چون از آن چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند
باز مختفی میگشت و دیگر موضع بونه‌ها پرگنه دنیو مکانیست لنگه برای نام ... ماه شهریور
از حوض آن بقدر پنج آسیا آب برمی‌آید و بعد از آن تمام سال خشک و خالیست و بالای
کوه پرگنه لار سنگیست بصورت ماده گاو که هر سال ماه فروردین از پستانهای آن گاو شیر
آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار کس

کافیست یکشبانه روز بهمین حال است بعد آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع باله
موله قطعه زمینی است که چون در آن زمین چوبی خلانیده بر آرند از ان سوراخ پنج شش ماه
می برآید و در پرگنه کامراج کوهیست بلند درختان و گیاه انگوه سبز است لیکن اگر کسی
نیم گز زمین حفر کنند شعلهٔ آتش می برآید که ازان طعام میتوان پخت و دیگر در پرگنه دیو
سر چشمه ایست که مردم بامتحان طالع در انجا میروند دو سه سال قدری برنج بنام خود
نوشته می اندازند و سر آن سفال میپوشند و در چشمه می اندازند و بعد یکسال باز ازو
آنظرف را بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ..... مقدار طعام پخته می برآید و هر که طالع
نحس دارد برنج او بدستور خام میباشد و دیگر در پرگنه دچهن پاره نزدیک سر حد
تبت غاریست سنزا نت نام و در آن چشمه ایست که صورت آدمی از یخ بسته میشود
و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن را انگ مهادیو
خوانند و دیگر در پرگنهٔ درنگ در موضع دول گام حوضی است بسته شده برای
تمام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود و پر
تا دو گهری بقدر یک آسیا آب ازو جاریست و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه ایست ناگ نام در
بهار که احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و باز
بفراغ هنگام پختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است دیگر
پرگنه مارتند در موضع لومه زوه غاریست که آن را بنام شخصی سالکنده خوش
آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن تا کسی ندیده هر چند ...
و دیگر در پرگنه ویرناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که ...

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از یخ بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آید زندگی
سخت ملتبس میگردد و نزدیک کوه هاران نیز غاریست که رونده هر چند غایت سعی
تقدیم رساند بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمه ایست در قریه لوکه بون بقدر ساهی که در چشم نشسته اند
یکچشم اند و چشمه بون را یکنفس آب بسیار بجوش شد و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف وچهن پاره چشمه ایست که هرگاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر شود و هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه سر
چشمه ایست که دران چند چوب بزرگ است هرگاه حادثه شود چشمه انقدر متلاطم می آید که آن
چوبها برهم میخورند و متوطنین آنجا و دو بمشاهده آن حال استنباط وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بکوبهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالینه
است هر چند مردم میخواهند که ظرفی ازان چشمه برآرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست ها شر لخت لخت میگردد تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چند جا است که غسل بآنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی
و بلغمیه کثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروهی شهر که دوازده ماه در آنجا
یخ می بندد و باوصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت هوا گرم میشود
بالجمله عجائبات کشمیر زیاده ازانست که بتحریر رسد مخافة للاطناب بر همین قدر اکتفا
رفت و آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح شده اند در زمان سابقه راجها هنود بکمال استقلال
و اقتدار درانجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری در
تصرف داشتند تا در سنه ۷۲۵ هفتصد و بیست و پنج هجری رینچن شاه الملقب بسلطان

صدر الدین بر دست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره بشرف
اسلام مشرف شد و بعد وفات او کشمیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود بادشاه شد
زیاده بر دو صد سال ۲۰ حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در زمان
ایشان افزود و تا در سنه ۹۶۰ نهصد و شصت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید و این
فرقه چون در مذهب تشیع متمذهب بودند مردمان کشمیر را باهم نفاق دست داد و دیده
و دانسته ملک را در دست چغتائیه دادند و تسلط چکان همگی سی و چهل سال بود تا
در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چار تصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف
سلاطین چغتائیه حکومت میگذرانیدند و در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش ۱۱۶۶
عبد الله خان شاهنغاسی از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد یکصد ۱۹۰
و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه نوبت بنوبت شصت و نه
سال بکسر چند ماه در کشمیر متصرف و متسلط شدند یازدهم رمضان سنه ۱۲۳۴ یکهزار
و دو صد و سی و چار ملک کشمیر متصرف سکان از توابعان گرو نانک در آمد و انجا عه
نیز بیست و هفت سال ۲۷ و پنجاه و چهار ۶۴ ده روز قمری یکی بعد از دیگری بتسلط و تحکم گذرانیده
هشتم ماه ذی القعده آخر سال یکهزار و دو صد و شصت و دو ۱۲۶۲ شیخ امام الدین
از کشمیر برآمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریزیه شد صوبه از طرف
انگریزیه بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمده مفوض بمهاراجه گلاب سنگه گردید
والبقاء الملک المجید بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزند ارجمند شان اجه
راجگان جمشید اقتدار خورشید اشتهار مهاراجه رنبیر سنگه دام اقباله که داد و دهش و ما

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسیان رستم داستان بر تخت سلطنت بغایت تسلط
و اقتدار دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل و احسان و رعایت
اهل کمال در اذخار نام نیک میکند و امرا ارکان دولت اگر همه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
دیوان صاحب فی الحال احتشام دیوان کرپارام دام احسانه بتشریف استقلال مستغنی بین الاقران است چه
خود باصناف فضایل متصف است و اهل فضل و ابناء الطبع دوست می دارد و با نواع احسان و مرحمت متمتع
الحال میگرداند و آنقدر اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا ازین ملک برخاستند که عشر عشیر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در تذکره‌ها کتب نا محصور تألیف رسیده هیچ قریه و محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود و ایراد اسامی بزرگان از غایت شهرت احتیاج به بیان
ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعه نمیرسد که خالی از شعر شعرای اینجا خواهد
بود سوای همین اشعار ابدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا داود خاکی و مولانا ماهری و ملا انا
نامی و ملا [illegible] و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری و اوجی و ذهنی و ندیمی و قصیحی و فهمی
و فطرتی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و رفیع منشی و محمد زمان نافع و میرزا جویا و میرزا گویا و ملا
ملک شهید و حاجی اسلم سالم و ملا نامی و ملا فایق و ملا آذری و ملا بینش و قلندر بیگ و ملا ثابت
ملا شارق و میر کمال الدین و نواب عبدالبرکات خان صوفی و پسرش ابو القاسم خان صابی و فصاحت خان
راضی و محمد رضا مشتاق و ملا ساطع و فقیر بیگ قبول و میرزا گرامی و ارجمند بیگ و ملا دانا و ملا فرخ
و ملا معروف و شاه رضای حشمت و محمد شرف یکتا و لطف الله بیگ صهبا و ملا واله و ملا عبید و ملا محمد
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله عنقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ محمد مستغرق و
جامع این مسوده که مسمی بنتیجة الاخبار است فقیر حقیر کمترین ساکنان کشمیر ابو محمد حسن

محمد حسین تتموی قادری عفی عنه از چند نفر از مشاهیر صاحب دیوان از زمره اشعار همه آنها ....

ادات است و اگر به هیچ عصر از اعصار نمیگنند که شاخسار گلشن کشمیر از عندلیبان سخن سرا

عاری بود و در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر سخن کن

تماشا چو گل که گرد هر چمنی بلبلان هزار انند و از خوش نویسان بسیار قوم چون محمد مراد

زرین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار به صفحه روزگار نقش وجود نشستند و دارند تبت

ولایتی است مابین چین و هند مشتمل بر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که لداخ

نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندان تو

آن نواحی بهم رسد و آن در کشمیر رسانیده و رشته شال ها از آن بافند و ساکنین تو ڈاک

اکثر کافر اند و در کیش مانی نقاش و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نزنند بکید تو هماکی

تماشه و رمقی از جان داشته باشد سیرها اعضای آن مختصر از هم شگافنده دیگر است و

الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی با ارتفاع یک قد و ستعد می باشند

و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب در حق مرده می دانند و نسخها از گوش را بو تو کو میند

از بلکه برای ادسا ماهها از غیب میرسد هنگامیکه چون بر آید آن ها را از بر دوش میکنند و هر

ایشان را شوهران متعدد می باشد و اگر صاحب درد دارد نیز بعد از ارابه رانی باز نمایند

یعنی بیمار

دار دلبسته عطای یکدرم نیز ممنون میشوند و تبت خورد ابنی خفته که طول قامت پنجاه

دارد از یکلخت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب بالای سر و سینه او نهاد لطول

از قلعه کشاباز عالم را میسر شده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه وت کاروان سرا هم با پرده

تبتین کوهیست که هر که بر آن صعود کند در دم نعش شه ملاحی های عینی نه سکد

لاسه نزدیک به نیپال است که در شرق هندستان و ابتدای سلطنت چغتاییان است
و لاسه بتخانه عظیم است لاسه‌های قومی اند از کفار ختا در مذهب بانوی هستند و حاجات
نوی از انها سر زند که عقل انسان حیران است قازطرف شمالی لاسه شهر بهرام است که
در بیابان آنشهر تا تابستان برف و ژاله می بارد و قابل باده ایست که ساکنانش [illegible]
پرستند و بتخانه بزرگ در انجا است و در ان بتی بزرگ است که تمثال شبیهه شاکمونی است
المحال [illegible] پیغمبر میدانند طلار خان نیز بلوچ است و در آنشهر مسجد قوام الدین
آن در دیگر والا لی در غایت تکلف و تزئین ساخته و در جوار آن بتخانه ایست که تا این [illegible]
نیست که در آن [illegible] منسوب است قراول قلعه ایست در غایت متانت بر کمر کوه و [illegible]
ندارد و همچنین در ایران [illegible] ندارد سکچو شهریست در غایت عظمت و سور شامخ [illegible]
بود [illegible] مربع است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض که عرض
نامی و [illegible] آب روان ده و جاروب کشیده و در اکثر جایهای آنشهر [illegible]
و فطری و شیخ [illegible] شت خوک با هم دو یک کچه قلاب آب و یخته میفروشند و بازار
ملک شهید [illegible] و در هر چهار سوق تختی از چوب در کمال زینت [illegible]
ملا شارق [illegible] قدم برجی مسقف است و چهار دروازه
[illegible] هر دروازه مسافت بسیار است و در این شهر
و ملا معروف شاه رضای [illegible] تمام وار در هر بتخانه پسران و دختران صاحب
[illegible] سال ۹۲۲ و از سکچو تا خان بالغ که پای تخت
جامع این مسوده [illegible] می در بزرگی قریب شهری بود در میان هر دو بام

هر دو بام قرغوی و قرغو عبارت از خانه ایست بارتفاع شصت گز که پنجشنبه در اینجا
بوده نفر می نشینند و آن منزل را چنان ساخته اند که از انجا قرغوی دیگر می‌نماید و چون حادثه
دست دهد فی الحال بالای قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده
کنند همه همین عمل قیام نمایند تا متصدیان پادشاهی مطلع شوند و احوال تمامه همه راه
در یکشب بر سبیل اجمال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانند
و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه
اگر مکتوبی بایشان رسد و فی الحال بقید قویی دیگر رسانند و از یک قید کو تا قید قوی
دیگر ده مره است هر شانزده مره یک فرسنگ است و هر روزه ده کس بطریق ڈاک
چوکی ملازم مره می باشند بنوبت حصه و رسد اما جمعی که منسوب بدین قید تو هما
اقامت دارند و خانه ها ساخته زراعت میکنند و از سکچو تا قمچو که بلده دیگر است و
بزرگتر از بام است و در انجا اسب و دراز گوش گاو می و ارابه ها متعدد می باشند
و بسیار ننگیه اسپان را محافظت نمایند موسوم به ملقوه متعدد دراز گوش را بوتو گویند
و ارابه و گاو می بانان را جیغو نامند و ارابه های بطریق گاو بردوش میکشند و هر
ارابه در عهده دوازده کس است و هر چند بارندگی و سرما باشند از ارابه رانی باز نمانند
و قمجو بتخانه ایست پانصد گز در پانصد گز در میان بتی خفته که طول قامت پنجاه
و درازی قدش [illegible] گز و دو کله و بیست گز [illegible] بر بالای سر و سینه او نهاد بطول
کمتر یا بیشتر و بیرون تمامت بتخانه های دیگر مانند بیوت کاروان سرا همه با پرده
زربفت و کرسی ها و صندلیهای مطلا و شمعدانها و صراحی های چینی بکار رفته دیگر

شهر خانهٔ دیگر که اهل اسلام آن بتخانه را چرخ فلک میخوانند و آن کوشکیست از زیر تا بالا نه طبقه
طبقه و هر طبقه منظرهای مقرنس و ایوانها و غرفه‌ها و برگرد منظرها انواع صور غریبه در
زیر آن کوشک صور دیوان پدید گردیده که آن را بر دوش گرفته‌اند و در آن کوشک بتیست که
در ارتفاع دوازده گز همه از چوب تراشیده اما چنان مذهب که گویا مجسم از طلاست و در تحت
آن شهر سردابه و میلی از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه کرده و سر میل را بالا کوشک فرو
نهاده و دیگر محکم بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم چنانکه اندک حرکتی که آن
میل را کنند آن کوشک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند روزه راه قرامون شهریست
عظیم که مقدار برابر جیحون است و بیست و چهار کشتی جسر آن بسته‌اند و انگشتی‌ها از آهن
دو طرفی سطبر که برابر ران ضخامت دارند محکم ساخته‌اند و آن سلسله از هر طرف دو
چشتی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی به زمین محکم کرده
و طرف شرقی آن آب شهریست نسیم و وسیع که به حسن آباد اشتهار یافته.....
صیدلین فور شهریست بغایت عظیم مملو از خلق بسیار و در آنجا بتخانه بزرگیست در آن بتی
جسیم از برنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز بالاست و جمیع اعضای او صورت دستها
و بر کف هر دستی هیأت چشمی و آن بت را هزار دست گویند از مشاهیر اصنام ختا است
و این بت در عمارتی بدیع بر کرسی سنگین که بکمال غرابت تراشیده‌اند موضوع و او
رواق‌ها و منظرها برگرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه طبقه اول از کعب بت گذشته
دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانو تجاوز کرده برین قیاس تا سر صنم و سر العمارت
بقدر [illegible] در آورده و چنان نوشته‌اند که [illegible] دو تمثال [illegible] خود و انواع

جانوران درنده و ددها در انجا نگاشته و دران شهر جز فلکیت نهر از مرتبه اثیر چرخ فلک
فتنه نه زانکه تکلیف **ترخان بالغ** شهریست مشهور دار الملک مملکت ختائی بفسحت فضا و لطافت
آب و هوا با غایت ارم سیما ضرب المثل از ابنیهٔ قبلا قاآن بن تولیخان است و نهری بزرگ
از عرض نصف شهر جریان دارد و نزدیک کنار آن نهر جاده ایست که بدار الملک ماچین
منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل فرسخ راه است به سنگهای تراشیده فرش کرده اند
طرفین درختان بید سایه انداخته که مسافران در سایهٔ درخت همگی طی آن راه مینمایند
و هیچ آفریده لشکریان و غیره را یارای قدرت ندارد که شاخی از ان درختان تواند شکست
یا آسیبی به برگ آن تواند رسانید و در دو طرف آن جاده معموره ایست که مشتمل بر خانها
و دکاکین و در شهر خانبالغ عمارات بسیار بتکلف اند بعضی پخته و سنگین و بعضی چوبین
از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات پادشاهی مشتمل بر ستون های لاجورد و طلا تمام فرش
از سنگ مرمر مطلا و منقوش آنقدر است که زبان از کمیت و کیفیت آن عاجز است و
کیفیت دفن خواتین معظمه بدین دستور است که در انجا کوهی متعین است که چون یکی از سلاطین
بمیرد با تابوت برده در سرداب نهند و اسپان خاصه اش را در انکوه رها کنند تا بسر خود چرند
و هیچکسی متعرض آنها نشود و آن سرداب بغایت وسیع می باشد و بسیاری از دختران
و خواجه سرایان را علوفه داده قرب چهار پنج ساله داده با مرده ساکن گردانند که
عالم تنهائی یاور رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آن جماعه نیز در انجا فوت شوند
و این شیوهٔ مردوده در میان چنگیزیان تا زمان سلطان غازان مسلوک بود

تمثیل صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخی نقل میکند که کودکی از ترند

مغول بهمت یکی از آن جهول با بسیر نهاد و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در وی دید
در سند تربیتش و زمام کل اختیار سر کار خود بکف اقتدار انها نهاد بر وجهی که در آن مستقل گردانید که
محسود امثال و اقران شده انواع مراتب و مناصب فرصت می بوده تا آنکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوری که رسم و تلوره ایشان است سرداب جهت آن مغول
داشتند آنجوان مسلمان را جبراً و قهراً همراه آن مرده مکلف ساختند آن بیچاره ناکام
غسلی بر آورده از راه اضطرار قدم پایین و ننگ در آن مطموره نهاد و سر آن دابه
مسدود گردانیدند و آن دردمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بحکم قل من ینجیکم
من الظلمات البر و البحر تدعونه تضرعاً و خفیه بامر الله گوشه آن سرداب شق شده شخص
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بر آن کافر فاجر حمله نموده گرزها برو فرود آوردند
چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بر روی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از آن
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بجنگ کافران اسیرم یکی از آنها
سر گرز بر گوشه سرداب زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفتن
پس اشارت بخروج نمود وی از آنجا خود را بیرون انداخت و خویشتن را بصحرای
ترمذ یافت حالانکه از آنجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه با وی گفت که من آنجوان را
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بی واسطه از وی شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخسار
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اندک تراوشی میکند و در حدود چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای نامدار بسیار اند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امرا و وزرای پادشاه چین
انتظام دارند چنانچه در جام جهان نمای مسطور است که از عباس مناس حکیم که از علمای

حکایت نیست مردیست که گفت درین شهر من در اقصای حیای صفی از سنگ تراشیده بر
ستونی از چوب نصب کرده بودند و اهل آن شهر همیشه بدیدن آن میرفتند و از کیفیت صنعت
وضعش تعجب میکردند من بیتی صغیر السن بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که
مردم در پای آن صنم تامل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن خط
قدیم قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراد ان ینظر العجایب فلیری رجلی دانستم که
اهل زمان آن را بر ظاهر حمل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او حفر نمودم سردابه تاریک
ظاهر شد هر چند خواستم در انجا مردم از شدت باد و ظلمت که در انجا بود میسر نشد از نهیب
بسیار ملول و متفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
بصورت خود گفت چرا بسردابه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسردابه تاریکیست
و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ دران بنه و بر و بسیار
خورم شدم پرسیدم تو کیستی گفت ادریس پس بیدار شدم و چراغ بر وجهی که گفته بود
گرفتم و باندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته لوحی چند
از طلا مرصع بجواهر در پیش او نهاده و بران تمثال نوشته که این صورت ادریس است و
بلین او حتا اسرار خلقت و طبیعت ایشان آن را برداشتم و بیرون آوردم و از انجا
باوراق نوشتم و دانستم و بر اعمال عجیبه طلسمات قادر شدم طمغاج از جمله بلاد ترک است
گویند خاصیت آن سرزمین آنست که هر چند با زنان انجا صحبت دارند بکارت ازایل نه
نمود نماید و در آن بلوع دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آنند و چشمه در یک غدیر
میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از آن غدیر جریان می یابد که یکی شور است

و دیگری شیرین مغنی نماند چون بنده از احوال غیبت ... بحکم قرب جوار بعد از تمهید نوشته
شده احوال با عنان قلم بطرف ابتدای ایشان معطوف داشته آید غرجستان ولایت
مشهوریست کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناهموار بسیار دارد و سبب و امرود در
دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه رو درشت خوی باشند عبد الواحد
جبلی از آنجاست غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن
در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرف اسلام
مشرف شده از دست حاکم ایشان از اولاد ضحاک نبوده بوده منشور حکومت و حکمت بخط
شریف اسد الله غالب کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن منشور سعادت سطور در میان
ایشان بوده و در زمان شقاوت نشان تسلط بنی امیه در اکثر بلاد اسلام بر سر منابر
حق خاندان طیبین و طاهرین سبحان نالایق میگفتند الا مردم غور که بدان راضی
نشده اند و ایشان هر چهار خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشتند و دست تسلط والیان
بنی امیه از آنها کوتاه بود و از عجایب غور چشمه ایست که آن را چشمه بانگ نماز گویند
و آب آن ایستاده است هرگاه کسی آواز کند آب آن چشمه روان شود نزدیک مایه تیر و
چون بانگ نماز تمام شود و آب باز ایستد و ایضا مسجدی با ارتفاع متبرکه آنجا هست و
و عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم ببام میرسد و از درون بغایت رفیع
ظاهر میشود حالانکه مسجد با زمین بیرون متساویست و ستونهای آن را بشمرند انکه نماز
چهل عدد یکی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و دیگر از ضیافات

از مضافات غور چشمه ایست که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است پیدا باشد او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع مینع آنجا یکی که بر جبال رفیع واقع است قلعه حیار بود که بمتانت و حصانت آن در هیچ جا نشان نداده اند در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته جهت آنکه راهی دارد چون دل و دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت شان او چون عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین و خراسان واقعشده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود بیشتر ولایتش کوهستانست و حضرت سید حسین حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از انجا بوده و در هرات آسوده **بادغیس** ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آبهای فراوان و مزارع بی پایان که از انجمله پشته ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان ابوالغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه ترکه

که شهرتش از صبا و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سر بفوق تقله قلعه سماوقمه قبه جوزا
بر افراخته واین قلعه بالای قله کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع بیلاق راه خاب
تخت ملک است که از مراتع لطیف و مراتع نظیف آن ناحیت است و همچنین بیلاق ...
میشی که در فصل بهار الله ... میشود که گلشن گرد و مستقابله آن تیره مینماید و دیده ...
انجم از نظاره آن خیره می ماند در چهار مقام ... بنظر رسید کبادغیس قریب ... دشت
دارد مملو از اشجار و انهار که بهر دشتی لشکری را میسره و کاه و محل گستر انیدن خیمه و
خرگاه و فاکند و صاحب ماه نخشب که ذکرش در السنه و افواه مشهور است از موضعی است کانیم
من اعمال بادغیس و نام او حکیم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابومسلم مروزی
بامر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وجمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
اعتقاد آن سر حلقه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده ملایکه مسجود
ملایکه گشت و ابلیس بنابر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متمثل میگردد تا نوبت با بومسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش سجده
خود میکرد چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ما وراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ ... میشد بر بوده ...
بیرون آمد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بوده و چون در یکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود و بهذا کریه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند لهذا ببرقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت محمد بن
مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع
خود را در شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزای ناپاکش تحلیل رفت
غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه ۱۶۶ یکصد و شصت و شش هجری
اتفاق افتاد از شعرای باد غیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفرار که الحال بسبزوار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه در ان ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و دیگر
این قلعه سنگیست مدور مستوا که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین سست
که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب آن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آنمرز و بوم بوده
چندگاه چند وارد ویرانه های آن حصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنگ
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و هم در ان کتاب آورده که یکی از بلوکات آن
راول است که عرصه او سه فرسخ و هشتاد کاریز در ان بلوک جاریست که هیچ کدام
آسیا آب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب ران کاریز نمیتوان
رد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
فوشنج از ابنیه قدیم است و پشنگ ابن افراسیاب بعمارت آبادانی آن گماشته رباطی وجه
ن قصبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام مینویسند هر سال کسبه بلاد
ات و مضافات بزیارت آن قصبه و ساط سیر و ند و کوهی در جوار آن بلاد واقعست

که دران نشان قدمهای آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیئات طیور است هرات در
مفاخرت بلدهٔ دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد عبدالرحمن جامی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابوالعباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفه الیمانی که بزبان باعجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بغفاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابوعلی بن زین متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین بلخ و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه وتعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس
و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب قدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابوالمظفر مالینی نقلست که روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شده خار بسیار ازان رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته می بینم که مسکن است
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و
جائیکه اینوقت چهار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسیدی غرق
شدی القرفه ترا گمه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم
در انجا بغرقاب فنا میرود و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسپ بنا نهاده
بود بعد از و گشتاسپ بران عمارت افزوده پس ازان بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور تقدیم رسانیده و آما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر قهندز نصحیح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند از بخوف تکلیف
میکاری بر آن امر راضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمون که استماع
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد آن ملکه حکیمه که خبر بود تا خاک را
در خانهٔ نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبیده
و بران بساط نشاند و از داعیهٔ سکندر در بنای آن شهر آغاز کرده آن جماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته و زمره براه تفیض گرفته عمارت آن مناسب دانستند ملکه
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
ثانیه را باز در آنجا گسترانیده و بدستور آن جماعه را باز طلبیده سخن روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک
و ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آنسرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده با ایشان
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلدهٔ فاخره نموده بروجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف دهور مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از پیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار دکان داشته ۱۱۲۰۰۰

از مادر سکندر ۱۲

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهل هزار ساری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و رازیانه
خبازان برروی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند و از
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریه ناشتیان تا ساق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند
هرات مشکل است بر پنج دروازه و دو فصیل فاصله میان هر دو ده گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر
از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد
قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد ده را اندرون شهر بازار است
که دو دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب الا
دروازه قبچاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازه خوش و
قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب
شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان
حسین میرزا است که در سیر الخیابان ساخته شده است بی شائبه تکلف و غایت تصلف

مهندسین اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازرگاه است
که شهرتش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادر عمارات دار السلطنه هرات جسری است
که بر آب هرات رود بسته اند و آنجسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
و وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بزبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر میرسد حکایت در زمان حکومت عبد الله
طاهر جماعتی از مجوس در هرات متصل بمسجدی آتشکده داشتند روزی و از غلو مسلمانان
بتخریب آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده و
مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبد الله داد خواه شدند و عبد الله
جمعی از مردم امین جهة تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از هرات و نواحی
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقعست
دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبد الله دست از آن باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب
بالنگر اغی که در پنجفرسنگی آن بلده است کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب
میچکد بنابران حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا میترشح ساخته اند و احیانا

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی باشد
چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا کنون آن موضع
بمزار خواجه عباس مشهور است پیوسته بر رسم سیر مردم در آنجا میروند اولیا و علما بسیار در
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری است
و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ارزقی و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رکن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارغی
و میر دوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضمایم خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضا
فاتش یکی بار تا یاباد است که هر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در آنجا میشود و مولانا
زین الدین اتابک از آنجاست و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه منشار
سلاطین باداد و دین و فحول علمای باآفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ ملاحده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در آنجا
رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزوزن
رسید و در آنجا اشجار بسیار است از کنیزکی پرسید که این اشجار بسیار است در جواب گفت که حال این
اشجار نابموضع دیگر رسید یکودکی گفت که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت
من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
شکنبه بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن هر کمال دانش و عظمت

شل آباد و بهدان و خربزه و زن و در انجا مسجدیست از محدثات ملکان آن مکان و بشطاق
آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد
و برقی باریدن آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند
و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از توابع
آن سنجابست که شاه سازی پورن سنجان که لقبشان رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند قدس سرهما از انجا خاسته و سلاطین آن بنظفر که متون تواریخ بذکر
آنها مشحون اند نیز از ان سرزمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از ان مکان اند
و ام مقامیست با نام و خربوزه با باشیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بشیر صفت کنند
کمتر کرده باشند در یکی از کوههای آن چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در
زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آن مکان قطب عارفان حضرت
شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است قدس الله تعالی
اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در عالم و نوا
روشن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پور بهاء و عبد الله هاتفی و ذوقی و بابا فغانی
و ظهوری است مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است
و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن
نودر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد مطهر حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنه و در انجا مطاف طوایف انام است بسیار در نزاهت و صفا
نظیر اسلام در دنیا می یافته اند و همچنین اکثر مشاهیر در دو گنبد مزار فیض آثار خفته

های طلا است قنادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و مقاع نفائس و ریزمین آنقدر افتاده است که لاثانی است و در مطبخ آن امام انام عالمی وظیفه خوار و راتبه دار است و از سوداگران و تجار هر کس بنام نامی آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد بملاحظه این امر سود مبلغی بلاد دانش و مایه داران دکان بنیش از نفعل متمتع و منتفع میگردند و هدایا و نذور روز بروز بدرگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سرا و بازار و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانه امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد دفینه و خزینه از کرورها گذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بفرقه شیعه امامیه وسنی در اینجا چون ابوبکر در سنهٔ و العدیم الوجود است اما در زمان سابقه بسیار بزرگان و علمای امت ازان سرزمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی امامزاده است که هر کسیکه در اینجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابونصر سراج است چون وی موفق بود که هر جنازه مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشارت اهل طوس بکمال اعتقاد و انقیاد جنازه های خود پیش قبر وی آرند زمانی بدارند انگاه بردارند و مشهد مقدس منقسم بدوازده بلوک است که یکی ازانجمله بلوک جاغرق است و ارغوان دره که بجائی لطافت مجمله ۱۲ یگی تمام خراسان نیست از ضمائم بلوک است و دیگری بلوک اخلو بیست و آبشاران نیز از جاهای نیک آنملک است و بنطرق و بندکلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان متقدمین آنسرزمین حجة الاسلام امام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمد بن موسی و معشوق طوسی است قدس سرهم و از منشیان مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای بلاغت مشهور ابوالقاسم حسن منصور فردوسی طوسی است که صاحب گرشاسپنامه و ...

بکشم

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد بیرک صالحی و ملا غزالی و
شیخ رهامی و نجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غرمی و نسبتی و جیبی و واقفی
و نادمی و قدسی و شیدا و غیره اند **نشاپور** از شهرهای مشهور خراسانست در
کیفیت بنای آنشهر اختلاف است بعضی ابنیهٔ طهورث میدانند اما صحیح آنکست
که برادر شاپور بن اردشیر شهری را که مابین کرمان و سیستانست بساخت و شاپور
بکلم غیرت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او
غیرت کرده نشاپور را بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام
نیشابور قرار گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور
ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنهٔ سابقه آنرا امهات
البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
جائی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه کرت بسبب

زلزله خراب گردید و در پانصد و پنج بواسطهٔ استیلای قوم غزان شور
عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم رجوم چنگیز
خانی سموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدانولایت وزید که تا حال
نسیم رافت و شمال عافیت بمشام سکان آنمرز و بوم نرسیده گویند
دوازده روز شمار کشتگان آنشهر کردند هفده لک و چهل و هفت هزار
کس بحساب آمده **فرد** چون صرصر تند بر چراغان گذرد بی نور کند
چراغها بدمی از نفایس نشاپور یکی کان فیروزه است گویند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
و معجون آن مقاوم سموم است اکتحال آن موجب مزید روشنائی و اگر فیروزه نگین
کنند و بر آن صورت شخصی گیسودار و کودکی او را در کنار نقش سازند و آن نگین را بر نقره
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا شعیب اسفراینی در تاریخ
مبارکشاهی آورده که وقتی جهت یکی از خلفای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن هفده
من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابوحفص حداد
و ابوعثمان حیری و حمدون قصاب و شیخ ابوعلی دقاق و ابوالقاسم نظیرآبادی
و احمد حرب و ابومحمد مرتعش و ابوبکر فرا و ابوعمرو امیر خالو و حسین بن محمد السلمی
و شیخ ابوعبدالرحمن و ابوعلی ثقفی و حضرت شیخ فریدالدین عطار و امام الائمه محمد
یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبدالله و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و
سید صدرالدین صاحب تاریخ خوارزمشاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و
شاه نور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی
و قنبری و میر حسین معمائی و خواجه حسین بنائی و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیری
و میر ضعفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند سبزوار از کثرت باغات و اسواق
و عمارات جائی نزه و با طراوت است و میدان سبزوار نهایت با نضرت و خضرت
و آتش و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیو سفید اشتهار یافته و شب سبزوار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت
میکند چه از سخنان ندرت بیان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که
روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن
بدی نکته بین لطیفی ذو الوجهین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب میگذرد
و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آن ملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار
ظریف و تیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب را باقصی الغایت میرسانند و باندک توهمی
در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از هیاکل جسمانی انسانی
است مینمایند **قطعه** خواهی بهردو عالم اگر ایمن از بلا * بر هیچ آفریده ستم را روا مدار
آخر نه هر یکی چو تو در آفرینش اند * شرمی بدار از کرم آفریدگار [illegible] امین الدین
طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و افصح از اندیار اند اسفراین ولایتی است
در غایت وسعت و نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین و دیگری
قاین و اسفراین بخوبی آب و هوا و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت
خوبی بحصول می بندد و خصوص امرودی است که آنرا امغان گویان بدیگر شهر
و مکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیرسال عجیب التمثال بسیار که غایت
سالخوردگی مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت دارد که در زمان نوشیروان
انهار انشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعدالدین حموی و شیخ علا
الالای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آن شهر واقعست
شیخ نورالدین عبدالرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عزالدین یوحینا ز

مملکت اند جوین ...... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون لبسر خود ولایتیست
بسبب اشجار و اثمار و انهار و باغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح دارد
همواره مردم نیک از انجا بر خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم مازندرا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست هلاکو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردیده نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود در نزهت
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در
غایت درستی و راستی و سنگلاخیست و محصولاتش از میوه و غله نیک بعمل می آید
و از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جلال
محمد کبرویست و نوعی نیز از انجا است ترشیز بانواع فواکه و اصناف محصولات

آراسته است از ابنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات جی ارجمند
و دیگر کاشمر است که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در
مثل آن بنام است ... وقت طلوع و غروب آفتاب سایه اش تا یکفرسنگ ساریه میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آمده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانیده همسان کتاب آورده که در کاشمر شهر گز ازلی
بوقوع نپیوسته از شعرای آنجا مولانا طوسی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبد
جنابد که بعضی بگونا باد اعتبار کرده اند ...... از ابنیه گیو بن گودرز است
و اقسام غله و میوه در انجا خوب میشود و ...... یکی از مضافاتش کاریزیست
که از اول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه نخستین آن هفتصد ذرعست تون

ولایتی است معمور اقسام میوه انجیر پسته و انگور و انار و شفتالو و زرد آلو و توت در انجا
بعمل می آید و انگور حسینی از انملک مویز کرده با فستق همانبار در ظرفها کرده برسم
تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز تقریب بانصد بره کشته میشود که
از پوست آنها قمیش بحصول میپیوندد و درون بره گوسفند زنده در ترازو نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خربا نوعی فربه پرورش میسازند که زیاده بر آن تصور نتوان
کرد و ازین نوع خصوصیات بسیار دارد و ملا حیرتی از انجا است قهستان ولایتی است
وسیع و مردم کافی بار تبت و صاحب فراست از انجا بسیار برخاسته اند و اکثر نویسنده
و حساب دانند اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه نوشته اند
طول و عرض آن ولایت چهارصد در چهارصد فرسنگ گرفته اند و مضافات شهر تون بلوکی
است که یکی از ان طبس سینا است و دیگری برجند است که ممدهای آنجا مشهورست و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است و مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و عن کل الاصحابه در بیرون شهر در دامن کوه
واقعست و در هفته یکروز صغار و کبار آن دیار بطواف آن مزار رفته و آن روز را در سه هکار
بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخشت کوهیست و غاری در آن که هیچکس بنوع
آن نرسیده و در پیشگاه غار صفه ایستکه در زمان سلف جمعی از سادات را با کافر
مقاتله دست داده در حین هزیمت در این غار مختفی شده اند و از آن زمان تا حال بهمان نوع
نشسته اند و اصلا اثر پوسیدگی و بیحسی از ایشان مفهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
را بیستاده اند و یکی را ازیشان زخمی بر سر دارد و بر گاه دستارچه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

باز کنند چون در سیلان می آید احلال آن موضع نثار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران در آنجا مصباح ساختند که سالی یکمرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و الله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که فرقه ملاحده اسماعیلیه و طبقه اند و طبقهٔ اول اسمعیلیان مغرب و آنها چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب یمن و افریقیه و مصر دویست و شصت و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و سیابه نیز یک فرقه است که قایل بامامت اسماعیلیه می باشند و در میان آنها فرق بسیار است از انجمله قرامطه که حجرالاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ماه از چاه نخشب کشیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین و علماء و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل تناسخ میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبدالله است و این مهدی خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که سعید بن عبدالله بن قاسم بن آحمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای امامت نمود در سنه ۲۹۹ دو صد و نود و نه هجری در مغرب خروج کرد و بر مملکت افریقیه در سنه ۳۰۰ سیصد مستولی شد اما علمای نسب درین دعوی او را تکذیب نموده اند گفته اند که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد در بغداد لاولد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای نسب اسلام همچنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او بوده و علمای نسب را در حقیقت کار او اختلاف است نسابه مغرب گویند که از اولاد عبدالله بن سالم البصری است

و پدرا و در بصره نانوائی بود و نسابهٔ عراق گویند که او از نسل عبد الله بن میمون قداح
رافضی اهوازی است و اعتقاد مهدویه که ایشان هم فرقه ایست از اهل تشیع آنست که محمد
بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بر وی خروج کرده بود
کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثلثمایه یطلع الشمس
من مغربها و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب دارند اصل حدیث از مفتریات
ایشانست تاویل مذکور هم از مخترعات ایشان و حاکم که یکی از سلاطین اسمعیلیه است
حکم کرده بود که هر جا نام او مذکور شود سجده کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
و با این او گاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوای علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان
معتقد تصانیف حکیم ابنا و فلسفهٔ دهری بسیار بود تا دولت آن جماعه سپری شده بعد
عاضد ممالک مصر بدست صلاح الدین یوسف افتاد از جملهٔ مسروقات عاضد اسمعیلی
عصائی بود از زمرد و صد هزار جلد کتب نفیس مطلا و چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه
هشتم است از آن فرقه پسر بزرگ خود را نزار نام ولیعهد گردانید و بعد از چند گاه از وی
رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنا بران بعد از فوت او اسمعیلیه دو فرقه
زمره بنا بر اصل مذهب که نص اول اعتبار دارد بامامت نزار قایل شدند و از مستعلی
تبرا کردند و زمره بخلافت مستعلی بر طبق وصیت مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد امامت نزار که ولیعهد اول
بود داشته و پدر حسن صباح یمنی است از آنجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده
بود و حسن در ری تولد یافته و از آنجا بمصر شتافته و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

نزار را با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر سه کس در زندان جان دادند و حسن صباح
چون دشمن مستعلی و معتقد نزار بوده با یکی از زنان نزار ساخته یک طفل صغیر از آن زن بدست
آورده گفت این پسر نزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام نهاد و در سنه
۴۸۱ چهارصد و هشتاد و یک بقلعهٔ الموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان و دیار دست یافت
و اهل آن دیار بقبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سلطان سنجر سلجوقی از محصوری بهمت
او درگذشت کارهای او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و تقوی مسلوک می داشت و تصانیف
میپرداخت و معانی اصول و فروع مذهب را تأویلات میکرد و سی و پنج سال حکومت
کرده اید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در سنه ۵۱۸ پانصد و هیجده درگذشت و در ایام او
بسیاری از علمای اهل اسلام که مرتکب الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فداویان کشته شدند
و چون هادی که او را پسر نزار بن مستنصر اسماعیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام شخصی را
خلیفهٔ خود ساخت و بتعظیم هادی وصیت کرد و علی بن هادی رشد و نمو و غلبه
کرد و چون این کیا را طلبیده گردن زد زیرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال
اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند و چون این کیا بردار شد پسری آورد حسن نام و در ان
اثنا هادی مرده بود و بعضی گمان آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسر هادی
قرار داده دعوای امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه
میخواند روزی در خطبه گفت که امام شما میرسد هر چه خواهد بکند و رفع تکالیف شرعیه
نماید مرا امر الهی از غیب رسید که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات را
حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه با هم تقابل و تنازع نکنید و از حکم امام سر نو

نزویده همچنین به روز هفدهم در رمضان در سنه پانصد و پنجاه و پنج در پای قلعه الموت مردم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر افراخته و خطبه خواند که من امامم تکلیف از شما ساقط کرده ام و امر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیده این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتبار نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم تکب نواع ملاهی شد قوم نیز با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال بهمین روش بود و از حسن صباح تا اینوقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشته بود تا خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر تبرا کرده از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود به دار الخلافه باز نمود و علمای صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را بحج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در دیهی از دیهای رودبار مسجد و حمامی بنا کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد یازده سال و نیم در رمضان سنه ششصد و هژده درگذشت آنگاه پسر او علاء الدین بر جای پدر موافق اسلاف خود ملحد شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز بر روش ملاحده بود چون هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و سه موافق لوئی ئیل بایران در آمد و از کنار آب جیحون تا اقصای بلاد روم همه را منسبط آورد رکن الدین خورشاه را بعد تحصن و محاصره گرفته دهی بعد از آن بقتل رسید و بقیه ملاحده اسماعیلیه را در سنه ششصد و پنجاه و چهار مستاصل و نابود گردانید و در کوهستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردان رکن الدین خورشاه

او در قلعهٔ آلموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بر سر هولاکو خان فرستاده و
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل آن فرقه
مدعی امامت نماند و قلعهٔ آلموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ۲۴۶ دو صد و چهل
و شش احداث کرده بود آلموت در اصل لغت آله موت است یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود والله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بر وی زنند بایستد چون مردم از آنجا
شوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند بعمل آید در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چیزی بوزن رمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان و رودبار نزاری که بر کیش حسن صباح بود بانجهت نزاری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاضی و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آن شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنملک درد چشم نبود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد ولیکن از آن شهر همیشه بوی خوش بمشام میرسد و در آنولا
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر را نیز سود و چون بسطام از جاهای با نام است
و آن مرغزاریست که از غایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت روضهٔ
رضوان است و دیگر از مضافاتش ایرنام چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود از انجهت قطرهٔ آب وضوی است
که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطان

کنایه از حضرت
بایزید بسطامی
قدس سره

العارفین شیخ ابو یزید و شیخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بآن بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد دامغان در جوار بسطام شهریست در آنجا چشمهٔ است
که هرگاه لتهٔ حیض در آن افکنند باد پدید شود و بعضی در وقت خرمن کوبی انکار کنند و هر که
ازان آب خورد شکمش منتفخ گردد آن چشمه را بادخوانی گویند و از بزرگان دامغان شیخ ابو جعفر است
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله بر خاطر خطیر و
ضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طبق تسطیر جلوه داد تعلق بخراسان داشت
مگر چند شهر از ما وراء النهر و غیره که [illegible] واقعشده بعد ازین هرچه بقلم آمد
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست اگرچه بعضی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند و هوایش مایل بگرمی است اما اصح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصبهان بن فلوج بن لوطی بن لومان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیهٔ اصبهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصبهان لفظ مرکبست از اصب که بمعنی شهر است
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و زمرهٔ گفته اند که اصبهان
نام تمام کسیست و در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه خواندندی باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پارهٔ از خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهری بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب ثمر البلدان آورده که آن شهر را اسکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در بعضی تقویم مسطور است که اصفهان ابتدا چهار پاره بود که عبارتست از

از کران و کوشک و جوی و باره باشد و چند منار عزیز داشته که بعضی طهمورث پیشدادی
و چندی را جمشید ساخته بود چون کیقباد آنرا دار الملک کرد و چهارده موضع دست داد
شهری بحصول پیوست الحال آن دیهها موسوم بکوگچه چون رکن الدین حسن بن
بویه بر آن شهر استیلا یافت فرمود تا روز یکه قمر در قوس باشد آن شهر را باره کشیدند امروز
آن بحال خود است و دور باره بیست و یک هزار گام است و در تمام ایران بجمیل گردد
شهر اصفهان بر کنار آب زنده رود واقع است و از زنده رود هزار و یک نهر جدا میشود و هشت بلوک
کفایت کرده فضلات آن کشتزمین بگی فرو میرود و از کرمان که سی فرسنگ است
بیرون می آید و بعض ولایات را نیز منفعت رسانیده بدریای شور میرود نظم
هوای بهار و لب زنده رود جهان از شادی رساند زود لب اهل عشرت چو خندان
شود شد و روح خرمی نقش میدان شود شد و در اصفهان بسبب نفاست آب و هوا مار و گژدم
و هوام کمتر باشند و در هوای گرم گوشت زود متعفن نشود و میوه اش تا دیر وقت
تازه بماند و هر چه از قسم غله در خاک دفن کنند چون زمین بخیلانست نیکو نگهدارد و زلزله
و صاعقه و باد تند و بیماری مزمن کم اتفاق می افتد و حمامات و عمارات و باغات نیکو
دران شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیک
ایرانست و از بزرگان سلف آنطرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله
تعالی عنه و عن کل الصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور مکه و
ابراهیم بن عیسی و ابو عزیت است و ابو مسلم مروزی در انجا تولد یافته و چون در ری
خروج کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آثار خیر او در حرمین شریفین بسیار

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صدعی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه او و ابو بکر بن داود و قطبی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آن ملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو علوی
نیز از انجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احول و شیخ اوحدی صناجم و شمس
الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نوری و صاحدی و صلا و حزنی و ضمیری و صبری
و شکیبی و بابا طالب و صفیا و غیاثا و ملا و غاو و خلی و حسرتی و ابو علی و وفا
کوره و ایلرمانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بنلی و غیر ذلک نطنز ولایتی است
نزه و باطراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد شیخ نور الدین عبد الصمد از مریدان نجیب الدین علی بن بزغش از آن ملک است
زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنای آن گماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون زمینش ریگ است از نفاعشر
خوب بحصول نمی پیوندد و اما فواکهش نیک میشود خصوص انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش دارد حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می آید که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در انجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد زال و قاسمی و غباری از انجاست کاشان شهریست
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و اسواق
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

هارون الرشید آنشهر را بطالع سنبله بنا نهاده الحق شیرینی و پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان انجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعربافی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی مشخص
دارند اول در آوان ربیع متوطنان انجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده قوز
یکماه برکنار سبزه و صحرا خیمهٔ اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در فصل گل زخانه نشستن چه فایده ؞ زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده ؞ دیگر سیر
گل و رفین است و رفین چشمهٔ ایست عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه سیاحان
جهان مثل آن چشمه کمتر نشان داده اند و اکثر زراعات و باغات کاشان از ین آب است
دیگر انچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و لاله خد آنشهر است که بهر گامی دلارامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید رویان مه جبینان ؞ همه
زرین کمر سیمین سرینان ؞ توان جان داد اگر زر نیست در دست ؞ پی یک
بوسهٔ آن نازنینان ؞ و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه می دارند که اگر بعد نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر از حشرات عقرب قتاله در آنشهر شدید
است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب انکه بر غریب مضرت
نمیرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار برخاسته اند حضرت عزالدین
محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قصیدهٔ تائیهٔ فارضیه و شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر تأویلات و کتاب اصطلاحات صوفیه رحمة الله علیهما از آنجا اند و از
فضلا و شعرا نوشیروان خالد و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کاشی
و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معمائی و میر هاشم سنجر و ملا طیفور و فهمی و حاتم و
شجاع و ملا حیدر ذهنی و رضائی و شریف و غیره از آن ملک بر روی کار آمده اند
جربادقان از ابنیه همای بنت بهمن بن اسفندیار است در نزهت القلوب
آمده که چون همای آن شهر را با تمام رسانید موسوم بسمره شد چه نام همای سمره بود
و کره بعد اخری که آبادان شد و بگلبادگان اشتهار یافت و عرب معرب
ساخته جربادقان خواند هوایش معتدل است و ارتفاعش نیک بحصول
می آید و نجیب الدین از شعرای آنجاست **کمره** مختصر جائی است و میوه کم میشود اما ارتفاع
نیک بحصول می پیوندد از شعرای آنجا ملا علی نقی کمره است و برادرش الفتی
خوانسار دره ایست قریب بچهار فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر میوه اش بهتر
خوب میشود خصوص سیبی است که آنرا اخلاطی نامند و انگبین بسیار در آن کوهستان
می باشد و از شعرای آنجا زلالی صاحب محمود و ایاز است تابعی و طاعتی کمره ای و سرود
و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خوانساری پرسید
که شنیدم در شهر شما خرس جنگلی را صاحب میگویند جواب داد بلی صاحب **فرا
هان** ولایتی است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی بسبز و خرم است
زمینی و آبی خوب دارد و غله در و نیک بحصول می پیوندد سید جلال الدین
از شعرای آنجاست **تفرش** ولایتی است که اطرافش کوهستان است و از هر طرف

که بیرون روند بکر یوه باید رفت هوایش معتدلست و آبش از چشمه کاریزاست و همه وقت درانولایت ارزانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و دریکی از کوههای او مغاره هست که کسی بنهایت آن نرسیده و درمیان مردم آندیار چنین اشتهار دارد که وقتی گاوی بدرون آنمغاره رفته و از قراهان بیرون آمده بدین جهت آنمغاره را گاو خل میگویند چه خل بزبان آنولایت سوراخ را گویند و از شعرای آنجا امیر قدسی و میر عبد الغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قم از شهرهای معظم عراق بوده اما الحال چندان معموری ندارد از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها صد صد در گرفته اند یکی قم است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آنجا گماشته و قم را خاک فرج میگویند و تربتی لبس مبارک دارد چه مشهور است که چهار صد و چهل و چار امامزاده و ولی در آندیار آسوده از انجمله یکی مزار فیض الانوار حضرت بی بی فاطمه همشیره امام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و آن جای در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدلست و از میوه انار و خربوزه نیک بحصول می پیوندد و گویند درانولایت عود بوی ندهد و نزدیک بانشهر وادی است که یوزد در انجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آب انجا خاک را خمیر کرده باذن الهی شبپره ساخت و زندگی یافت و هم در انخاک مرده زنده کرد و در ایام سالفه دران بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا را از مار و گزدم اصلا ضرر نمیرسید و دران ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گزدم بالا رفتن بران امکان ندارد و دران نزدیکی نمکساریست که هرکس از انجا نمک برگیرد

وقیمت و بهای نمک در انجا نگذرد چهار پاهی او لنگ شود و حضرت شیخ نظامی
در انملک تولد یافته چون در گنجه نشو و نما گرفته بگنجوی مشهور شده از شعرای آنجا خواجه مسعود
شهیدی و گلشنی و وحیدی و قاضی جهان و امیر حضوری و امیر اشکی و ملا ملک خبر
ظهوری بوده و ساقی نامه بزعم او گفته و بهجری شمشیر گر و غضنفر کره خاری و امیر والی
دبهاری هست ساوه از شهرهای قدیم است طهمورث بنای آنرا نهاده و بیش
از رو خانه مرو قانست از میوه هایش انگور و انجیر و انار و سیب نیک میشود اما جو
کاه آن ولایت بچهار پایان سازگار نبود تا مرتبه که کاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند
جاهای متبرک آن شهر یکی مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام همام موسی کاظم است
رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در ششصد و نود و پنج ۶۹۵
در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجدیست
که آنرا بانتساب به پیغمبر منسوب مینمایند و در سوابق ایام بر کنار شهر بحیره بود که الحال علامت
و نشان آن ظاهر است و در شب ولادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و سلم خشک شده و دیگر از مضافات ساوه کوهی است که چون یکجای آب
بالا روند ایوان بزرگ که نهایتش از کثرت تاریکی ناپیدا باشد بنظر آید و متصل آن ایوان دیگریست سنگین
و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همیشه
از آنها آب متقاطر است اگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری کمین از آن زمان خشک
شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی براه آن عبور نموده است و بعضی بزعم اهل
ساوه آنست که هر فرزندیکه رشید باشد درآن نقب تواند رفت و اگر او را رشدی نباشد

درانجا مجال دخول در نیابد و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس شده
بطوسی مشتهر گشته و در قلعه آلموت که یکی از قلاع معتبره رودبار قهستان است تا تسخیر
مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان را اخلاص کرده با خود گرفت در دار السلام بغداد
قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بشهادت رسانید و از شعرای با کمال ساوه خواجه
سلمان ساوجی است **همدان** از شهرهای قدیم جهانست و این شهر را همدان بن
سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آنرا جمشید بطالع
حمل ساخته هوایش سرد است و آبش از کوه است و اطرافش بحسب سبزه و جلکا و ابروا
نمونه کشمیر و نشانه باغ جنان است گویند هر که غمگین در این شهر در آید شادمان گردد و در
عجایب البلدان مستور است که در ازمنه سابقه در انجا هوائی در غایت برودت بوده
و یک نیزه وار در اندیار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره
جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
صخره جنی شیری ساخته بطلسم سامی سرما و برف را از همدان منع گردانید و بعضی
فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یک فرسنگی همدان
بجانب غرب واقعشده دور آن دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از
اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قله آن از برف خالی نباشد و ماشار و دکه
از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد و از متعلقات همدان نیست
و از اولیای کمل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات
و حضرت امیر کبیر میر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمند ایشان میر محمد

هلالی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و خفیف قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن بن ابی جهضم صاحب بهجة الاسرار قدس سره از اندیار است و از
علمائش شیخ حافظ ابو علی و حافظ التیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و حیرانی و ضمیری و هلالی و اسکلی
و آقا میر و عبد الغنی و قصیری و برمی و حبیدی روشبری و پناهی و طالب کلیم از آن
ملک اند نهاوند شهریست قدیم و بزعم صاحب عجائب البلدان آنکه آن بلده از بناهای
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در حبیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس اغایی
باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رفته
به نیت استکشاف احوال شب آنجا بسر برد البته سرانجام کار بخواب بیند و اصلا تخلف
نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه آبیست در شکاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد آنجا رود و باواز بلند بگوید که محتاج آبم آب انقلب و
فی الحال روان شود و چون زراعت او از آب مستغنی شود باز با آن موضع رود و بگوید که آنقدر
کفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و نرود بعد از سه روز هلاک شود
اردبیل بلده ایست با لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اثمار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن از آن اثر
نکند هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوان بار کرده به شهر میبرند
مادام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برند بارش تسکین یابد

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجاست **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده حلویث روایت کرده اند اما نزد محدثین بصحت نرسیده و باغات و بساطین در آن بلده بسیار اند و مردم انجا بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علیحده دارند و چون چارپایان آنها را درد شکم پیدا شود انجا برند و بچپ و راست بگردانند و آن دابه سرگین کند و ازان الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما یافته چنانکه در تدوین که مشتملست بر احوال قزوین مذکور است که شبی از مناری که در ان حوالی بود آوازی آمد که رحلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند بنی ما از قبیله ایشان در گذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی خربوزه پاره کرد نوری ازان بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور ازان خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در قزوین زنی دختر زائید که نیمه زیرین او بر شکل دختر بود و نیمه اعلی از ناف بالا دو پیکر و چهار دست و دو سر و همه متحرک بود قریب پنجشش ماه آن طفل زنده بود **عبد الله آباد** موضعی است بنزدیک قزوین و در انجا چشمه آب گرمی است که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون ازان آب غسل کنند شفا یابند **رَیّ** ولایتی بانام است در مسالک و ممالک مردم که از خراسان و عراق و غیره

از دار السلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و اقشد
و اصمعی آورده که الری عروس الدنیا در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی برین اندکه
ری رازی بن اصفهان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی
هوشنگ نیز نقل میکنند و اما حمد الله مستوفی آورده که شهر ری شهر شیث پیغمبر
علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مهدی بالله عباسی عمارات شهر ری با نیمول بوده مدرسه
و خانقاه ششهزار و چهارصد و حمام یکهزار و سیصد و شصت و مساجد چهل و ششهزار و چهارصد
و آسیا یکهزار و دوصد کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و کاریزهای جاری هزده هزار
و نود و یک و دخانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر
کوچه چهل هزار خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها هشتاد لک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشستند لا یعلم الغیب الا هو مگر از عقل بعید است و در معجم البلدان و کتاب هفت
پیکر آمده که ری در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر بقتل عام و زلزله ویران
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور دوانقی عباسی عمارت بر
اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمده
کرت دیگر بقتل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد
العباد آورده که دران فتنه در شهر ری هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت
رسیده اند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت ری در ابتدا نه بلوک بوده عارفشاکو

ابهام ۳ سیور فرح ۴ خوار زند ۵ اصفهان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مساوخ ۹ ایلاغ در نزهت القلوب آورده که رود بار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت رستم دار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین ری ازین ۱۱ اعتبار کرده اند و باقی را علیحده ساخته و آنقدر در ارتفاعات او افزونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال پای تخت سلاطین صفویه بود ازان ولایت بحصول می پیوست و ایضا غله و سامان علاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستم دار و ساوه و قم نیز ازان شهر بخشی دارند و میوه نیز در آن دیار بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب المثل است و همچنین انار ملیسی که رگی از ترشی با اوست و انجیر و زرد آلو و امرود که از نظر نامند و شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری دایما بتحت است که عبد الله ابن زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم الله وجهه بوده بطمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته دین را بدنیا داد و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز بتحریر میرسد و آنکه در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان دولت اطباست مردم از سموم خوری خود را نمیتوانند گرفت در ری تب لرزه مبتلا می شوند و لیکن این تب لرزه در شبانروزی از دو سه ساعت زیاده نیست و بعد ازان برخاسته هرچه خواهند میخورند بهر جا که اراده دارند سیر میروند چه مشهور است که جمعی از دوستان باهمدیگر برای سیر رفته اند یکی را تب لرزه آمده و از همگنان التماس کرد شما ساعتی توقف نمایید تا من [illegible] بلرزم و بیایم همین احوال در راجور که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و هر قدر مسافر

درری نزول کنند البته چند روز بیماری کشد الا ماشاء الله فمر دنیا چون ری غریب دشمن
ای وای من غریبی من :: در نزهت القلوب طبیب آورده که اصفهانی و رازی در باب خود
شهر با هم مناظره افتاد هر یکی تعریف شهر خویش شروع میکردند اصفهانی گفت خاک اصفهان
مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک ری مرده را چهل سال بر بردگان در داد دست
دارد و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسلیه حسد و رزند
و اصل شهری در حادثه چنگیز خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه
از وی محو گشت امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگری دژ آئین است که ذکر آن کرده
خواهد شد انشاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی سمت شهریت پذیرفت
و بعد از وفات نادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجر و فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
دار الملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصر الدین نام در انجا دار الملک دارد و طهران بحسب
انهار و اشجار و باغات مستثنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویه اش کوهستانی است
موسوم بشمران که قطعه با نضارت و خضرت است و در ایام سابق این کوهستان از شمع
ایران میگفته اند و در مضافات اش اقسام میوه نیک میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب
و پتعباس میشود و همچنین درد و فرسنگی آن کوهستانیست مشهور بکند و ساقان که آن نیز
از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان جای لاثانی است و از فواکه شهر
امرود و شفتالو نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در دهان داشته
باشند و در شهر ری روضه سید شهید امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی رضی الله عنهم قبله حاجات خلایق است و مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر

تشرف زیارت مشرف شنند مرادات ومقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم بالری کمن
زار جدی ابا عبدالله رضی الله تعالی عنهم وعن کل اهل البیت در اختتام روضة الشهدا
وکتب ما اهل تشیع وبعضی اهل تسنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسه واسطه بشاهزاده ممتحن
سبط اکبر امام حسن میرسد وحسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دوانقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر وداعی اول نیز گویند ودر
طبرستان سلطنت کرده دبری آمده وفات یافته رضی الله عنهم واز شهر ری بسیاری
اولیا وعلما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ ویوسف بن الحسین وشیخ نجم الدین
معروف بدایه وشیخ ابوبکر بجلی وشیخ ابو القاسم وابو عبدالله بن [illegible] وشیخ [illegible] محمد
خمرانه وشیخ ذرعه رحمهم الله واز علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم حنظلی وابو ذرعه قریشی
وابو مسعود ابن احمد القرات وامام فخر الدین رازی وبن ذکریا محمد ابن احمد دوالانی
از انجا است وابن عباد وزیر آل بویه هم از انملک است واز شعرا ابو زید محمد الغضایری
وبندار وعماد شهریاری وجلال الدین حواری وابو المفاخر بدر الدین قوامی ومسعود
وابو المعالی وشاه صفی الدین وغیره اند ولاب قریه ایست از اعمال ری وفیه میوه وغله
موفور وایضا دولاب شهریست در یمن که آنرا سوق الفرج خوانند وتبر دیهی است
در نواحی طایف که عبدالله ابن عمر ابن عثمان شاعر منسوب بدان موضع ودیگر قریه ایست
میان مکه ومدینه همچنین دیهی است در ولایت اهواز در بغداد نیز محلی بوده شهریار
بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور بوده از ان بسبب مرغزار لسبان

و باغات رحجان بر باقی ولایات دارد ذکر **ورامین** در زمان سابق حاکم نشین بوده قلعهٔ
غایت حصانت دارند گویند از بناهای شاپور نقاشش است الحال بعد از طهران در ری
محلی از آن شگرف‌ترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحجان دارد و
مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از آن موضع خاوه است که حاصلش قریب به هزار
تومانست و اکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و ایضاً حسن آباد که حاصل آن
از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش پانصد تومانست
تا ششصد تومان **مازندران** ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود و لیکن
اکثر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل و لای خالی می باشند و مردم
مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند و قدرت بر ازالت بکارت نسوان ندارند و در زمان
سابقه مردم مازندران و رستم وار موی سر میگذاشتند و دستار بر سر نمی‌بستند
از شعرای آنجا سعیدای اشرف است **جیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سپهرآسا
و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که سد راه مسافر
شمال و صبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است بدریا
در کوه و دشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آن دیار در لیل و نهار زیاد
زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هریک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است
و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب
می یابد و خوردن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار رساند

رساند گویند در جیلان چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر درین
آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا
منکشف گردد و زکریا بن محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایات را
شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه بدان ولایت افتادم و بکرات این معنی را مشاهده میکردم
دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو پسر عقب
مانده اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت غوث
الاعظم است فرزند دوم زید است و ابن زید بن حسن را از یک پسر عقب مانده که او را حسن
بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بوده که امامزاده عبد العظیم که ذکرش گذشت
از انجمله بود بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبد الله
محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان جمعی
بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند نقبای شیراز و اصفهان همه از
اولاد داود اند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
عراق بسیار اند و نقیب بن طاوس از نسل اوست و فرزندان جعفر نقبای بصره اند و عبد الله
محض را شش پسر بود از همه اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب
الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت از اوست و در مدینه منوره در احجار [illegible]
شهید شده و این قصه در تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که در خلافت در دیلم کرد و
بمجلس هارون الرشید افتاد و قصه مباهله او با ابن زبیری در تاریخ عباسی نگارش یافته با
تفصیل مذکور است و نسل او در حوالی مغرب [illegible] است و ادریس که در زمان هارون

رشید و در مغرب خارجه بوده دو فرزندان او ملوک مغرب بجا بلقا و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم در دیار بربر خلافت کرد و نسل او در آنجا است و امراء و شرفای حجاز از
نسل سید موسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متوهم بودند سید عبد الله که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در انجا گذرانید و بعد از وفات او
اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ سید صالح بن موسی افتاد
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین
سید عبد القادر که بتاریخ غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه ۴۷۰ چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرمودند و در سن هژده سالگی ببغداد تشریف بردند و در انجا سکونت
ورزیدند رضی الله تعالی عنه و عن آبایه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر بتقریب
ذکر جیلان در باب سکونت سادات در آنجا بار نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان تعلم بصوب دیگر گردانیده آمد آذر
بایجان ملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره دار الملک آن ولایت
تبریز است بعقیده صاحب نزهت القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان
که تبریز را زبیده خاتون منکوحه هارون رشید در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاد و در سنه ۲۴۴ دوصد و چهل و چهار بزلزله خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال نخست آورد در ایام دولت قایم عباسی ابوطاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب
جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۴ چهارصد و سی و چهار مابین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و این شهر خراب
میگردد بنابران داروغه بخروج مردم از دیوار بست تبریز حکم داد و اکثر مردم در آنشب بسر خاک
رفته بجانب شهر نظاره میکردند که یکبار مقارن وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزلوا
زلزالا شدیدا هویدا گشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
بودم مردم جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند و
دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته هم ابوطاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع
وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گفت من متعهد خرابی زلزله هستم اما سیل را متضمن
نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته
عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله
انهدام مبانی آن خطه راه یافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت
خوبی میشود اما هوایش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت
بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد بنابراین تبریزیان
در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردابه ها که در زیر زمین ساخته اند ترتیب
مینمایند و در وقت دم سردی دی و هنگام استیلای برودت وی در آنجای نشسته بفراغت
اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دمه بیتیغ و دم ؛ پای رفتار را کند چو قلم
اهل تبریز همه یکی چون مور ؛ مانده در زیر خاک زنده بگور ؛ چون اکثر مردم تبریز افیون
میخورند و در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشنود و بعد از پیشین که کیف

رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان ملایم و نرم جواب گویند و تیز زبان سهل
صاحب نخوت و تکبری باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آن ها راه یابد والله
اعلم بر خاطر عاطر گلدسته بندان مخفی نماند که چون ورقی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد بر
بیاض رسید اکنون لازم است که خامه مشکین خامه بتحریر قدری از کیفیت اقلیم پنجم بپردازد

نظم بحمد الله درین فیروزه طارم : نمودم سیر گلزار چهارم : مدد گر از نسیم بخت
بینم : گل از بستان پنجم نیز چینم : زگلهای خیال تازه و تر : دماغ عالمی سازم معطر :

الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم پنجم از جانب شرق امتداد یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
و از آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری
و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوب
سکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته و ببحر اوقیانوس منتهی شود و در این اقلیم یکصد و
شصت و شش شهر است و بقولی دو صد و یازده شهر اما از انجمله بچند شهر که عظیم مشهور
اند اکتفا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا از خراسان کرده شد در این اقلیم افتتاح بذکر یونان
که منبع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از ان بذکر
دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پرداخته شود **یونان**
بدانکه بلاد یونان در ربع مغربی شمالی واقعست و حدود
ایشان از جانب جنوب بحر رومی و ثغور شامی جزیره ایست از جهت
شمال بلاد لادن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آناسیه و از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر نیطش شمال که در وسط
بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف
به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب ایشان در باب اصل و نسب یونانیان اختلاف بسیار است
جماعتی بر اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی بر اعتقاد آنکه
یونان پسر ارس بن ثادان بن یافث است و اکثر برآنند که یونان برادر قحطانست از
فرزندان عابر بن شالخ و توالد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
هر دو برادر نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افرنجی و رومی که متعارف آن ولایت بود یاد گرفتند
و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که در آن زمان بمدینة الحکما اشتهار
داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب امتیاز تمام بود متوطن گشتند و در
وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از اسکندر
ذو القرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آن جزیره را اندلس بن یافث بن نوح
علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت
آن جزیره نمیکرد بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا
تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
و شمال ما بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب اخس اعضای آن مرغ بوده
هیچکس ما بین بگذر آن دیار میل نمیکرد تا آنکه این جماعه یونانیان که همه آنها مصروف

بتحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بناچار از جنگ و جدل که لازمهٔ طبیعت سبعیت است بالیبیا
منتظر بودند از میانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود راضی
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آباد ساختند که موجب شگفت بالا
جمیع اهل مصر گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیرهٔ اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اشجار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهر آن طاهری که معموره ارض را بآن تشبیه
کرده بودند طاوس بوده که معظم جمالش او در روم است القصه یونانیان در انجزیره
عمارات عظیمه و هیاکل جسیمه بنا نهادند دار الملک ایشان را طیطله گفتندی که در
وسط آنجزیره واقعست و این شهر بالا کوهی است بلند و هوای لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست مستطیل هرگاه محتاج بباران باشند آن سنگ را قایم سازند باران آید
چون کفایت شد آن سنگ را بینداز ند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت آن دیار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب رو بآنجا نهادند یونانیان از
اختلاط مردم ترسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع
آنها عاجز باشیم اکثر ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنائی و اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا الی یومنا اندلسیان و بربریان عداوت عظیم باشند نتیجه ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را داعیه
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نموده مدتها

مناسب طلسمی ساختند و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینهٔ طلیطله که دار الملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در اینخانه مقفل خواهد بود هیچکس را ارادهٔ گرفتن این دیار نخواهد شد بنابراین ملوک یونان در حفظ آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طلیطله بودی بر در آن قفل دیگر زدی تا آنکه بیست و شش نفر بحکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه استوار زد و بیست و هفتم آنها ملک ذریق بود که در زمان تسلط بنی امیه حکومت آنجا باو متعلق بود چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابند ذریق را استفسار آنخانهٔ مقفل بخاطر رسید حکما و وزرا مانع آمده گفتند ایها الملک تو نیز قفلی جدید بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه رو نهد که تلافی ممکن نباشد اگر مدعا مالک تخمینی کند که در آنخانه نهر و مال و جواهر باشد ما در میان خود برابر آن توجیه نموده بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها از این باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای الانسان حریص علی ما منع ملک ذریق بتشیر حدو زید و چون او پادشاه جبار و قهار بود هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ مکلل از طلا بجواهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مکلل در گوشهٔ آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عرب دیدند که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشهٔ آن تابوت برآمد مضمون آنکه هر گاه در این خانه و این قفل کشایند جماعتی بصورت این سواران بجزیرهٔ اندلس آمده از یونانیان بستانند

وبعد از آن یونانیان را درین جزیره جای نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد اسپانی
گشت تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبد الملک طارق مولی عبد الرحمن بن موسی بن نصیر که
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود بجزیره اندلس رفته ذریق را بقتل رسانید و بر آن دیار مستولی گشت
بنابراین فاضل شهرزوری در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدما یونانی اند
وبعضی همه را رومی اعتقاد کرده اند اما احمد بن نصر الله در خلاصة الحیوة که در ذکر حکما است
به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان مردم
را التباس شده صاحب عیون الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب الوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهری بود که اعراب غرس گفتندی
و اهل شهر بعضی آنرا غیر نیز خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان
آخر بکثرت استعمال در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده لفظ
یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که آن را اغریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان روم
که او را لطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حد و بلاد یونان آنست که سابقا قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب بشاطی
دریائی است که پیچیده از مغرب تا بشام کشیده که اهل آن دریای دیگر روم گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور بیا وقیانوس است نیز در جانب
شمال ایشان واقعست و حد شرقی ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی ایشان اقصای
بلاد اندلس است تا بحر محیط او قیانوس دار الملک ایشان رومیه عظمی بود که بانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه[۹۵۴] و چار سال پادشاه روم بود تا انکه اغسطس قیصر که
اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را با بلاد روم منضم ساخته
حاکم گردید مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس وقتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت بابل را
با فارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب را که در تصرف
رومیان است باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد ازان مدینه رومیه عظمی دار السلطنه
بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که
باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل ازان صلیبیه
بودند چون قسطنطینوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیانرا بدین خود آورده و پنجاه[۵۶] و شش
سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز
از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد بیادش آید اندلس
مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او ملکی از مضافات ملک اسپانیول
دار السلطنت است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیول را
اندلس نام گذاشته اند سببش انکه چون در سنه هشتاد[۸۶] و شش هجری در عهد تسلط عبد الملک
بن مروان الملک مسخر اهل اسلام شد اول ملکی که بدست آمد ملک اندلس بود و بمرور
دهور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ناطق اند
و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که ماخذ لفظ اندلس اندلوس است و ان بزبان اسپانیول
نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و در سنه[۴۰۹] چهارصد و نه مسیحی
قبل از شروع سنه[۲۱۳] قدس هجری بدو صد و سیزده آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند لیکن

چون مورخین عرب ازین معنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس را در نیافتند در وقایع
خود مینویسند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل ارض اپیو
بطریق میراث یافته در انجزو بوم طرح سکونت انداخت و آنرا باسم خود موسوم ساخت در کتاب
تقویم البلدان موافق این رقم پذیرفته در اندلس کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار آب از انچشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در انروز آن درخت بار دهد بهمان مقدار
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آنچشمه را مردم جهت تداوی
در ظروف نگاه دارند شستره شهریست در اندلس بر ساحل بحر دران بلده سیبها
حاصل شود که دور سه آنها سه شبر باشد و شستره را در پانصد و چهل هجری فرنگیان متصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و شصت
و هشت بنا نهاده درون آنشهر شبیه بنا نباشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آنشهر غاریست
که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیز را که در ان غار اندازند بسوزد قسطون
شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگرچه جمعی کثیر از ان آب بردارند اصلاً کم نشود و هم در ان غار میتی است که هیچ
تغیر در وی پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس اقرب بحر ظلمات که دیوان
با حضرت سلیمان شهرستانی بطریق طلسم از مس ترتیب داده و در آنشهر چهل فرسنگ
وارتفاع آن قلعه پانصد ذرع بعضی را اعتقاد آنست که آنشهر را ذوالقرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسران برانند که مراد از و آیه و اسلنا له عین القطر چشمه ایست که از انچشمه روی
بیرون می آید و انحصار را با تمام انرا ساخته اند و عبد الملک بن مروان استفسار انحصا

خواسته بموسی بن نصیر که از طرف او حاکم مغرب بود حکم فرستاد که بآن موضع رود و آنچه از غرایب
آنجا بروی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصیر با چندین پیر صاحب تجربه با مدت چهل روز در قطع
آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید زمینی دید در غایت نزهت و
نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه که از آن
قصر دریافت ننمود یکی از امرای خود را با هزار سوار بحوالی آن فرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی مستفسر حقیقت توان کرد و آن جماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند که کسی را
نشان نیفتاد آخر الامر رایها بر آن قرار گرفت که نقب زنند تا بخانه درآیند چون آن حفره را
باب رسانیدند دیدند که آن بنا را از مس و ارزیر ریخته تا بالا رسانیده اند معلوم نیست که
کجا است از آن نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی یکی از آن بنا دیواری که محاذ
آن باشد بر آورند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر امکان
نقل آلات نبود و ضمه ده گز دیگر می بایست که مساوی آن شود پس معماران بر بالای
آن انگوشکی بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساختند و سی گز نردبانی بر آن تعبیه کردند
پس موسی منادی داد که هر که بدانجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا
جایزه بگیرد عقل برگشته را طمع بر آن داشت که بالا رود چون بسر نردبان رسید قهقهه زد
بخندید و خود را در آنجا انداخت بیکبار از اندرون آن حصار جوش و خروش و غوغای
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی آن حصار
رفتند هر چند او را آواز دادند اصلا جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد و خون گرفته
دیگر را داعیه آن سفر شد او نیز پیشتر آن شخص اول خود را بمعلمان لحظه انداخت بان

بآوازهای مهیب جا بجاه بآن لشکر رسید و آن دلوله تا سه روز کشید دیگر هر چند موسی ترغیب نمود و مبالغه بسیار کرد کسی را جرأت نمیشد آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت شخص دیگر قدم تهور در آن وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بندند که اگر خواهد که خود را در آنجا اندازد موکلان ریسمان را بکشند و هو را نگذارند القصه آن شخص بر آنجا بر آمد بسبب آنکه خود را در آنجا اندازد موکلان ریسمان را بقوت تمام کشیدند قامت آن شخص دو پاره گشت و بموجب نصف لی و نصف لک نامش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از استعلام آن نومید شده و باز گشت در حین مراجعت لوح های بسیار که هر یک بارتفاع بیست ارش تخمینا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آنجا نصب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا و سلاطین رقم کرده و از آنجمله لوحی بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذرید که بیم هلاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را عجب آمد دو سوار که سپاهان جلد رهوار داشتند بدانطرف فرستاد چون از آنجا دو دو گذشتند قدری راه رفتند ناگاه جانوران بر هیأت مردان از میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران را با اسپان ایشان پاره پاره کردند و آنرا وادی النمل خوانند جزایر ثلاثه از جزایر یونان که عبارت از جزیره رودس و فتوس و فوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر الله صاحب خلاصة الحیوة از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین از اقلیم پنجم او لا د و الد الحکما اسقلینوس حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت او همیشه در جزایر ثلاثه بودند و چون اسقلینوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان جهت شفای امراض مهلک که اطبا از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

وهر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند دوازده هزار شاگرد داشت واکثر ملوک یونان
از نسل او بودند واکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون وارسطو از اولاد او بوده اند و بقراط
در بطن شانزدهم از اولاد اوست تبینه نافعه بر ارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور
نماناد که چون پاره از احوال جزایر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکمای نیز زبان خامه گذشت
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود دور از حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و اسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی
بتمهید شریعتی که مستلزم انتظام بنی نوع باشد و اینمعرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر
خوانند و اگر بتلمذ و استفاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه و قیام نمودن
بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکمالی که مقصد او ست
واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی عملی عبارت است از ممارست حرکات و مزاولت صناعات جهته بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که وجود آن بقدرت اختیار ماست و غایت ثمره اینحکمت اکتساب خیر و اجتناب از شر است
و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق بر وجهی
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکنند از اموریکه

وجودا ولقدرت اختیار ما نیست وغایت این نمره تحصیل اعتقادات حقه است فقط باید
دانست که انقسام حکمت اولی باین دو قسم بنابرآن است که نفس انسانی میانه سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را باینجهة که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
واصناف معقولات عقل نظری خوانند و ازانجهة که متوجه باشد بتصرف موضوعات
وتمیز میان مصالح ومفاسد و استنباط صناعات جهة انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت رانیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم فرهنگ و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزلست که آنرا علم کدخدائی
نیز خوانند سیم سیاست بدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
نیز بردو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط ومنوط بوده بنبوت وشریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند ودیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست مدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی الهی است که آن را علم اعلی وما بعد الطبیعة و علم کلی وفلسفه اولی نیز گویند
و آن علم است که بحث کرده میشود دران از اموری که در هردو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر آن امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هردو وجود مقارن ماده شوند آنرا
کلی وما بعد الطبیعة وماقبل الطبیعة وفلسفه اولی گویند مثل علم وحدت وکثرت وما یشبه
آن واگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باریتعالی وصفات کمالیه آن آنرا علم
وعلم اعلی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علمیست که دران بحث کرده میشود از اموری که

در وجود خارجی محتاج باده معینه اند اما در تعقل احتیاج باده معینه ندارند مانند خطها و سطحها
و دایره ها و این علم را ریاضی بانجهة گویند که ابتدا تحصیل آن ریاضت بیشتر حاصل
میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال
اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند باده مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و هر یکی
ازین اقسام ثلثه منقسم میشود بفروع و اصول اما **اصول علم طبیعی** هشت است قسم
اول سماع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شاملند جمیع
طبایع را مثل ماده و صورت و حرکت طبعی و امثال آن و قسم دوم را باب السماء والعالم
خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر
اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب الکون والفساد گویند درین قسم بحث کرده میشود
از احوال بسایط اجسام جهة کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن و قسم چهارم را آثار علوی
گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان با یکدیگر و آنچه
آنها را عارض میشود در حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان
و تحقیق احوال مرکبات غیر تامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس قزح
و هاله و امثال آن باید دانست که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست
که حفظ صورت نوعیه خود کنند در زمان ممتد به مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام
آنکه در زمان ممتد به حفظ صورت نوعیه خود نمیکنند مانند کائنات جو شیر و عسل و امثال
آن نیز داخل مرکب غیر تام است فلا محال انحصار المرکبات التامة فی الموالید الثلاثة قسم پنجم
از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات تامه

و کیفیت توالد آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود در آن از احوال اجسام
نامیه من حیث النمو قسم هفتم باب حیوانست که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من
حیث الحرکة و الحس قسم هشتم را باب النفس الحس و المحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای دراکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است
اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و غایت ثمره آن
حفظ صحت حاصله و رد مادهٔ زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از اشکال
و اوضاع و حرکات کواکب بر حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیوم علم فراست و
مقصود ازان استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر رویا و غرض ازین فن استدلال
بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهدهٔ آن صور برزخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه امتزاج
قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنجات است و ثمره آن نیز ظهور افعال غریبه
بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره
باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند از ترکیب [illegible] آنها با
یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
باحث است از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و استخراج نموده میشود
بقواعد این علم مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده
از احوال خطوط و سطوح و اشکال مجسمات کلیه [illegible] بر اصول این
دو علم تمام است کتاب اقلیدس [illegible] سیوم هیئت [illegible] احوال

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهة حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهة وضع و تمامه آنچه که بحث کرده
میشود از روی دوری چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهة اتفاق و اختلاف
و تالیف لحن ها از آن و هر یکی از این اقسام اربعه اصول ریاضی فروع چند هست مثلا علم جبر و
مقابله و علم جمع و تفریق اهل هند از فروع علم عدد است و علم حساب و شناوری و علم جر
ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل میاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است
و استخراج تقاویم و استنباط زیجها از رصدها و امثال آن از جمله فروع علم هیئت است و علم ساختن
آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جمله فروعات
علم موسیقی است اما **اصول علم الهی** پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت
و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول و اشباه و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از
علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که
که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات
کمال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مبدعات
الهی اند و اقرب موجودات اند باو و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن
کیفیت تسخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام سفلی آنجواهر روحانیه و کیفیت ارتباط سفلیات با
علویات و کثرت با وحدت از فروع علم الهی است دانستن کیفیت وحی و نبوت و شناختن
حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معرفت معاد از جمله فروعات علم الهی است چنانچه
تفصیل هر یکی در کتب مبسوطه حکمت مبین و مبرهن است اما **اقسام علوم منطق**
که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه داخل علوم حکمی است

ونه آلت چراکه غرض از منطق تحصیل مجهولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی و نظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس آن موصل خواهد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمسه خوانند و قسم اول را فاطیقوریس یعنی باب معرف و قول شارح و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یاریمیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس موصل تصدیقی و آن نیز یا باعتبار صورت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا انولوطیقا یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمسه که عبارت از برهان و جدل و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار مباحث الفاظ با بواب تسعه مکور ابواب علم منطق را نه اعتبار نموده اند یابه جزیره ایست در بحر شام و با نجزیره شهرها و قریه هاي بسیار اند و آنجا مار و گزدم و سباع نمیباشند اگر در آیند چون هواے آنجا بمشام آنها رسد فی الحال بمیرند شغفه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی و یوشع بن نون ماهی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده شده در دریا در آمد و الحال آن ماهی باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و طول آنها از یکدیگر بیشتر است صقلیه جزیره ایست در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و ارزیز و آهن و در شب سیمانی و ز اهو نوشادر و سیماب در انجا است و در انجزیره حیوانات گزنده و درنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در انجا کوهیست که جبل النار گویند مشبها در آنکه آتش بسیار مشاهده میشود و روز دخان مرئی میگردد و باوصف این قله آنکوه از برف گاهی خالی نباشد شهر تنان در جزیره بحر مغرب شهریست بغایت

بلکه اینجا همه زنان باشند بغایت دلاور و جنگی اگر کسی در اینجا رسد آن زنان شبانه پنهانی با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر را نگهدارند مجلماسه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند بستان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقعست چنین گویند که اهل شهر سگان را فربه کرده تناول فرمایند تونس شهریست بر ساحل دریای مغرب و سور وی [illegible] است و از آنجا اندلس [illegible] سنگ است در دست اولاد [illegible] است [illegible] خوانند قلعه الحجاره قلعه ایست در حد مغرب [illegible] ساخته اسکندر رومی [illegible] بآنجا رسیده چنانکه نزدیک [illegible] قلعه دور تر میرفت و آواز سگان مسموع [illegible] بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای سگان [illegible] چه مقصود است گفت آنکه بخدای تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنیم آن سوار [illegible] خود بیان کرد وی کس [illegible] فرستاد بدین حنیفی ایمان آورد و سکندر باز گردید [illegible] موسی بن نصیر شنید که شهریست که در میان آب میرود و غرق نمیگردد رفت تا آنجا به پنجه چون بدریای اعظم رسید [illegible] دید و بر در شهر الواح [illegible] صنمی [illegible] در دست وی کمانی و تیری بهر که نزدیک رسید وی را به تیر زدی و هلاک کردی و بر در شهر نوشته که هر که قصد کند هلاک گردد فاس مغرب شهری بزرگ [illegible] دروازه دارد در جانب غربی آن [illegible] جامع آنجا [illegible] مناره [illegible] است و بعضی [illegible]

گرم و در هر سرای جوئی است و بوستانی در شرق و غرب نظیر آن شهر نیست ارمنیه ناحیتی است
در میان آذربایجان و روم بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در ارمنیه آتشکده ایست
سطح آن از سنگ و خاک و دانه زرس در آن آتشکده خادمان باشند هرگاه که کسالتی شود
آنجماعه در آتشخانه آتش افروزند و سطح آنرا آب ناپاک ترنمایند چنانچه آب از میزاب در
حوضی بزرگ که در تحت آن است بریزد پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده از
آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل
بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر
رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد **کماخ** حصاریست در حدود روم بر روی
سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استوار آن در اکناف و اطراف
صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع شهر وز متعاقب
جانوران خورد بچه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده
در ظروف و اوانی ذخیره کرده و از آن طیور هر چند بیان شهر روز گرفته نشود چنانچه
بزرگ شده پرواز نماید **روم ایلی** ولایتی است وسیع انجه گز نیز حدود ایست
و در آن قلعه رفیع و حصنی بدیع که مسمی بقلعه تون است که استمال از غایت حصانت حصار
بتسنگری با تمام و عی اشتهار دارد **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم در دامن
کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن یک چراغ گرم میشد بر فوق موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا علاز شهدای صحابه و تابعین اند که مراجعت شمشیرها و نیزها دارند و پنج نفر از انجمله پنج دست بر دیوار زده قایم استاده اند و باقی خفته جراحتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا تغیر نشده است

شروان در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چند شهر بآن ملحق شده نام ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت باب الابواب ولایت شروانست و باب الابواب را که نوشیروان بنا کرده باعث انکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاده دختر وی را بزنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از لشکر با داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بدین بهانه خصومت راست سازند هر آینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین و متین در سر حد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را بسنگ خام در غایت استحکام عمارت کرده و دروازه آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بران گماشت تا به محافظت قایم باشند و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از ابنیه نوشیروانست واقع باب الابواب و از اقلیم ششم است و باقی توابع او را داخل اقلیم پنجم گرفته اند چون امصار از انچه از شهر شهرت دارد باکو و شماخی و ارس و غیره اند آینه کشروان از اقلیم پنجم نوشته میشود

جهت اختصار باین چند شهر که عظیم اند و مشهور اختصار مینماید باکو از شهرهای مشهور شروانست
و بر کنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ یکمثقال خاک بهم نرسد و گیاه
و درخت و آب از زمین نروید و چون آن زمین را به برنج یا بچگل سنگ ده گز حفر کنند بخار رسد و در بعضی
ازان خاصیتی است که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیاانست که
قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمه عظیم است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اکثر از آن
پخته شده باشد ارش از ابنیه نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعه گلستان
که بر شرفات باره اش اندیشه را قوت پرواز نیست از توابع آنجاست **شماخی** با وجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در آنجا بیع
و شرا میشود و از میوه انار و سیب و بهدانه در آنجا خوب میشود **قبله** از ابنیه قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک دارد و از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و [illegible]
دارد و در غایت حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گدازنده و سوزنده است چون
قدمی چند جریان می پذیرد و در مسافت سنگی فرو میرود و بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعرا حسان العجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح الدین
فلکی و عز الدین و غیره **حکایت** در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب
الابواب تلی است و قریه متوطنان آن قریه بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشم می باشند
و بغیر از دهقانیت صنعتی ندارند و هیچ از یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
دینی و ملتی نمی باشند و هر خانه از آن قریه و خانه بزرگ باشد و نه نیز زمین ملک

سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جماعهٔ از آنها جهة ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسردابه که مخصوص
برجال باشد برد بکارد تیز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت توانگر باشد در خریطهٔ دیبا و یا فقیر بود در خریطهٔ
چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بر تلی
برند که خارج آن قریه است و آنجا بیندازند و کلاغی چند که بر آن پشته آشیانه دارند بیایند
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن پشته بنشیند و برین قیاس عورت
آن جماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سردابه زنان علیحده است ولیکن
مطرح گوشت ایشان همان پشته است که گوشت مردان بر آن اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهة
استکشاف احوال سد ذوالقرنین فرستاده بود بشکار رفت و ماهی بزرگی صید کردند
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحب جمال یافتند بی پیراهن با شلواری هم از پوست آدمی
تا زانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد بعد از ساعتی
بمرد و حمدوی گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الحکایات
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۵۲ سیصد و پنجاه و دو دو
شخص که پشت آنها با هم چسپیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده در سن بیست و پنج سال ۲۵
بودند از ارمن نزد ناصرالدوله دیلمی آوردند و در اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضارا یکی مریض شده بمرد بعد از چند روز تعفن کرد دیگری در
قید حیات بود و از عذاب وحالی سکیته تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت
فامّا بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و
عرضش دو صد فرسنگ و این دریا از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه
امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مدّ و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره
دارد که از ان جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود آران ولایت مختصری است
در برابر موغان واقع شده و از کریوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت
موغانست هوای این ناحیه بگرمی مایل است و در آران گیاهی است بر شکل ادمی
که گیسو دارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حدود آن ملک تا ولایت ارمن و
شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شیروان و نخجوان
را نیز داخل آران شمرده و در آران چند شهر است مثل تفلیس و بیلقان و شابران و گنجه و
بردع اتابک قزل ارسلان دار الملکش بردع بوده بردع از بناهای قدیم است و سکندر رومی بعد
خرابی آن از دست روس آن را تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نوشابه
در زمان سکندر در ان بوده هوای انجا بغایت نیک بوده چنانکه در سکندر نامه تعریف آب
و هوای آن بسیار است اما اینوقت از ان گل غیر خاری و از ان مُل جز خماری نمانده
فرد آن شیشه مُل فتاد و شد خورده باد آمد و آن گل از میان برد و بشکست ...

العباس احمد بن هارون اندلشهرست **تفلیس** نیز از شهرهای معروف اران است و بانی آن
نوشیروان بوده و در انسپر چشمه‌های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمه‌ها را
خاصیتی است که اگر ده بیضه دران گذارند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس
حمامی بر بالای چشمهٔ گرم ساخته اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و
آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و دران بلد اهل اسلام و نصاری ساکن اند چنانکه
ازینجانب آواز اذان بسمع میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری است **گنجه**
شهریست نزه و خطه ایست دلگشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و بالحق
قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهربند گنجه گذرانیده در آن زمین مدفون
شده و از شعرای آنجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور بنشابور است اما اصح آنست که از گنجه است
و دیگری ابو العلا که استاد و خسر خاقانی بوده و هر دو باهم مناظرات و مشاجرات دیگر
هن خطب است **بیلقان** از ابنیهٔ قباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشته
در زمانی که هلاکو خان بران دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند بشهادت
رسانید عمرها آبادان نگشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره کرده
اما یکسر مو صورت فتح چهره ننمود چه جهت منجنیق سنگ یافت نمی‌شد نزدیک بود که خایب و
خاسر ترک محاصره نمایند دراین باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی بود مشوره
نمود نصیر گفت تا درختها را بصورت سنگ تراشیده درون آنها ارزیز ریز ساخته
بدرون قلعه بمنجنیق و عراده افکندند و باین حیله آن شهر را بگرفت و بر هیچ آفریده ابقای
حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آن شهر بکزلک بیداد و فساد حک ساختند و در

یعنی قلمتراش ۱۲

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بیلقان گردید و نهر برلاس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات گفتند هر آئینه بجهر جوی آب اشارت فرمود تا حال جاریست و آبادانی بیلقان از آن بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد و مجیر الدین بیلقانی شاعر غرا از آنملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده آنهانرا درین وقت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیه بنی اسرائیل از آبادانی دور افتاده آورده گذاشتند و آنجماعت در آنمرز و بوم نقد عافیت را غنیمت شمرده دل بر اقامت نهادند و غریبانه هر کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس به تفحص احوال ایشان فرستاد و آن شخص چون بدانمکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیزم بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ... میگذرانید چون بزبان آنجماعت خوار نام گوشت و رزم نام هیمه بوده هر آئینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه آنجماعه چهار صد نفر بودند و بعد از ان توالد و تناسل آنگروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد درگذشت و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و صف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهر مذکور در آمد تا صبح سی هزار سوار تو...

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بامدادان از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پای شخص ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را که خار شتر در آن باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم خربوزه در آن شگاف گذارد هر آئینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می پیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی در و کنند و صمغی از وی بر آید مانند عسل که از بسیار خوردن آن سمی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم یکی اورگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از آنست و دیگر اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحونست و در فضل آن احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینچه مقام است جواب داد که این شهریست نزدیک بجیحون که امت تو در آن مقام خواهند گرد و پرسیدم که جیحون کدام است گفت نهریست که هر که آن بر فراش میرد در روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کات و در غایت جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا بوده و هزار اسپ از آنجمله است **هزار اسپ** شهریست در غایت محکمی و آب آمویه آنرا احاطه کرده یک راه بیش ندارد و اتسز خوارزم شاه عمر هاء آن حصن حصین را مامن خود ساخته و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تا تار پنجاه محاصره نموده تا بر آن دست یافته در حبیب السیر آمده که لشکر مغل زیاده از دویست هزار بودند چون فتح نمودند

و هر نفری را بیست و چهار کس حصه رسیده بود که بقتل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
دران واقعه بفیض شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم هزار اسپی از غرایب
وقعاتست هر آینه ملاحظهٔ اطالت کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابو العباس مروزی
نقل است که من قصهٔ او شنیده بخوارزم رفتم و از اهل آن شهر پرسیدم گفتند که سی
سال است که چون فرشته آب و نان لب نبسته و هیچ طعام نخورده هرچه در وادی او
میگویند واقعی است لاجرم بزیارتش رفته زنی دیدم نیک خوی خوب روی فرشته
دیدار ملک کردار **فرد** روی خوبش یکدیگر زیبا ❊ هیچو نقشی کشیده بر دیبا ❊ بعد از
سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زن نجاری بودم و دو
فرزندان داشتم وقتی پادشاه ترک حصار هزار اسپ را محاصره کرد اهل آن میل کردند که
بیرون روند و با کفار محاربه نمایند والی شهر با ایشان گفت چندان صبر کنید که طاهر
عبدالله که والی خراسانست بمدد ما بیاید اما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون
انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب ایشان رفتند و چون ایشان
از دیوار شهر دور کشیدند برگشته یکساعت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان
شهید ساختند چون شب در آمد میکائیل مولای طاهر حسن از جرجانیه بیامد و گذر
او بر معرکه قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهدا را چنان گنج در گنج
خاک دفن کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جزع
بسیار کردم **نظم** رشتهٔ اشک چشم من بگسیخت ❊ خاک و خونم بیکدیگر آمیخت
اشک و آه سینه و چشم و لب چو گذشت ❊ دشت دریا گشت و دریا دشت ❊ سینه از

جگر کردم، سوختم قصه مختصر کردم، گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه و بود
و قوت هر روزه سرانجام مینمود چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خواهد
شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و برخواستم و نماز گزاردم و تضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب ربود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
دارد و من افتان و خیزان طی آن وادی مینمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصر
دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود مثل آنکه
کنده باشد مردم حلقه حلقه نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده از سر و فرق
ایشان علمهای نور میدرخشیده سفرها در پیش افکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت یا حمیده چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجماعت
طعام میخورد و بعد از آن روی با اهل مجلس کرده گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری ازین طعام دهیم آنجمع گفتند روا باشد پس مرا پارچه از آن نان که در دست
داشت بداد نانی دیدم در کمال سفیدی و نرمی لطیف تر از عسل شیرین تر و چربی از مسکه
چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی زیادت بخوردن نباشد و تشنه
و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم و از آن روز مرا با آب
و نان حاجت نشده و بوی طعام که می شنوم آزرده میشوم و از اولیای خوارزم حضرت

شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد خوارزم بوده است
وآن ناحیتی است و در انجا و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علما نصیر الدین
محمود بن مظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
و ابو بکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود یلواج وزیر چنگیز خان و
مسعود بیک پسرش و از شعرا علاء الدین اوزجندی و حسامی ترکوی ماوراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرقیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
و جنوبیش بلخ و بحسب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و وفور مواشی و مراعی
ترجیح بر بسیاری از ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود
و اگر شود چندان نپاید و مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند و معادن
بسیار دارد و ما بین جیحون و سیحون واقعست منبع جیحون باستقرار صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است و بعقیده دیگران جبال ختلانیان و جیحون در میان
مغرب و شمال واقع شده بعد از مضافات بسیار آب وخش بدو ضم گشته بولایت
قبادیان آید در انجا پنج آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و آنموضع را
نیز پنجاب می نامند و بعد از ان کنار بلخ و ترمذ گذشته ببحیره خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون بهمه تبع یخ بندد و منجمد شود که چند ماه الوش و احشام مع کله و
قیلها بر آن نشینند که اصلا ضرری لاحق نشود در عجایب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بر آن درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی چند

بر روی زمین بوده بعد ازان بقدرت الهی آن برگ ها مرغ شده طیران نماید سیحون
نیز رودی عظیم است و منبعش در ترکستان جانبی است که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از انکه
بسیاری از ولایت را قطع نماید به بحیرهٔ خوارزم منتهی شود و سیحون را بعضی صغاز
و بعضی آب شهرخته خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چون
دار الملک ماوراء النهر سمرقند است هر آینه ابتدا ازان مینماید سمرقند از بلاد معظم توران است
و در آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس ازان سکندر رومی سوری
محکم بر آن بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در اختتام روضة الصفا آمده که در زمان
سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و به مرور شهور و دهور منهدم
گشته چون جهان پهلوان گرشاسپ بدانجا رسیده گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن
قلعه را ساختند پس ازان گشتاسپ ابن لهراسپ بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته دیوی
در میان ولایت ماوراء النهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در وسعت
آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تبع یمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آن عمارت
اثری نگذاشت پس ازان شمرکند اشتهار یافت عرب معرب ساخته سمرقند گفت و بعضی
برین وجه توجیه کرده اند که چون ابو کرب شمر بن افریقیس بن ابرهه بجانب مشرق
نهضت نمود بتخریب بلاد سغد که در آن وقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در
برابر آن شهر دیگر احداث کرد که ترکان آن شهر را شمرکند گفتندی یعنی ده شمر چه بزبان ترک کند
نام ده است و بعد ازان در زمان ولید بن عبد الملک قتیبه بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از پنجاه غورک حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که هر سال مبلغ تمام لکهه درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسمرقند درآمده مسجدی
بساخت و هر بتی که یافت در آتش انداخت و امّا در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند
در زمان هدایت نشان حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین
قثم ابن عباس رضی الله عنهما بران ولایت دست یافته و بعضی او را از جملهٔ صحابه رضی الله عنهم
اجمعین شمرده اند و قبر مبارکش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین که بمزار شاه شهرت دارد
واقع شده و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معموری یافت که جمیع بلاد
اعظم ایران و توران رجحان پذیرفت بعد ازان میرزا الغ بیگ گورگان در آبادانی آن
باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا کرده و ایضاً در
ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورگانی ازان بحصول پیوسته که الحال تقاویم از آن
استخراج مینمایند چه قبل ازان زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که در ابتدا
بطلمیوس حکیم در صدد رصد بستن شده و پس ازان در هندوستان زمان راجه بکرماجیت
در اوجین و بهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوستان آن زیج است و در زمان
اسلام اول رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بود زیج مامونی نوشته اند بعد ازان
تا زمان هلاکو دیگر رصدی بسته نشده که در مراغه تبریز حسب الحکم او رصد بنا کرده بود
و حکمای فلاسفه و متکلمین در آنجا جمع آورده امّا باتمام نرسیده بود که سال مدت عمرش
باختتام انجامید و در خاتمهٔ روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایی است
که آنرا دشت قطوران خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید از آنجا
برخیزند که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کند چون در آن عرصه همیشه کفار بوده

حقیقت این حدیث بر ارباب کفایت مشتبه بوده تا سلطان سنجر را با کفار قراختایی در آن موضع
محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط
کفار تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آینه معنی این حدیث که از زبان
مخبر صادق صلی الله علیه و سلم بر آمده بر همگنان روشن گشته و در اطراف سمرقند مرغزار نیک می باشد و سیاه
آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل می گذرد و اطراف آن تمام انگیز است و دیگر
یورت خانست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل می رود و اطراف آنرا خیابان احاطه
نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول منغاگی است چه کولی
بر یکطرف واقع است اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقندی و اقسام
دیگر بهی و امرود و انار و انگور و خربوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتر می باشند قبة
الاسلام بخارا از امهات البلاد است همیشه مسکن اخیار عالم و مامن افاضل اولاد آدم بوده
و هست و در غایت معموری و نهایت برکت واقع شده مردمان آنجا در مراعات شریعت
غرا و التزام سنت ملت بیضا غایت جد و جهد دارند و در احتساب در آنجا آنقدر اهتمام
که پادشاه هم از آن ایمن نیست آورده اند که چنگیز خان در شهور سنه ششصد و هفده موافق
ایلان ییل بخارا را محاصره کرده بعد از چند روز ارباب عمایم و طیلسان بهانه معذرت در گردن انداخته
باستقبال خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر در آمد چون نزدیک
جامع رسید با شلامیشی امرا در مسجد قشلاق نمود صندوقها از کتب خالی کرده پر جو و کاه
ساخته الاغان خود را آخور گردانیده سر سپاه بدست اکابر علما و اخیار فضلا داده صحن
شرب منعقد گشت و با یاق و تشمش و آهنگ مغولی قیام نموده بجای اذان نهیق الاغ

بولی تلالی بکار آمد و نهب و غارت و قتل برداخت و چون براق خان از قیدو خان شکست یافت
و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با مسعود بیگ بلوچ وزیر براق خان کدورتی داشت
و پادشاه را ایران آورد که جمعی از سپاه با ماوراء النهر فرستد آقا بیک نامی با لشکر فراوان و
سپاه بیکران که هر یکی برادر خناس و دار شیطان که لفظ مترادفند
بودند از آب آمویه گذشته آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مدرسه مسعود بیک که از
معظم ترین بقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی آن ولایت بمرتبه رسید
که در مدت هفت سال ساکن دیاری و نافخ ناری در آن دیار نبود آنگاه قیدو خان مسعود بیک را
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلده سعی نماید و بجبر کفارت
و درایت رعایای متفرقه را جمع آورده استمالت داد بار دیگر قبة الاسلام بخارا مجمع
اشراف و منزل علما گشت لهذا تا بار الی یومنا هذا روز بروز در عمارت آن شهر صورت افزوده
است آنقدر اولیای با کمال و علمای ازان بلک برخاسته اند که احاطه اسامی سامی
ایشان بمقدور خامه نیست چنانکه کتاب نفحات و رشحات و دیگر کتب حاوی آنست و مزار
فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدین نقشبند قدس الله سره
بر یک فرسنگی شهر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای سمرقند و بخارا ابو عبدالله
رودکی و ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشیدی و عمق لولوی و کلامی و یحیی و سپهر جوهری
و علی شطرنجی و علی تا بهدمی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی
دمویدالدین و شهاب الدین احمد و بهاء الدین کریمی و حسن اشرفی و امیر روحانی و
مولانا جلال و بساطی و ابو الخیر عاشق و قاسم کاهی و صادق حلوائی و نگاری و صالح

وندائی وخواجه ابوبکر وغیره **نسف** در زمان سلف معموری سوفور داشته آخر بحوادث زمان نوعی
ویران شد که از ان خرمن دانه باقی نمانده وبتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که
روی آبادی به بیند باز بنابر استیلای نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون عماری آنمملکت بر
عبدالله خان مقرر گشت ابتداء التعمیر آن بلده گماشت از ان زمان تا حال معمور وآبادانست
ونسف را نخشب وقرشی نیز میگویند چون بزبان مغول قرشی بمعنی نوره خانه ظاهر است این اسم
بعد از تسلط چنگیز خان بدان مکان اطلاق شده اگرچه کم آب است اما ارتفاعش نیک بحصول
می پیچد ودر فصل بهار اطرافش در غایت خضرت وسرسبزیست در ماوراء النهر طایری که آنرا باغری
کرا میگویند چون در قرشی آنمرغ بسیار میباشد هر آینه بمرغک قرشی نام بر آورده قرشی
بر جنوبی سمرقند واقع شده تا آنجا هژده فرسنگ است واز فضلا وشعرای آنجا صدر الامام
محمد بن ابوبکر حسام وقلیج طمغاج خان وشمس الداعی الحسینی ومحمد بن علی سوزنی وکامی
وسعد الدین اسعد وناصر وحکیم شمس الاعرج وبهائی وسعد الدین مسعود دولتیار مروزی
وخواجه عصمت وفهمی بوده است **فرغانه** در کناره معموره عالم واقع شده
شرقیش کاشغر وغربیش سمرقند وجنوبیش کوهستان بدخشان وشمالیش اگرچه پیش ازین
آبادانی داشته مثل المالیغ والماتو ویانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما الحال بواسطه
عبور ومرور لشکر اوزبک خراب است ودر واقعات بابری آمده که سیروج الصنم که آنرا مهر گیاه
خوانند در فرغانه میباشد تا دیده نشود وآب سیحون که در آنجا که باپنجه شط وارد
از طرف مشرق وشمال آمده درمیان آن ولایت جریان می پذیرد واز جانب شمال خجند
وفناکت که حالا بشهر خرد موسوم گردیده گذشته بجانب ترکستان میرود ودر ریگستان [illegible]

بسیار از فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد مهاجری و شیخ احمد جمال
گرو شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد رحمهم الله و در فرغانه هفت شهر بزرگ و خورد است
و ازانجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقعشده از شهرهای جنوبی یکی اندجان
است که در وسط فرغانه واقعشده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است و چند جوی
همیشه آب درون قلعه‌اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان قرغاول و فارسیان
تذرو گویند در اندجان بسیار میباشد و در واقعات بابری آمده که در اندجان از شکم
یک مرغ دشتی و قلیه چهار کس سیر شده اند و غله و میوه‌اش خوب میشود اما هوایش چندان خوب
نیست و آشوب هم در انجا بسیار بوقوع میرسد و آنعلتی است که اطبا آنرا قرب گویند از
کال مردمش شیخ شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبد السمیع
مابین شرق و غرب اندجان واقعشده بلطافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت
طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آن شهر هم می نویسند و حضرت خواجه
قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سنجری است قدس الله سرهما از انجا است
مرغینان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقعست از فواکه انار و زرد آلو از انجا
نیک میشود اما مردمش خلف و زشت زن میباشند و بعضی که نیک می باشند
نهایت نیکی میدارند و شیخ ظهیر الدین ابو العلا که صاحب هدایه فقه است از انجاست
اسفره کوهستان است مابین غرب و جنوب مرغینان بر نه فرسنگی بوفور آب
های روان و کثرت باغ و بوستان رجحان بر دیگر محل و مکان دارد در کوهستانش بجانب
جنوب پارچه سنگی استاده ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه همه چیز درو منعکس

میگردد مانند آئینه بدین سبب آن را سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سیف الدین
خجندی بجانب غربی اندجان واقعست تا اندجان پنج فرسنگ است و فواکهش خصوصاً
انارش بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت دارد بر شمال رویه اش کوهیست موسوم
بموغل که فیروزه و دیگر چیزها در انکوه یافته شود و شکارگاههای نیک دارد و اما آفت آشوب
چشم بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک را در ان ولایت آشوب میشود و در میان خجند
وکند بادام که هم از توابع خجند است دشتی است که همیشه در ان دشت باد میوزد گویند
وقتی درویشی چند در ان دشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشانرا پراکنده ساخت
بعد از طلب یکدیگرها درویش گفته ها درویش تمامی هلاک شدند و از ان زمان تا حال آن دشت را
درویش می نامند از مردم خجند یکی شیخ کمال خجندی و عجبی و شهابی است اخشی
در شمال رویه سیحون واقعست در تمام فرغانه بعد از اندجان از ان وسیع تر جایی نیست
و تا اندجان نه فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکمی و استواریست و در واقعات بابری
آمده که در اخشی خربوزه ایست که آنرا بر خربوزه بخارا ترجیح داده اند و افضل المتقدمین
اثیر الدین از انجاست شاش که آنرا چاچ نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بناکت
نیز شهرت دارد اما امروز بتاشکند و تاشکنت معروفست اگرچه در شهرش بسبب عمارات
و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضافاتش بسبب گل و لاله و وفور
آب و جلگا نهایت لطافت و نضارت دارد خصوص لاله هفت رنگ که خاصهٔ آن ولایت است
چه لاله زار تاشکند و گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور است و در آن ولایت جایی است که هر گاه
ولگهای آنرا بجایی برند خون گردد و اگر بمسافت بعید برند سنگ شود اگر بکوی نخون

حیض آلوده در آنجا افکنند صاعقه پدید آید که دیوارها را بیفکند و ویران سازد و ایضاً چشمه‌ایست
که مانند دیدهٔ ظالمان بی آب باشد و چون اندک سحابی بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور آن
چشمه آب چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهیست که آن را
کوه اسفر گویند و در آن کوه چشمه‌ایست که آب آن نفط باشد و درین کوه آهن و فیروزه
حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در خود
گیرد و خاکسترش هر چه بشویند چون صابون سفید و پاکیزه گرداند و ازین قبیل خصوصیات
بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عُبید الله احرار است قدس سره و از علما قاضی
محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابو بکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و قاضی
عُبید و حسنی است بر ضمیر با صفای سید تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون صوفی
چند از مقام پنجم بیاوری قلم از حضیض باوج رسید نوبت گاه آنست که شعبه
چند از زبدهٔ ششم در نوا آورده شود نظم چون بساط بگستردم ز انجم از چرخ پنجم
آوردم هم ششم بر مها بیارایم ز رونق ششجهت بفزایم ز میکنم همچو پنج نارنجی
بر بساط زمانه شش پنجی

الاقلیم السادس

این اقلیم تعلق بعطارد دارد و مردمش اکثر
اسمر اللون باشند و مبدا این اقلیم از مشرق بود و از دیار یاجوج و ماجوج و بلاد ختا و ما
وکیمال و اسفیجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
بوسط بلاد فلسطینا بگذرد و بر جنوب صقلابیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا
بحر اعظم منتهی شود و مساحت این اقلیم دویست و سی و پنج فرسنگ و یک کروه است
و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دو صد و چهل شهر است و بیست و دو کوه

وچند بحر عظیم دارد و اکثر ترکستان در این اقلیم واقع شده **ترکستان** اسم جامعیست جمیع
بلاد ترکان را از اقلیم اول تا اقلیم سابع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل و گروه بسیاری عدد
و زیادتی شجاعت و جلادت ممتاز اند و بر جلادت و شجاعت ایشان دلیلی ازین قوی
تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بدین نوع در شان آنها وارد شده
اترکوا الترک ما ترکوکم یعنی قصد ترک نکنید مادام که قصد شما نکنند و ترکان را روی و بینی پهن و
چشمان تنگ و سینه فراخ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام
قران مجید بهند رسید آنها به بحرمتی پیش آمده بر زمین انداختند و چون در ترکستان رسید
اهل سردار آنها دیده و بکمال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر بعرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود
که هندوان همیشه خوار و بمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را وقری و عزتی نباشد و
ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند که کسی بر ایشان غالب شود چون زبان
اولیا زبان خدا است همه این احکام ظاهر شده میشود در جلد ثالث حبیب السیر آمده
که چون کشتی نوح برکوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب را
نامزد پسر خود یافث نمود و وی عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را
دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بیارد و نوح علی نبینا و علیه السلام اسم اعظم بیافث
آموخت و ایضا آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو ارزانی داشت و یافث بجانب
مشرق و شمال شتافته هرگاه باران خواستی بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در
فیضان آمدی و عرب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده ماش گویند
وحالا در میان ترکان و اوزبکان آن عمل متعارف است از یافث بروایت مولانا شرف الدین

علی یزدی از هشت پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب و روس و منسج و چین و کماری
که او را کیال نیز گویند و تارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافث را یازده پسر بود هشت مذکور
و سه دیگر خلج و سدسان و غز و پسر بزرگترش که او را ترک و یافث اغلان گویند در منزل
سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خرگاه و بارگاه از اختراعات اوست گویند روزی در
شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شور بود نمکین شد
چون آن لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق
افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و وی اول ملوک
گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و از وی پنج پسر ماند و اما سقلاب چون
بعذاب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته
التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس او نهاده در
سقلاب از گماری هم یورت و منزل طلبیده او نیز جواب باصواب نشنید میان ایشان
محاربه دست داد و صقلاب منهزم شده در آن طرف اقلیم هفتم افتادند و بجهة شدت
برودت هوا در زیر زمین خانها میکنند در آنها میگذرانند و چین بن یافث در
موضعی که حالا به بلده چین شهرت دارد ساکن گشت او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف
بود و صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون و کشیدن ابریشم از کرم پیله و نافه از آهو
گرفتن ابداع و اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صنعات دقیقه که تا غایت در میان
اهل چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
مهمات چین را باسم خود بنا کرد و رسم پر زدن بر دستار از و ماند و گماری بن یافث

که او را کیمال نیز گویند و او بعیش و شکار میل بسیار داشت از دو پسر بوجود آمد یکی بلغار که
شهر بلغار منسوب باوست و دیگری برطاس که سمور و سنجاب و بدست آورد و از پوست
آنها ملبوسات ترتیب داده و بزعم بعضی اهل تاریخ آنست که روسیان و یونانیان نیز از اولاد
کماری بن یافث اند یاجوج و ماجوج نیز از اولاد کماری است و الیجه خان نبیره پسری یافث
است و او را دو پسر بیک شکم آمده یکی را تاتار نام کرد دیگری را مغول و از مغول شصت
نفر پسر خاستی و سه دختری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت
بمرتبه اشتعال داشت که بهیچ وجه آب صلح اطفا نپذیرفت و دیگر منسنج بن یافث است که یاجوج
ولد اوست دیگر غز بن یافث است که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل اویند و
اهل ترکستان بود که نوشته شده تواند بود که در هر شعبه برآمده باشند که آن اطایفه
دایلق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از انجمله نقل میکنند که در یکی از بلاد
آن [illegible] حبوبات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیئت خربوزه چیزیست و چون آن
پیدا شود در اطراف آن گیاه او سبزیها کارند و در حین دمیدن سبزه ثمر آنچیز که
بشکل خربوزه است شق شود و صورتی چون سر گوسفند ظاهر گردد و شروع در خوردن
گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آن خربوزه برآید چون آن گیاه تمام شود وی نیز بالتمام
برآید و او را چون گوسفند همه اعضا باشد الا دنبال و در حدود ترکستان میشی است که از
زمین گوسفند [illegible] آنش اغنام و بازمین پیوسته است و بقصه تیر تا پی درازا
و بقدر آن از اطراف سبزه میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن طعم کمتر از گوشت
متعارف است و در یک [illegible] بنظر آمده که یکی از پادشاهزاده های ترکستان باید خود [illegible]

گروه با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجائی رسید که عشر از آنها
نمیتوانست زیست و اهل آن مرز و بوم از شدت گرما در زیر زمین می بودند و در شب تردد
میکردند و آفتاب آنجا بر سر هر چه پرتو می افکند میسوخت و در آنجا جانوری چند دیدند
که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
میدارد و چه در این کوه سنگیست که ایشان می شناسند که هر گاه که حرارت غلبه کند
ازان سنگریزه ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان میکنند فی الحال ابری پدید می آید آنها را
سایه میکند و باران می بارد چون ملکزاده آمیغی شنید ازان سنگ پاره ها بردا[شت]
همه همراه بولایت خود آورده و هر گاه به باران احتیاج میداشتند آن سنگها را بر
یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدان ضم میساختند و چیزها بزبان ترکی میخواندند
که برف و باران می بارید و بعضی را اعتقاد اینست که سنگ جده و جده ما [illegible]

تمثیل در تاریخ مغول مذکور است که در سنه ششصد و بیست و هفت ۶۲۷ اوکتای قاآن
ابن چنگیز خان که بفضیلت عقل و احسان و جود و سخا انگشت نما بود برای تسخیر مملکت
ختای لشکری انتهاز الیاساق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر با شبلامیشی برادر خود تو[لی]
روان کرد چون پادشاه ختای باران واقعه وقوف یافت امرای خود را با لکهه سوار
باستقبال و قراولی آن لشکر فرستاد آن قشون تولی را خواستند که بطریق جرگه شکار زنند
با آن ده هزار نزد پادشاه دربند تولی سراسیمه گشت دست در فتراک الحرب خلیعة زد
یاچیان را طلبیده و باستعمال حجر المطر و تهیه اسباب آن امر نمود لشکر را چاره رسانیدند
و از بلیه و یرغو و تنبیه رسانیدن تا همه کلاکها بار البادر سرکشند و کنیک ایو شنعه اولاغها

و اسپان فرود نیاید آنعمل نتیجه آنداد که باران فراوان ببارید آخر روز برقی جهانسوز درگرفت
چنانکه از دست ببرد و صاعقه وسرما دست و پای لشکر ختای از کار رفت تولی چون بر ضعف
دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید گورگه جنگ فرو گوفت و بر سر
یورت آنها تاخت بیشتر ختاییان بتیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دستگیر شدند و
لشکری چنان بعلی چنین مستاصل و نابود شد و چون اینخبر به پادشاه ختای رسید
آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آنولایت کثیرشمت
تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ملک
آن بتحریر رسد **فاریاب** اسم ولایتیست و عرصه آن گذر نام دارد صاحب ممالک و
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای ستوا
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک بلاد صاغون
و از فحول رجال آنولایت معلم ثانی ابونصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد
الجوهری و اسحق بن ابراهیم **جند** بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بوده
و الحال خراب است شیخ باکمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از آنملک اند
کاشغر ولایتی است در غایت نضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای مغولستان و از آن
جبال رودخانه ها بجانب جنوب روانست و آنحدی بچاچ دارد و حدی از طرقان گذشته
بزمین قالیماق در می آید و آنطرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاچ و طرقان سه
ماهه راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مغولستان و از کوه ارکنه
جوقون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان نیز رودخانها از مشرق و بمغرب

روانست و تمامی ولایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبش
صحرائیست که تمام جنگل و بیابانها ریگ روانست و در زمان قدیم دران بیابانها شهرها
بوده که ازانجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را توب و دیگری را کنگ میگفتند و باقی
در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود و دراین
صحرا شتران دشتی می باشند که آنها را صید میکنند و دار الملک کاشغر بر دامن
کوه غربی افتاده ازانکوه آبیکه فرو می آید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و ازان
آبها یکی تمن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته میرزا ابابکر
که یکی از سلاطین آنولایت بوده آنشهر را خراب ساخته و در یک جانب آنشهر
شهری دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آنشهر جریان می پذیرد و در کاشغر مزاریست
موسوم بمزار حسین فضل خواجه که اهل آندیار را بدان مزار اعتقاد بسیار است و در
محاذی آن مزار قبریست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر را ملاحظه
میکنند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته و میرزا حیدر کاشغری
در تاریخ رشیدی می آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت آنرا نوشته درون
سوراخ بگذارند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته
یابند و دیگری یارکند است یارکند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجها
ازان یافته شده اما بتدریج رو بخرابی نهاده نزدیک بود که وحوش دران مسکن
سازند و جغد دران [illegible] و بوم آشیانه نهد که میرزا ابابکر را آب و هوایش بسیار موافق
طبع افتاده و آنرا دار الملک سلطنت و عمارات عالی بنا نهاد و [illegible] آب جاری

گردانیده و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابابکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده
هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرع عرضش
ده ذرع تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات حیثیت آثار بهتر از یارکند جایی نیست و آبش
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه در اوایل هر که وقت زیادتی دیگر آبها است
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و طغیانی پیدا
میکند و سنگ یشب در این آب بسیار یافت میشود اما با این همه صفات همواره جنگلی
و گذری بر هوای یارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بیماری در آن
دیار بنهایت کم واقع میشود و هوایش سردسیر است و اگرچه فواکه و میوه اش فراوان است اما
از ارتفاعاتش در غایت مشقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند
اول تومان که مراد رعایا باشند دوم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایماق چهارم
ارباب مناصب شرعیه و متصدیان اتباع خانها یارکند تا الاچوق که سه منزل است انهار
و اشجار و بساتین است و از آن گذشته تا ختن ده پانزده روز راه است بغیر از منازل دیگر
آبادانی نیست و از یارکند تا تبت چهل روزه غیر آباد است ختن از جمله بلاد
مشهوره است و اما الحال از آن جلوها بغیر دودی و از آن لشکر جز نمودی نماند و در
ختن دو رودخانه است که یکی بقراقاش و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ
یشب در رودخانه حاصل می آید و در میان اهل ختن سودا و معامله بغیر و
بیشتر بکرباس و ابریشم و گندم میشود چه هر متاعی را بکم و زیاد این سه جنس نرخ کرده اند
و روزهای شنبه که جمعه شهر است بیست هزار آدمی از اطراف اکناف ختن جمع گشته بدین

سود نمی نمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن را بفال
بد می گیرند و از زمان سابق از ختن بختای در عرض چهارده روز میرفته اند و با این نوع
آبادانی که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بنفر اغیال آمد و شد مینمودند و
الحال آن راه بواسطهٔ احشام قالیماق بسته شده و راهی که اینوقت متعارف است صعب
منزل است و متاع آن ولایت یکی سنگ یشب است که بغیر از ختن و کاشغر جائی دیگر پیدا
نمیشود و ایضاً سنگ قاش از سفید و گلگون که برسم تحفه و هدیه باطراف و اکناف
میبرند و از غرایبش یکی شتر صحرائی است که آنرا بنوعی گرفتار کنند که آزاری باو نرسد
پروار میشود و دیگر قوماس است که در کوههای آن ولایت بسیار میباشد و ضرر او زیاده بر جمیع انام
ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلک است
میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی از تبت به بدخشان میرفتیم و ما بیست و یک
کس بودیم در راه قوماسی را کشتیم که چهار کس بسعی بسیار معاً و شکنبه آنرا برآوردند و
بعد از آن آن جماعت جهة خود چندانکه توانستند گوشت آن برداشتند هنوز ثلث
آن باقی مانده بود سلاطین کاشغر از نسل افراسیاب بوده اند و از آنجمله ثالوق
بغراخان در صغر سن بشرف اسلام مشرف شد چون بسلطنت رسید تمام ولایت کاشغر
را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراء النهر سلطنت باستقلال نمودند
و ثالوق جد یوسف قدرخان است و این حدیث در شان او مرویست که اول من اسلم الترک
و از حدود و مملکت بسیار مردم بزرگ برخاسته اند و مولانا سعد الدین کاشغری پیر حضرت
مولوی جامی قدس سرهما از آنجمله اند مولانا جمال الدین ترکستانی و مولانا علاء

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیزک را در پهلوی شوهرش میخوابانند و از میان شش کس
دو نفر دو پای آن کنیزک را میگیرند و دو کس دیگر دو دست او و پیرزال چادری را تاب داده در
گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگر می دهد که ایشان چندان تاب می دهند که جان از بدنش
بیرون می رود و بعد از کشتن کنیزک دو کس از خویشان او آتش گرفته در کشتی می زنند
تا وقتیکه آن مرده و کشتی همه خاکستر شود اگر بادی در آن وقت پیدا شود و آتش را تیز کرده
خاکستر را پهن سازد آن مرده را بهشتی دانند و الا او را مقبول درگاه نمی پندارند و جمله
اشقیا و غیره می شمارند و نیز هرگاه دو کس خصومت و نزاع قایم شود و ملک ایشان از
اصلاح عاجز آید حکم میفرماید که به شمشیر با یکدیگر جنگ کنند هر که غالب گشت حق بجانب او
بقراج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل آنجا بر رئیس و سلطنت
نمی باشند و بلاد ایشان یکماه راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن زید
بن امام حسین علیهم السلام که تا حال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیرالمومنین علی بن
ابیطالب را کرم الله وجهه خدایی می پرستند همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه
ایشان اینست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا
خراج عشر میگیرد و در آن ولایت زره گاو نمی باشد و نمی شود و بعضی از ساکنان آن ملک سفید
اند بعضی گندمگون و در غایت حسن و جمال پادشاه آنها را چون عمر از چهل سال بگذرد
قتل کنند یا بکشند گویند عقلش ناقص شده در تدبیر ملکداری نمی تواند کرد کیمال
قومی از ترک و ایشان از کیاک کیاس نیز گویند و وسعت ولایت ایشان از یکماه راه
زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و علم را خوب می دانند و طلا

دیگر قسم برای بهای شراب که سی روز شراب میخورند و شادی میکنند و صحبت میدارند
و ساز مینوازند و کنیزک را میسوزند و در این ده روز کنیزک شراب میخورد و شادی میکند
و بانواع حلی و حلل و زر و زیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را مزین کرده بمردم
جلوه می دهد روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبدی
از چوب راست میسازند و آن قبه را بانواع قماشه میپوشانند و روز دهم آن مرده بیرون آورده
در میان آن قبه میگذارند و اقسام ریاحین [illegible] پیش او میریزند خلایق بسیار از مردان و زنان
جمع میشوند سازها می نوازند هر یکی از خویشان مرده قبه در اطراف قبه وی [illegible]
میسازند و کنیزک خود را آراسته [illegible] بقبه های خویشان مرده رفته با صاحب هر قبه
یکمرتبه با او صحبت میدارد و چون فارغ شود باواز بلند میگوید که بصاحب خود بگوئید
که من حق یاری و شرط دوستی بجا آوردم و همچنین بتمام قبها رفته با هر یکی صحبت
میدارد و چون از آنها فارغ [illegible] سگی را دو نصف کرده در میان کشتی می اندازند
و خروسی را نیز سر بریده [illegible] در کشتی [illegible] می اندازند و بعد از آن جمعی [illegible]
داشته دستهای خود را فرش [illegible] میسازند پای بر کف دست ایشان نهاده
کشتی میرود و بعد از آن ماکیانی بدست [illegible] میدهند تا سر او را کنده در کشتی می اندازد
شراب خورده سخنان میگوید [illegible] می آید و همچنین پای بر کف آن جماعت نهاده
به بالای کشتی میرود و چیزی چند میگوید [illegible] در آن قبه که شوهرش را گذاشته اند میرود
شش نفر از خویشان نزدیک شوهرش [illegible] درون قبه رفته در حضور مرده هر شش نفر
با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادای حقوق یاری فارغ میشوند مر آن را که با عقا

دنیا تو یرا بر سیر حکومت نشانیده و دَیت جاه و منصب را گویند و یا قوی بزرگ را چون نهان یا تو
بنهایت انجامید جای خود بکوک ارزانی داشته و کوک پسر خود الچه خان را بر سند خانی تمکن
گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت نکبت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
دست دادند و از کوک دو پسر متولد شدیکی را تاتار و دیگری را مغل نام نهاده در هنگام
یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر براد رانه سلوک مینمودند و چون
تاتار خان فوت شد و پسرش لقوخان هم وهیئت بر تخت خانی نشست و بعد از و ملیخان
متصدی امر حکومت گشت و پس از و پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش آلتن خان
نزد گذشته اردو خان بر سریر جهانی بر آمد و تا زمان حکومت اردو خان میان تاتار و مغل
موافقت بود چون حکومت تاتار بایدو خان پسر اردو خان رسید میان اولاد و پسر
مغل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سونج خان بن بایدو خان که هشتم
سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان ملتهب شد که دیگر بآب صلح و صفا
انطفا نیافت روس گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سرخ باند بالا و سفید
اندام باشند و زنان آن دیار لقب رجالت و سنجهها از طلا و نقره چوب آنها و ارغلها
باز بر پا نها بر بندد تا پستانهای شان از تازه بحال خود بماند بر چه بهی بلکه کدو
و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که راه هزار دینار است طوق طلا بر دین می افکند و همچنین
ترازو نیز در آن دیار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت اسب نجس النجاسات
است بغایت عزیز میدانند ملک ایشان همیشه در قصر که بغایت مرتفع و بلند است با سیصد
و چهار صد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشند و شبها پایان او میخوابند و با یکی

اینچنین چهار صد نفر کنیزکی می باشند که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
بادشاه با کنیزک صحبت می دارند و بتصریف باب اول ثلاثی مجرد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چهار
صد جاریه است که از اهل فراش وی اند و تختی کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با او چهل
محبوبه مرغوبه می نشینند و مجلس میسازند و هرگاه بادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
خود بغیر از صحبت و خوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان با غث و ثمین و تلخ و شیرین توجه مینمایند و کامرانی میکنند و اکثر کتب را مکروه می
شمارند و مار گیسو دار انجا بهر سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی بینند و کتان آنجا
و مقام کتان را نک هم گویند با نام است خصوصا کتان دار الملک که کیا دہ هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است دیگری پیتربورگ که دار الملک اند از شهرهای
نامور روس یکی خرسک است و دیگری خرقه که هرکه از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بمیان ایشان
می آید و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از وخبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم بسه قسم
میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار میبرند

پادشاه باکلهه سوار جرار در ان صحرای خونخوار در آمده چون بعدم بدرقه راه را گم کردند یکتن
از انها زنده بیرون نیامده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان پنج
ششماه بالکل آبادانی نیست و در ان صحرا قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون
می آیند و مانند بلبل می سرایند امیر تیمور صاحبقران دو مرتبه طی آن وادی بیابان
نموده و کرت دوم در سنه هفتصد و هفت و نود اطراف آن را متصرف گشته تمامی
اهل الوس دشت قبچاق و همگی بلاد شمال بتخصیص ولایت حاجی ترخان و بلغار و آلان و باشقر
و رنگس و قوبان و چرکس و اوروس و ماسکو و قرامو در روس قرامو را قتل و غارت
شده و شهر سرای که درین زمان بقزان مشهور است از حد لیقابو تا که نهایت معموره شمال است
تا حد دو قیرم و کفه بی سیر تغل مرکب مسلمان شده و سری جوق و حاجی ترخان
مسخر گشت حاجی ترخان شهریست بر ساحل دریای اتل واقع در سطح فرش
منیع و رفیع است یکجانب آب مذکور است گویند در زمستان چون آب یخ بندد باجمع
و دشمن باسانی میتوانند بانجا در آمدن لاجرم از یخ حصار میسازند و بدین سیختهای یخ
برهم چسپیند و وقت شام آب بران بریزند و صبح دیگر همه یک و جمله گردد و دروازه برای
[illegible] اصل متصل بیان بلندی میآیند تاتار در شرقی این اقلیم
میباشند در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و حلال و حرام خیدان
متقید نیستند و آفتاب را بمنزله الهی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک دارند و تاتار چنانکه
مذکور شد بیافث علیه السلام می پیوندد که عبارت از ترکستان بن یافث باشد و ترک بعد از
[illegible] سال [illegible] نمود [illegible] مغلی [illegible] قایتم [illegible] نمود گردید و در هنگام [illegible]

هم از آنجا بوده اند و میرزا حیدر کاشغری که قریب بسی سال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بین الجمهور مشهور است از وست
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آن ملک بوده طراز در زمان
سابق شهری با نام بوده و آنرا یانگی میخوانده اند الحال بواسطهٔ عبور جنود ازبک خراب است
و اطراف طراز الحال بغاره ایست که بنام همان شهر یانگی می نامند و مردم طراز اکثر
مسلمان بوده اند و علمای وجیه الاعزاز مطرز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بپا
پدید آمده اند چگل بکسر جیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحت و خوبان
طراز بوده و چنانکه برای [illegible] افواه سخنوران ضرب المثل است نظم نازنین چگل
نگار طرازیه آفرید حسن و خوبی و ناز ؛ لب و دندان شان بدیده پدیده ؛ درج یاقوت
پر ز مروارید ؛ ساکنانش سهیل و جوزا و بنات النعش را بمعبودی می پرستیدند و خواهر
و دختر نزد ایشان حرام نبوده سمنهر از بلاد ترک است و آنجا کوهی است بر قلهٔ کوه
سنگی است مجوف شبیه بخرگاه و مدخل آن چشمه ایست که بکوه میرسد و از آنجا فرود
می آید و از آن آب بوی خوش فایح میشود خنابیج اندک جماعتی بوده اند و خواهر را
بزنی گرفته اند آنان زنان بهر یک شوهر میکرده و مهر زنان جمیع مملوکات شوهر بوده و
پادشاه آنجا از زنان نبوده اگر زنا میکرده فی الفور بقتل میرسیده دشت قبچاق
صحرائی است لق و دق درازی آن چون طول عمل امیدواران حریص فسیح و
بیکرانست و پهنای آن چون فضای آرزوی مشتاقان وسیع و بیابان طول و عرض
آن شعبهٔ از رسنگ سرشته و سنگلاخ تمام ریگ و پشتهای ریگ گونه و

دیار بسیار است و الماس نیز در رودخانه‌های آن ولایت بهم رسد و ایشان را عبادتی نیست
و پادشاهی در میان آنها نمی باشد هر کس که از هشتاد سال گذشته وی را پیر و مرشد خود میدانند
و وی را میپرستند و اتراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند البته باران
آید و در یکی از بازارهای آن دیار حفره ایست که مقدار یک شبر یعنی یک دست آب دارد اگر لشکری
از آن حفره طلب خورند و فا کند هیچ کم نشود **خرز** هم از بلاد ترکست و مردمش در نهایت
حسن و جمال میباشند و بدستور مردم تغراج چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد
معزول شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز باد و باران زمین و آسمان را هر یک معبود
علیحده است اما معبود آسمان نزد دیگران بزرگ تر است **اسفنجاب** از شهرهای مشرق
و از ثغور معتبر ترکستانست در آن شهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشند **قسطنطنیه**
شهریست معروف مشهور در غایت وسعت و نهایت نزهت و بعظمت و بزرگی آن شهر در
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنه سلاطین
علیه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آن شهر را
مدور نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دارد چه سه باره بر روی
یکدیگر کشیده اند و ما بین آن را از خاک انباشته که بهیچ وجه چوب گیر نیست ارتفاع باره اش
بیست و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آیین اشتمال دارد
چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرون است و در میان
نفس شهر چند کوه پایه هم هست از زیر تا بالا غرق عمارات در وقت شام از شمع و چراغ

غیبت بلیغ و درایغ است از جمله بقاع آن مسجدیست بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم
به بابا صوفیه دیگر اگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد هر آئینه از مطلب
باز ماند عزیزی که درین ایام از آن شهر بدین مقام آمده بود نقل میکند که در استنبول شصت مسجد است
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام راحت انجام
در دار الامارة انتهای شهر که هر طرفی سی کروه است و بازار و دکاکین است از انجمله هفت هزار
دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سمن سینه و
بنفشه موی بدله سنج لطیفه گو نشسته می باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین باشند
مینمایند **نظم** دلبرانی بشوخی و شنگی ؛ روی رومی و گیسوان زنگی ؛ ترک
تازی شان بکم بازی ؛ برده دل را ز ترکی و تازی ؛ چشم ایشان چو ترکی آغازد ؛ شام
هندوی چین همی سازد ؛ و ایضا هفتصد میخانه است که متضمن چندین خم و پیمانه است
و اصل شش محله است و هر محله شصت هزار خانه و باعث آبادانی آن شهر را بعضی قسطنطین
بن هیلوس می دانند و برخی را اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن همت گماشته و اصل
شهر بر کنار بحر واقعشده از جمله پنج بحر کلان ربع مسکونست و آن بحر از طرف بحر روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد میشود طول
این دریا بقول صاحب تهاینه الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر
جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال و عجیب الصور میباشند
و از جزایر این بحر تجار متاع میرسند و ازین دریا دو شعبه خیزد یکی بجزیره سوداق

قرب ضاحوی بزرگ بحصول پیوندد و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ میگویند ببلاد صقلابیه و کیال
ممتد میشود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریا است و در اوقات سابقه در بلده
قسطنطنیه کنیسه بود که مناره عالی سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن بقمه که ده بودند و بسر
آن مناره سواری از مس خری هم ازان جنس نصب کرده یک دست آن سوار کری بود و دست
دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قیل این ذالک صورة
قسطنطین بانی هذا البلد و در عجایب البلدان و تحفة الغرایب مذکور است که در قسطنطنیه مناره ایست
محکم که قواعد آن با آهن و ارزیز ساخته اند و هرگاه باد بر آن وزد میل در وظاهر شوند و مردم
در وقت میل آن مناره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
مناره بحالت خود آید آن اشیا را از انجا بیرون نتوان آورد و صاحب هفت اقلیم آورده
است که در انجا قریه ایست و در آن قریه خانه از سنگ ساخته اند و در انخانه تمثال زنان
و مردان و خران و اشتران و اسپان و غیره افتاده هرکس را عضوی بدرد آید یا مجروح
شود بدانجا رود و عضو معروف را بصورتیکه مشابه او باشد بمالد فی الفور صحت یابد
یا بعد این معنی در آید یا مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری میبود
تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال هشتصد و پنجاه و هفت که لفظ بلدة طیبة
از تاریخ آن مخبر است از نصاری انتزاع کرد و کنایس را بالکل ویران ساخته مساجد بنا نهاد
و از انوقت الی یومنا هذا در تصرف آنمدودمان عالی شانست و دار الملک هم هست مخفی
نمانکه سلیمان شاه که نسبتش به پشت به اغوز خان ابن ایلخان بن هلاکو خان بن تولیخان بن
چنگیزخان می پیوندد و در فترت مغل از مرو بجانب روم افتاده با نصاری محاربه و مقاتله

میکرد و چون وفات یافت از طغرل پسرش هم رآن دستور سگیدزا بند و چون ارطغرل در ششصد و هفتاد و هفت پدر ود اجهان نمود دلبارشدش عثمان که بود ور عقل وفراست و افزونی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت وم دست یافت سورخان روم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را از ان سال گیرند چه کلمه عثمانیه تاریخ است و هم دران اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت او را فتوحات موفور دست داد و بر بسیاری از ان ولایت دست یافت در ششصد و نه صد و بیست و هفت داعی لبیک گفته در بر سا مدفون گشت و او جهت امور ملک و ضبط و ربط و نظم ونسق و مصالح جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر اسلوب مرغوب بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض سیرود آن رسوم و قواعد در میان اولادش مستقر و مسلک است و سرموی از قواعد و آیین عثمانی تجاوز نمی نمایند بنا بر آن علی روز بروز سواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزاید و افزایش است فرد بر هنمونی دانش کسیکه راه رود ٭ اگر بچاه بود بر فراز ماه رود ٭ چون علم بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا دودمان عالیشان اسلاطین عثمانیه گویند پس از عثمان اورخان شهر و مدمک اکه از معظم مدین روم است به تسخیر آورده و بعد از و خوندگار سلطان مراد نیز بفتح بسیاری از امصار موفق شد بعد از وفات او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورگان بود بسا پادشاهان فرنگ را هزیمت داده بسیار بلاد ملک را مسخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد از و سلطان بایزید بایزدم ثانی که مولوی جامی سلسلة الذهب بنام او کرده بسیار و لایات فرنگ را مستخلص ساخت

وهمچنین پس از سلطان سلیم تسخیر آذربایجان وانهزام ترکمانان شاه اسمعیل صفوی وقتل سلطان
الغوری و تسخیر مصر و شام و حجاز و عرب و دیار بکر نمود چنانکه در اوراق گذشته بیانی از آن
گذشته بالجمله سلاطین روم همیشه با اقبال و استقلال بکمال گذرانیده اند تا این زمان که قریب
ششصد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واضح است امروز سلطان السلاطین خلیفهٔ
اعظم شهنشاه معظم سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه و افاض علی العالمین بره و احسانه بر تخت
پادشاهی روم و فرنگ و سریر شاهنشاهی زنگ و سایر امصار خشک و تر و جمیع اقطار بحر و بر متمکن
است بغایت مهابت و عظمت دارد اللهم انصر جند السلاطین الاسلام تا بابد شهر اسلامبول شهریست
در غایت مهابت و بزرگی ششصد گرمابه دارد و بازار مرغ فروشی آن شهر یکفرسنگ است
اطرافش سیزده فرسنگ و عرض قلعه‌اش هیجده ذرعه ارتفاعش شصت ذرعه نهاده اند
دو دروازه دارد که یکی را باب الذهب و دیگری را باب الملک گویند میان این دو دروازه بازاریست
که ستونهای آن همه از مس است و سقف آنرا نیز از مس ساخته اند بر بالای آن بازار بیست گز
در و نگارهایش نهایت تکلف بکار رفته از انجمله عمارتیست که آنرا بیکهزار و دو صد ستون مرمر
ویکهزار و دو صد ستون مس مطلا که طول هر ستون پنجاه ذرعه است مرتب ساخته اند
ویکهزار و دو صد دروازه از مس ساخته که آنرا بکلیدهای طلا و حلقه‌های نقره گرفته اند و بغیر از این
دروازه‌های بیرونی آن از عاج و صندل و آبنوس بسیار است و یکصد و سی زنجیر طلا که
قنادیل طلا بر آن محکم ساخته اند و هفتصد منبر و ده هزار کلام سنین مهر کتاب بطلا نوشته
طول و عرض آن عمارت یکفرسنگ است و در آنجا نشستگاهی ساخته اند و آنرا بساط خاص خوانند و
در آن حوالی ایوانی زرین کرده بر آن صورت انبیا علی نبینا و علیه السلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیا صلی الله علیه وسلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن بالقصد ستون
زرین است و بر هر ستونی جرسی و زنگولها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد شهر کند جرسها
خود بخود بر هم خورند تا مردم آگاه شده دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچه پیشتر کنیسه بود
اما اینوقت آنرا مسجد ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار عطاران
رسیدم نردبانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که صرافان
نشسته بودند و چون قدری راه رفتیم باز زینه ها ظاهر شدند فرود آمدم فضایی دیدم
قریب شش کروه که مردم در آن بیع و شرا و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسه در میان آن
آن فضا ساخته بودند که دری بسوی شرق و دری بجانب غرب داشت و بر این دو دروازه
دیبای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده
بودند در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است که در شهر رومیه هیکل الشمس جایی
بود که آنرا بزبان یونانی هیکل ایلو یعنی آفتاب میگفتند و هیکل سقلینوس نیز میخواندند
و در انجا صنمی بصورت ایشان ساخته بودند هرچه سوال کردندی جواب گفتی و صانع
آن صورت اسقلینوس بوده و زعم مجوسیه رومیه آنست که تکلم آن صورت بنابر آن بود که او
بملاحظه حرکات سبعه سیاره در غایت مناسبت و اوقات کرده بروجهی نصب نموده
بودند که یکی از روحانیت الکواکب در وی حلول کرده لهذا هرچه سوال کردندی جواب
باز دادی و نام آن صورت سقالیس بود و آنچه در تنزیل روحانیات کواکب سبعه السیال
بیانه حکمای صابیه متعلق است و موید همین است و تفاصیل این مقام در کتب الفرق
و ارباب تنجیم و نیرنجات مسطور است ملتمس الاطلاع علیها فالیرجع الی کتبهم والله اعلم

تسلشبون شهر بزرگیست بعضی شلشبونا و بعضی شکشون خوانند بر کنار محیط واقع است مردمش مذهب نصاری دارند و در اینجا نوعی از سرمه سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زایل نشود بمذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشمه ایست که هر که بر آن رسد بمیرد لهذا کسی را ازساکنان حوالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن بآنجا منع کند و مانع آید اما هیچ حیوانی را از آن چشمه گذر نبود **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی کرشنه نیز گفته اند و در اینجا صنفی از مردم باشند که نصف روی ایشان در غایت سفیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است **زره گران و تیرسران** دو ولایت اند در اطراف تل باب الابواب کند گران گذشت با قامتهای طویل و رویهای پهن و چشمهای کبود بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بغایت غریب دوست می باشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی ازانها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدان ولایت وارد شده خواهد که جای دیگر منزل گزیند بر سر مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل ازین آنها را مذهبی و ملتی نبوده بحکم قرب جوار اهل تل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان در سرداب نگاهداشته در میان آنها هم معمول بوده اما یکدو صد سال همه بشرف اسلام مشرف شده اند و ازان فعل شنیع نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان مسالک سخنوری و مالکان ممالک خرد پروری محجوب نماند که چون شمه از کیفیت اقلیم ششم بنوک خامه داده آمد واجب آنست که اکنون عنان از کمیت اقلیم هفتم بر زبان قلم حواله کرده ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته : بآن رنگ و بوئی که دل خواسته همان به که این دم بعیش و نشاط : کنم رو بترتیب هفتم بساط : به بزم سخن کامرانی کنم :

پی دوستان دوستگانی کنم   الاقلیم السابع   این اقلیم منسوب بقمر است و لون عامه ساکنان آن
میان سفیدی و سیاهی باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از آنجا بر بلاد یاجوج
و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
از مشرق تا مغرب شش هزار و هفتصد و هشتاد میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک
یکصد و هشتاد و دو و پنج میل است و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یکهزار فرسنگ و یک گره
است و در این اقلیم عمارت کمتر است و در تمامه آن بیست و سه شهر است و بقولی پنجاه شهر و دو کوه
عظیم و چهل و نه رود بار دارد از شهرهای مسلمانی یکی بلغار بالفا ، است که نزدیک برود
آتل واقع شده از عجایب و تسمیه آن موضع آنجا نرویه گویند بلغار از ابنیه بلغار پسر سلیمان بن
یافث است چنانکه بیشتر ایمای آن رفت و در سکندرنامه آورده که از ابنیه سکندر رومی است
اما قول اول صحیح است و بلغار سه شهر است یکی بلغار دوم سوار و سیم آتل و از اطراف بلغار
همه کافرانند و شهر بلغار طویل و عریض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از آنجا
تا قسطنطنیه دو ماه راه است نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت
و این شهر باعتقاد بعضی در نهایت شمال واقع شده نزدیک بقطب شمالی در اوایل فصل
صیف شفق آنجا غایب نشود و در ناحیه بلغار مرغیست که نصف منقار آن اعلا از شماله بجانب
یمین و از شماله بجانب یسار مایل است مثل لام و الف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت
آن مرغ اکثر امراض را نافع است خصوص سنگ گرده و مثانه بیضه و چون بر برف گذارند
برف گداخته شود و از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان که
بغایت طویل القامت بود در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت در هر لشکری که او بودی

بودی قحم سیلی شدی و خصم هزیمت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذهب حنفی غلو
و دینداری و با سیرتی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بدان
دیار در گذشته قضا را پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز معترف بود
دست برداشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
و بتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غزنینامه بنام او گفته
و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم. صقلاب در مغربی
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمائی
از آن رفته و صقلابیه چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت هر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف و نزاع نبودی
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و اکثر جماعت مذهب نصاری دارند و بعضی
آفتاب را معبودی می پرستند و پسر ایشان چون بحد بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آیند
و گرد بازار و برزن گردند و دختر را بر سر راهی گذارند هر که را میلی بهم رسد معجری آورده
بر سر وی می اندازند و نام زنی بر وی می گذارد و آن دختر از منزل نرود تا بوقتیکه
شوهرش میسر شود و در مذهب ایشان تا بیست و پنج زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضعی
است که قومی انبوه از خلق یاجوج و ماجوج اند چنانکه یک گوش را بجای فرش زیر خود گسترند

و گوش دیگر چون گلیم بر خود بپوشانند و قد ایشان یک شبر و نیم است و در رنگ سباع چنگالها دارند
و مانند سگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث
بن نوح علیه السلام اند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند
یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق رفته بجایی که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند
و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجایی رسی که شش ماه روز باشد
و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آن حدود بجانب چین و هند آمده باشند
که در آن نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله

ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از آنجمله نه جزو یاجوج
و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند
هر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام
طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف میباشند اول جماعتی اند که
هر یک از ایشان را یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن با آن متناسب باشد دوم زمره اند که
هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول و
قصر قامت ایشان از یک شبر تا چهل میکشد این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن
با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و
حیوانات ضاره هر که با ایشان بر خورد نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را بخورند
و آنها را ملتی و مذهبی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدمی است
خوی و عادت دد و دام دارند و بغیر از شکار صنعتی دیگر نمیدانند و ایشان را کاری نباشد

دیگر را بگیرند و خراب کنند و موی تر خورند ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد تا
برف و بینی ندارند و چشمهای خورد دارند و موی جز بر سر ایشان نیست عمر ایشان از عمر سایر
بنی آدم دراز تر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان اژدهای
کلان بفرستند و اصید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذو القرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
از مجددات ذو القرنین اصغر است که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذو القرنین فرمود تا خشت
های آهن بزدند و با مس گداخته آن خشتها را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سد صد
کروه است و عرض آن یکصد و پنجاه کروه و بنای آنرا با آب رسانیده اند ارتفاع برابر
کوهی و دروازه بران نشانیده اند که دو لخت دارد هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هفتاد گز و سطبری و ضخامت هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی برین دروازه
زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
و چهار دندانه دارد و هر دندانه برابر یکسر آدمی و پادشاهی که در ان حوالی است هر جمعه مقرر
کرده که بجمعی از قوم قوی هیکل در سنجار و دو گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بران در زنند و قفل در را بجنبانند تا دلالت بران کند که این در پاسبانی دارد
و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش سد آیند و سد را
بنیش و چنگال و زبان بجایی رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند آنرا
بگذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد چون سحر شود بقدرت الهی آن سد را بر شکل اول
بینند گویند در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سد را سوراخی شد

تقدر گنجایش دو انگشت از آن زمان کشاده تر شده میرود اما تا بمقدار زر رسیده که از آن بیرون نتوان
برآمد و چون بموجب وعدهٔ الهی وقت برآمدن آنها رسد آن سد را سوراخ کرده بیرون برآیند
و در زمین افروگیر شوند و هر حیوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایق آیند و قسمی گویند
باشند که جماعهٔ اول ایشان دریای عمیق را که در آن هفت گروه باشد تمام بنوشند و جماعهٔ
دوم از ایشان که رسند گویند در اینجا وقتی آب بوده است که چون مردمان را هلاک کنند تنبیه
آنها گشته نشوند در حصن حصین شاهزاده حضرت امام مهدی و حضرت عیسی متحصن گردند بعد از آن یاجوج
و ماجوج گویند که از انتقام زمینیان برآمدیم و تیرها بطرف آسمان افکنند و بقدرت الهی تیرهای ایشان از
خون آلوده بازگردد و این سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان را نیز مغلوب ساختیم بعد از آن بحکم حضرت
عیسی علیه السلام حق تعالی کرمی را برایشان گمارد و این کرم را نغف خوانند و آن کرمان در گوشهای
ایشان روند و آنجماعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوه ها و قلعه ها
متحصن باشند شادی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
بارانی سخت بارد که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریا اندازد و در کتاب
مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی بن معتصم خواست که تا بر حقیقت سد یاجوج و ما
جوج اطلاع یابد بنابران در سنه دو صد و بیست و هشت ۲۲۸ سلام ترجمان را با پنجاه نفر بجهت
تفحص آن فرستاد و او از سامره بارمینیه رفت و از آنجا به بلاد ارّان رفت
و از آنجا پیش ترخان ملک خزر رفت ترخان دلیلان همراه وی گردانید و آنجماعت
بیست و هفت روز راه رفتند تا بزمینی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آید و ده روز دیگر
تا بسرزمینی رسیدند و کوهی بنظر ایشان آمد و قلعه که جمعی در وی نشسته بودند آنگاه

در آن موضع اثری. و دور از انجا بیشتر بیست و هفت منزل دیگر طی کردند بحصنی رسیدند نزدیک
سد یاجوج و شعبت آن اگرچه پادشاه اندک بود اما صحرا و اماکن بسیار داشت و از جمله آن سرزمین
حصار و حصنی بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج و ماجوج در انجا بودند و همه دین اسلام داشتند
و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی بی خبر
بودند بهر تقدیر سلام از روز نگهبان گذشتند و بضیافت قیام نمودند روز دیگر برداشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید و روز دیگر برانکوه هیچ قسم گیاه نروییده بود و پیش آن و در میان دره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیاده گنجایش نداشت و حقیقت سد بنوعی که سابق
بتحریر آمد معاینه کرد و بعد از ملاحظه عنان مراجعت بطرف خلیفه برتافت و در مدت دو ماه در موضعیکه
نام سمرقند هفت فرسنگ بود باابادانی رسید و از انجا براه خراسان بسامره ببغداد باز آمد و
غیبت سلام در آن سفر پرخطر دو سال و چهار ماه بود افسوس شهریست در شمال بلاد روم و یکی
از شهرهای او قیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن آنها در تفاسیر مذکور
و مسطور است از آن ملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلافست و از شهر تا غار ایشان شش
کروه است و در غار بجانب شمالست و آفتاب در آن نتابد و بر در آن غار مسجدیست که دعا در آن مستجاب
و در شب بالای آن غار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر مرئی میگردد و در تاریخ عباسی مرقوم است
که واثق ابن معتصم را داعیه شد که بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طوسی منجم را که از خواص او بود فرستاد محمد مذکور تقریر کرد که ز اقلیم تشهر السین که میان عموریه
و روم است چند روز راه های سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرای رسیدیم که
در آنکوهی بود مقعر که هیچ کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن آن از هزار گز زیاده نمی

مدهشت و انما بغایت بلند و در دامن آن کوه سوراخی بود در سنگ کنده بحیلت بر بالای کوه
رفتیم آنجا چاهی عظیم بیم کشاده مانند غاری و عمق بسیار ده دو ذراع داشت و کشادگی آنجاه قریب دو
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی مینمود از کوه نزدیک آنچاه شدیم آن سوراخی بود کشاده
درون رفتیم بقدر بیست صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده و
انسان جاهای بمقدار پنج گز بود که بزبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان مانع
شدند که مگر که ایشان را ببینید بوی افتد تا بسخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم سیزده
شخص را دیدیم خفته یکی از ایشان کودک امرد بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم بغایت
بوسیده اما تن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده بودیم اثر موی در
آن باقی بود چون بر کشیدیم بر بنیاد از آنجا بر آمده متوجه دار الخلافه شدیم باطلوق بلده ایست
بعضی باطل نیز گویند مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون متهم بدزدی یا امر
دیگر شوند قدری آهن باتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند و دو چوب فرو برند و آهن را
بانبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بر دارد و چند قدم برده
بیندازد پس دست وی را به پارچه بسته کنند اگر او را آبله شده باشد مجرم و گنهکار بود و الا
بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر آب فرو برد
گناه ندارد چه آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده آن شخص را
بسیار بسیاست. جابلقا شهریست در نهایت ولایت مغرب اهل آن دیار از اولاد عاد اند
و عظمت شکل فی الشان حضرت سیما ... اهالی آن مسلمان اند والله اعلم چون کمیت
قلم در عرصه تحریر کیفیات ... ایراد نکات مناسبه ... ساز و سلک بیانی نموده

الانسب لبستان بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار سمط
نوشته آید بعون الله تعالی

باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعه زمین که آشیا و یوروب و آفریکا و امریکا ست مطابق اخبارات انگریزی

فقیر ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم به سه قسم
کما آشیا و یوروب و افریکا ست کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
بعد مدتی چون ازین حصه هم ایشان را وقوف دست داد آن را داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم
قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید الحال ما قدری از روی اخبارات آنفرقه تحریر سازیم
تا بعد بیب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی
مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن نمعنی هم موید اقوال سابقه بود مستحسن نمود

بیان حصه اول از حصه های اربعه آشیا نام

بدانکه ابتدا از زمین حصه
آشیا است که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت به سه حصه دیگر کلان است طول
انحصه شش هزار و ششصد و هفتاد کروه است و جائیکه عرض مسافت بسیار دارد از انجا چهار
هزار و ششصد و بیست کروه است اگر ما مطابق اقوال حکمای هنود از سر زمین خط استوا
شمالی اقلیم نیم پس اول آنها ملک هندوستان است و درمیان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار ملک است
بود در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله اندک مایل
بغرب پنجاب و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آشام است که بطرف شرق انجین است
جانب شمال و شرق چین جاپان نام سه جزایر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
ملک برهما است و جانب شرق برهما سیام و تنگن است و جانب غرب هندوستان

فارس است و جانب مغرب فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر از این جزایرند که
سوماترا و بیرنیو دنیا یا معروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برها است و جانب جنوب
بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هر کوهی که است
از کوه همالا ابتدا بر آمده باشد شاخهای درخت تا گارو گا چار رسیده و در جنوب تا ملک تک
رفته طول هندوستان جاییکه زیاده درازی دارد یعنی از کشمیر تا کماری نیز یکهزار و
و هفتاد و چهار کروه است و پهنائی آن جاییکه بسیار پهنا است یعنی از زمین شهر ته‌ته سند
تا کرا چین بند یکهزار و ششصد کروه است و کوه کلان در هندوستان همالا است که از
جبال گنگا سس شروع شده تا شمال پنجاب میرسد از انجا تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کروه
میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
کوهها بلند است و بیشتر در زمین امریکا کوه اندس را مردم گمان می برند که بلندترین کوه
ها است لیکن آن چهارده ۱۴۰۰۰ هزار ذرعه دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور نوزده
هزار و ششصد ۱۹۶۰۰ ذرعه دستی بلند است دوم متصل نبارس کوه بندهیاچل سیم
کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در راج محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده
بکوه نیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه گهاتی که از آن صندل و چیزهای
خوشبو پیدا می شود ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه همالا برمی آید و در
میانش گندک و گهاگهرا و جمنا و سون و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
یکهزار و ششصد کروه گذر کرده از جانب جنوب کلکته بدریای شور میریزد دوم سند

که از کوه کلان برآمده باره دریای ستلج و بیاسا و راوی و چندربهاگا و بهت و چناب وغیره بکهر گرده
سیلان کرده به بحر هندوستان منتهی می شود سیم دریای برهما از کوه برهما برآمده در زمین تبت
و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله درآمده جانب هندوستان نزدیک
چاتگام در بدبا درآمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین صدها مثل جمنا و نربدا و گهودا
وری و کرشنا و چنبل نیز جریان دارد و تقریر شمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقیاس
معلوم می شود که ده کرور خواهند بود اصل زبان هند سنسکرت است و زبانهای دیگر از
مستخرج و باقسام علوم و انواع فنون کتب متفرقه مملو اکثر علوم ازان قبیل اند که به
وقوف و مهارت بران اتفاق بمدارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسا متعدد است
قبل ازین قریب نهصد ۹۰۰ سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و خط
و تعلیم تعلم عربی مروج شده و الفاظ فارسی عربی بتصرف فصحا و آن آمیخته قدری فصاحت
پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کهانسی چهل زبان باشد در هندستان از
سه مذهب و آیین مروج اند اول مسلمانان دوم هنود سیم نصاری مذهب [illegible] بکلی تمام
رواج یافته و خلاصهٔ کیش و آیین آنها کم آزاری بجمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات
شاقه و تزکیه و تصفیهٔ نفس و تسخیر و انقیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت
ازانها و التزام صدقات و خیرات مقرره و تعیین ایام و ساعات سعد و نحس و تطیر و تفاول در امور و مشقت
و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانهای
سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد آن گرو نانک در پنجاب مذهب نو
طرح نهاد و گویند سنگ رسوم چند بران افزوده رواج داد و الحال [illegible] سواد

تفاول

فصل هندستان بر دو حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی جانب جنوبی هندستان شمالی اعظم
گجرات بحر است و رود نربدا و جانب غرب شمالی هندستان رودبار سنده و جانب حد شمالی آن
قطار کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای اتک بنام هندستان
ته صوبه است جانب غرب ملک بنگ و جانب شمال رود گنگ یکی ملک متهلا است که آن را مظهر بود
نیز گویند و جانب غربی متهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
نیپال است در رودبار کلان گهاگهرا نام از کوه همالا بر آمده قریب [illegible] بار رود گنگ می پیوندد
و رودی دیگر گومتی نام از متصل لکهنو بر آمده جانب شرق کاشی یعنی گوپال پور برود گنگ
ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که بتصرف افغانان بوده و جانب رود گنگ
بهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خوانده بود و درین
زمین گیا نام از معابد مشهور هنود است و در ان سواد شخصی مسمی جن بوده اوتار شده بود و جانب
غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی
بندیل کهند است و در انجا پرنا نامی جایی معدن الماس است جانب شمالی و غربی بندیل کهند متهرا
است بر لب رودبار جمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبرآباد در ان نزدیکی دار السلطنت
شده و از انجا گذشته شمال رود گنگ دوابه است و از کلان امصار آن ضلع پریاک و
قنوج و فرخ آباد و علی گده و برج نام مملکتی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و
طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش را کوه همالا محاصره کرده است در انحدود ملک
پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرتسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب سوهند
جنوب است و کلان امصار آنجا نگر و کانپور و لودهیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانیر

میان ریگستان و چولستان واقع است دیگر مصار نیز دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آنملک
مرهته و سندهیا است که حد جنوب غربی آنملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رود جمن
دار القرار آن گوالیار و شهر لشکر و آن از آگره شصت کروه دور است و جانب شرق رود بار
سند سهو و ملک سند بسبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سهو و ملک
سند سهو از سیصد و شصت کروه پهنا یکصد و بیست کروه حیدرآباد دو هستند یکی در ضلع
جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم قندهار فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
شهر کشمیر کوت و از انجا گذشته در اطراف آن سام بدهو و چینی و منی پور در تصرف ملک
برهما است و دار انحد و اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگناته دیوتا است که اکثر مردم هنود با آن معتقد میروند بیس و پیش
معبد آنها انقدر مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بنا بر واقفیت
هوا میرند که توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این سفر خیلی تعذر دارد
و بر لب دریای شور مندرج است و از انجا گذشته بندر مبئی است و از انجا گذشته مملکت برار
و بیجاپور و سرکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سرنگ پتن و سرب پور است جانب جنوبی
مندرج تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و چهری کلان که مکان فراسیسان است دیگر شهر گوا
که از سیصد و چند سال در تحت حکم نصلای پرتکیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندرج جزیره سنگلدیپ است که اکثر امرا ندیب نیز گویند طول آن دو صد کروه و عرض
یکصد و ده کروه تخمینا در انجا الکه مردم خواهند به نسبت بدیگر ملکها در انجا مروارید خوب و گران

بها است می آید و در زمین سفر ندیب الکانام جزیره ایست در انجا عقاربست سیاه مانند هنود لباس
پوشیده بروش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگلدیپ بالدیپ و لکدیپ است که ساکنان آنجا هم
مسلمان اند از انجا عنبر مهره می آید و جانب شمال آنجزایر دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
هندستان تبت است و از انجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کلان مملکتی است لیکن قسم قسم
منقسم میشود یک قسم حکام علیحده دارد یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه سیم هم حکام
متفرقه دارد از جانب غرب با یوروپ اتصال دارد در میانه دریای شور است که تنگ
بسته است جهاز نمیرود در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها دانند و مردم آنجا
از سگان ارابه ها را گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن سرزمین
پانصد و هفتاد کروه و عرض چهارصد و چهل و دو کروه جانب شرق و جنوب چین دریای
شور است و جانب شمال چین چهارصد کروه دیوار محکم بطریق قلعه برای محافظت بسته
اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت تمام روی زمین در چین کثرت
مردمان واقع است هرچند سواد چین نسبت بهندستان کمتر است لیکن بکثرت مردم
و وفور آبادی از هند کلان تر شده تخمیناً در هژده کرور مردم خواهند بود از چهار هزار
سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنها بزرگان و سلف خود را میپرستند از دیوان
هنود خبر ندارند در زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را به شهر خود آمدن
نمی دهند تا لشکر آنها نهایت کم زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده آمدند از
چند سال پادشاه بربرها بعضی ملک ازانها بزور بازو انتزاع کرده تا حال ها ممالک از دست رفته باز
نمیتوانند گرفت و چینیان خورد چشم میباشند بنابراین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

انها افکار دیگر ایسیار است تشرافت را در میان انها اعتباری نیست فقط علم با اعتبار است و
مطبع خانها که کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم بشمار بعضی جزایر نیز در تصرف
انها است در جانب خط استوا تا بوجاپان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاه تنکن است و انها هم مذهبی دارند و خط انها نزدیک با خط چینیان است و غربی کام بوج
سیام نام ملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله تا ملک برهما است مسافت آن زمین در
الطول تخمینا یکهزار کروه و در عرض ششصد کروه بقیاس می آید که ساکنین آنجا یک نیم کرور مردم
خواهند بود نسبت بسابق الحال غلبه انها زیاده شده است اکثر زمین مشتمل بر چند ملک است که
کلانترین همه پیگو است زبان روزمره انها مطابق چینیان است پادشاه آنجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند در سلطنت آن امر او یکه بجانب شرق چاتگام واقع است وارا وقی نام رود با
بر لب گنگا دریا انجاست فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر سند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل زمین آن طولا یا نصد کروه و عرضا سیصد و پنجاه کروه در آن زمین هیچ رود
کلان نیست بلوچیان بسیار دراز و تنومند می باشند چند سرگروه و سردار دارند اکثر خوراک
انها گوشت گاو میش اند و در انجا گوزه پیدا می شود و میوه درختان انجا قابل تعریف نیست
چون همه بلوچیان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی توانند و
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوهستان همالا است و غربی
آن قندهار و جنوبی هرات فاما ملک پارس طولش یکهزار و پانصد کروه و عرضش هشتصد [illegible]
کروه پارسیان در حال در سنه بیست هجری به هدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه بشرف
اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی عرب

غرب خلیج پارس است و در شمال بفرات و غرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن بحیره
هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول یکهزار و صد کروه و عرض یکهزار
کروه دارد همه مردم آنجا یکفرقه مسلمان اند زبان آنها عربیست که افصح لغات بنی آدم است و در دیگر
ممالک نیز رواج دارد که استعمال این زبان و تکلم بآن لسان موجب هنروری و شرف است
امروز سرزمین عرب مطاف ذهن جمیع عالم و قبله‌گاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بساکنان ربع
مسکون در علم و فضل و مهمانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند الحاصل
از سرزمین ترکان از حصه ایسیا نوشته می آید که درین سرزمین اکثری از اعظم امور منصهٔ ظهور
آمده چون وجود آدم ابو البشر و بنای سفینه نوح علیه السلام که از اقطار کوهستان همالایا بالای
قلهٔ کوهی جودی نام از کشتی فرود آمده و ظهور اکثر انبیا و اقامت حضرت عیسی و حضرت
علی نبینا و علیه السلام سی و سه سال از رود بارسندان بمسافت یکهزار و سیصد و هفده
کروه جانب غرب واقع شده در انجد و دو شهر بابل است که در زمان سابق آنقدر شهر عظیم بوده
که پادشاهی بحیلهٔ بسیار آن را تسخیر کرده داخل شهر مردمان شهر بعد سه روز خبر یافتند و شهر
اورشلیم و کنعان نیز هست و ارمان نیز آنطرف است و باینطرف جزایر بسیار اند منقسم به پنج اقسام
که جزیرهٔ سوماترا و جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرنا فاما سوماترا هشتصد و سی کروه
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا دارد در تصرف انگلند بالینت و ساکنانش بعضی فرنگی
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و تا پوجا که پانصد و شصت کروه دراز
و هشتاد و هشت کروه پهنا دارد شهر کلان بانی بهار است در آنجا مسلمانان اند و بعضی
مردم چین نیز هستند و مدورا نیز جزیره کلانست که طول آن یکصد و هفتاد و پنج کروه و

پنجاه گروه در زمان سابقه مردم هنود در آن بودند چنانکه بتخانه های عظیم و بتان بسیار در انجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در انجا اسلام مروج است و جزیره ثابوریتی
هشتصد گروه دراز و پانصد گروه پهنا دارد مردمان آنجا سیاه فام همه کفره و مسلمانان اند
و جزیره مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سیلی و تبس از انجمله اند و تابو ملکا
و پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در انجا هستند قاعده چینیان آنست که زنان آنها از
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر از
مردم چین معمور است دیگر جزیره نوهند که درازی آن دو هزار و چهار صد و سی گروه و پهنا
یکهزار و هفتصد گروه و این جزیره تا سنه یکهزار و هفت صد عیسوی ظاهر نبود و بعد آن معلوم شد
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلیسیان درآورد و در آن سواد شهرکی
بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود در آن نزدیکی جزیره بهاندیمین است طول آن
یکصد و چهل گروه و عرض یکصد گروه و جزیره تابوا که طول آن یکهزار و پنجاه و شش گروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش گروه و در اطراف اربعه آن جزایر خورد و بهم خوش آب و
و آبادان قابل زراعت و جزیره سپاگرنیز است که حقیقت آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق آن چهار صد گروه دور از دنیای نو چند جزیره است که . . . .
حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن بفاصله سی
غیاو جبیلند جزیره اند مسافت آنها پانصد و سی گروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند مثل
تابوا و پولدوا و کالدونیا و ما نجمله اینها ... کپتان کوک صاحب حقیقت

معلوم شده و نیشکر دراز تر از روی زمین در انجاهست و این کپتان کوک صاحب شرکت تمام
روی زمین را گردیده در انحوالی صد جزیره او دیهی برد و دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمسافت چهار
صد کروه دیگر جزیره سوسیتی بقدر هفتاد بلاد است در انجا انصاری رفته بت پرستان آنجا را الهی
خود آورند و بغیر ازین نیز جزایر بسیار اند قدری بانتخاب بتحریر رسیده که فایده متعدیه بران
مترتب نبود

در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروب

الحال از حصه دوم
زمین که یوروب است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر
مردم در حصه آسیا اند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود سرزمین یوروب جانب غرب آسیا است
مابین این دو سوا هیچ دریا حایل نیست بنابرین حد غربی دریای شور اتلانتک شرقی یوروب است
جانب شمالی یوروب دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور اتلانتک واقع بانجهت
از سرزمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین بانجهت از زمین حصه افریکا
متفرق شده شمار مردم آنجا بقیاس پانزده کرور است پیشتر در یوروب آفتاب و ماهتاب و
دیوان را می پرستیدند مذهب پاپا که پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج دارد فی الحال بعضی
بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکوره و غیره هستند
و دریوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکهزار
و هشتصد و شصت ۹۶۰ کروه طول دارد همین بحر سرزمین یوروب را از زمین افریکا جدا می سازد
دوم بحر بالتیک سیوم بحر سفید که دران اکثر خرابی اند و جهاز در جانب شمال یوروب نمیرود که
آب بر آب مثل کوه یخ بسته مدام روان است همین که بجهاز رسد بیک لطمه بشکند و دریوروب
الپ نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلند تر که ده هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و دیگر

دو شکوه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بپا اند از انجمله سلطنت ترکانست که روم نام
گویند دوم انگلند سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که قریب
انگلند است پنجم اسپین ششم پرتگیس که از صد سال و چندی منتقل شده هفتم سپانیا هشتم نیدر
لند نهم سویدن دهم دنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سیوشجبرلیند سیزدهم سواد خورد
جرمنی چهاردهم اتالی مملکت ترکان سوای ملکهائیکه در افریکا و غیره که در تصرف آنها است در
زمین یوروب اینقدر رو واقعست و آن طولا هشتصد کروه و عرضا سیصد کروه الی آن
دریای شور دکسین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت استریا است چندین شهر
کلان در انجا هست و از ممالک دیگر نیز در آن سرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک
تنها پانصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین علیه عثمانیه آمده و در کستان دین
محمدی رواج بسیار دارد و گروه نصفی رعایا عیسوی ملت اند و منقبان شهر کستنتانتنویل یعنی
قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد اکابران دین مسلمانان اند و در سنه یکهزار و چارصد و
پنجاه و سه عیسوی که موافق هشتصد و هفتاد و پنج هجری است و از لفظ بلده طیبه تاریخ است
این شهر عظیم بتصرف رومیان در آمد در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خداپرستان و
علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بروی زمین نظیر نیست بادشاه انجا را
خوندگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای آن مملکت یکی است اگر زر و مال رعایا بتاراج برد قدرت
دارد لیکن خلاف دین داری نمیکند قضات با دین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت
غرا و تعلیم انواع علوم میکنند اما مدارس علم بسیار ندارند اگرچه ممالک بزرگ و وسیع و زرخیز
و در نهایت عظمت و نهایت ابهت و عساکر و لشکر بیحد و بیشمار و خزاین و دفاین بسیار دارند لیکن

بطرف تعلیم علم مایلند و بسپاه گری و لشکر کشی مشغول می باشند با فوج ملوک اطراف بخوبی جنگ
کردن می توانند و جهازات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی ممالک سلطنت چهل کرور و پنجاه لکهه
روپیه می باشد و در شهر قسطنطنیه بقدر بیست لکهه مردم اند با نصد و پنجاه محکمه قضات یکهزار و
ششصد مسجد جامع کلان دو قیصریکی در محله ممالس دیگر در محله سلاد واقع است هفت
دروازه دارد از هر دروازه تا دولتخانه قیصری شش کروه است و در شهر دیگر بقدر سی لکهه
مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی هویدا نامی شهر کلان جای تجارت است که سوا دو
آمد و شد دارند و در انجا یک لکهه و هفتاد هزار مردم خواهند بود در شهر نوا گر بشیر شهر کلان بود و
الحال زیاده از پنجاه هزار مردم در انجا نیستند و در شهر سانونی نیز شصت هزار خواهند بود دیگر
چندین ملک خورد و کلان و اطراف دیگر دا نکار مات و هنروری و جنبیه تجارت غیر از
قوم ترکان در دیگر اشخاص مروج است از دریا های آنجا دو سه دریا کلان است و چند کوه بزرگ
هم دارد که حقیقت انکوهها در کتب کریکان بعظمت بیان کرده اند جزایر آنجا تا یکصد جزیره خواهد
بود فما ملک انگلند منقسم بچهار قسم است اول انگلند دار السلطنت آن لندن دوم ایرلند
دار السلطنت آن ڈبلن سیوم اسکاٹلنڈ دار السلطنت آن ایڈنبرہ چهارم ویلس مسافت جزیره
تاپو انگلند با نصد و ده کروه طول دارد جانب شرقیش فرانسیس و اینجزایر از هندستان بفاصله
چهارده هزار کروه بسمت مغرب شمال واقع اند اگر جهاز شب و روز بلا تعطیل رود در شش ماه
بلندن میرسد و الحال جهازات دخانی اختراع یافته جهاز در چهل و پنج روز هم بکلکته میرسد و از
امریکا یعنی دنیای نو از ولایت انگلستان بمسافت سه هزار میل دور است و در نیو لاخطی نه ماه
امریکا از راه انگلستان و مصر بلد لندن رسیده و چون حساب کردند از ابتدای روانگی تا رسیده

بود پایانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کرور و یوم زیاده تر ڈاک جهاز رفته ظاهر است
بر باد سیک سینیر شبی گرفته اینجزایر مرقوم الصدر متصرف ملکه انگلستانست بالفعل موسوم
بوکتوریه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این جزایر را قیصر
روم متصرف گشت قبل از آن ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات گذرانی
بخوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران پشم دار کردن صرف مینمودند بر
کنار چشمها و آب روان که جای قابل چرای مواشی می بود خانها از خس و برگ درختان میکردند
و مویهای دراز عقب سر میگذاشتند و پرستش آفتاب و مهتاب و رعد و برق و انواع بتان
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه روئی و بیرحمی و بیوفائی و بد
اطواری پیشه ایشان بود ملخص کلام آنکه تا چهارصد سال انگلند متصرف رومیان ماند به اقتضای
بسبب حوادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
و ضوابط و روابط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست مدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند در سنه ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قسیسان
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده و دلالت بدین عیسوی کردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد خود را چسان گذارم و بدون اثبات دلائل عقلی باین دین جدید چگونه در
آرم اما چون مطلب شما خیرخواهی است و زحمت و مشقت آمدن کشیده در ملک ما سکونت نموده
و مواجب و مشاهره بمدعای خاطر پیدا خواهیانا اگر کسی میل بمذهب و آئین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال از همین مدت دختر پادشاه فرانسیس که متقلد
بقلاده ملت عیسوی بوده در عقد ازدواج کشیده بود بغرالامر باغوای زوجه خود

که کیش خود را

که کیش خود را بمحاسن تاویلات در نظر پادشاه جلوه می داد رغبت بآیین مسیحی کرده اصطباغ یافت
و در کوچه و بازار لندن منادی داده که هر کس بدین عیسوی گراید مورد انعامات است رعایای
لندن بملاحظه این مراسم بکفر فرقه عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت برقوانین
عقلی نهاده باختراع آیین حکمت عملی انتظام دادند بنا بر علی روز بروز ثروت و شوکت آنهم افزودند
و ملکه تهذیب اخلاق بجایی رسانیدند که آیین خود را بملایمت و انصاف در افکار و اذهان عالمیان
قرار دادند بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در سنه [1600] یکهزار
و ششصد بواسطه نبیره بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکهه بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
[220] دو صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن میتوانند و سرزمین نلس است صد سال تصرف
انگلند یا است زبان آنها با زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد اسکاتلند نیز با انگلند یکی شد
چنانکه در صدر مذکور است و سرزمین انگلند شهر کلان لندن است که در آنجا تخمینا چهارده لکهه
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکهه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش پل کلان عظیم الشان است که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک پل بتحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن [9] نه
طاق است وسعت یک طاق هشتاد دست و ارتفاع بیست و نه [29] دست و پایه او سیزده [13] دست
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و ارابه ها عرضا بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهة مرور پیادگان چهار چهار دست ساخته اند و این پل باین استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن یکصد کروه ... کروه بدریای شور میرسد و هوا

انگلستان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر جلد نظیر در سردی یکدرجه زیاده است در
سرما دریاهای آنجا و تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان و چارپایان و گاڑی و بگهی بران بجور
میگذرند و اصلا نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار که بکشمیری پوش میگویند بر درختان
می بندد و از ماه کاتک تا ماگ موسم سردی آنجا است مگر گاه گاه در جیت هم برف میشود و از
ابتدای بیساکه بهار است و شکوفه و سبزه و ریاحین و صحراها بمخمل سبز مرد و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکنند و مانند هندستان برسکال و اندهیری و آندهی و چهکر ندارد بلکه بعید و سه
روز گاه گاه باران می بارد اراضی انجا نشیب و فراز دارد گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم بعمل
و بکثرت در آنجا می شود و مصالح حاره مثل دارچینی و فلفل وغیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناناس آن را اهل انتظام
صاحب هوس بطرز حکمت در مکان گرم میرسانند که مکانی وسیع از چهار طرف فرش و سقف
شیشه ها چنان استوار میکنند که هوای سرد بران نرسد اما تابش آفتاب بوساطت شیشه ها می
افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق طبع
می دارند باین صورت هر قسم میوه بخوبی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آن ملک نیست هم بهمین روش بهم میرسانند و بغیر ازین میوه ماکول در رود در باغات
و میدانها و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
آراسته می باشد و گلاب آنجا بسیار خوشبو است و الوان مختلف دارد چون رنگ معروف و گلنار
و سفید و زرد و با نگهت موفور تا ماه ها دوام میکند و تا مدتها گل میکند و سوسن و نرگس و دیگر

اقسام یاسمین نیز دارد و گلهای جنگلی انگلند نیز نهایت خوشبو و زیبا می باشند برای گلها آنجا ان
آب و هوای آنجا موافق است که هر گاه گلهای ممالک دیگر در انجا رسند از ملک خود بهتر بالیده
شوند و بغیر ازین چند جوی خورد هم دارد و نهر کلان سیورن جانب غربی انگلند یکصد و سی
کروه متصل برستل بدریای شور میریزد و نهر تیمز تا نود کروه سیلان دارد و در شهر لندن هشت
کوچه است که هر یکی نام علیحده دارد و نیز زمین برای گل ولای و آب غسل بدررو ها بطریق عرقه
ساخته اند که بدریا میریزد و علاوه بران برای صفای کوچه ها هشتصد ارابه است بر هر ارابه
دو کس مقرر که تمام روز در کوچه ها میگردند و خس و خاشاک برداشته در ارابه نهاده بدریا می
اندازند و در بازار ها چندین چوک است که در اطراف آن امکنهٔ عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
مرتب شده و جز آن یک لکهه و شصت هزار مکان پخته و سنگین و رنگین چهار پنج طبقه دارد و راهها بس
یار گشاده چنانکه تخمیناً بیست گاڑی در آن میتوانند رفت در وسط بازار از سنگهای
گرد و کلان برای آمد و رفت گاڑیها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مرمر
بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که جهت عبور گاڑی است اندک مرتفع تر کرده و دکانها از
سامان تجمل مالامال و از کثرت تحایف بمثال دروازه های دکان همگی از شیشه های حلبی سطبر
با آراستگی تمام و در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و حلبی
البسه نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الالوان و بادله و کمخاب و زربفت و بانات و ماهو
ت و چیت و جهلرهای بلورین تا بهر رنگ برهم چیده که بملاحظه آن رهروان محظوظ شوند در نفس
شهر محل کلان پادشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجه که بعضی از ان نهایت به تکلف ساخته اند
از انجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی گز و ارتفاع آن از زمین تا گنبد دو صد و

نشست فرش تمام آن از سنگ مرمر ساخته آنها مکان جشن بادشاهی و مکان صدر عدالت
و مکان خزانه و ڈاک خانه و مکان نمایش سنتوزیم که در آن نوادر روی زمین نهاده اند دیگر سه هزار
مکتب خانه نامی دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مدرسه
بادشاهی علیحده و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و هیجده مکان کلان پر از کتب و پنجاه و یک
مکان برای جلوس صاحبان و نوزده مکان برای محبوسان و چهل و هشت مکان دواخانه و
دار الشفا که در آنجا دوا مفت بغربا داده میشود و هیجده مهمان سرا که مفلسان پیر و ضعیف و دست و پا
شکسته که در جنگها صدمه ها برداشته اند در آنجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سالانه
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم هست که کور و کر یتیم و بیوه زن و مرد بدیست و با خوراک و
پوشاک می یابند و دار الخیرات دیگر هم هست که در تمامی آنها زیاده از سه کرور روپیه در سال
بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
و شصت هزار گاو و یک لکهه و شصت و شش هزار گوسفند و مرغ و بط و غیره جانوران
بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه بمصرف میرسد اما
چون دو نور مردم است اجناس بسیار گران آنها است که برنج فی روپیه پنج شش آثار افیون آثار
از پنجاه تا شصت روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ فی آثار هشت روپیه تمر هندی
سه آثار و زرد چوب فی آثار دوازده روپیه و اناناس و خربوزه و تربوز هر یک به نیم
اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذتر از هند است و کاله های بس در زیر زمین نصب
کرده اند که از آن آب شیرین بخانه ها میرسانند و هر شب زیاده تر و خوبتر از شب دیوالی که هندوان
در هندستان میکنند روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بغیر مشعل

و چراغ ولیمن تن برگادی و بگهی و کوچ سوار و پیاده در کوچه‌ها آمد و رفت میکنند و این چراغان
بر شاه‌راه و بزرن‌ها و بیرون شهر تا مسافت دو کروه از سر شام تا طلوع صبح صادق بکمال زرق
برق میماند در اوایل پیه و تیل سیاه در چراغها میسوختند تا درین ایام بعوض روغن سیاه گاز
گاس می سوزانند و گاس چیزیست در خرج نهایت کم و در روشنائی زیاده بمنزلهٔ مهتاب
مثل آتشبازی و اجزای ساختن آن بسیار خیرات و مخارجات اینقدر چراغان فی یوم
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی بسیار و گراند می طلبد لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمهٔ رعایاست
بانتقاعده که هر که از راه میرود چیزی موجب آئین و قرارداد بآنها می دهد لهذا تخفیفی در
خرج رعایای آنجا میشود و الا فلا و حساب ماه‌های ایشان شمسی است و اسامی شهور انگریزی
انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است اینست که مارچ سی و یک یوم است و اپریل
سی یوم مئی سی و یک یوم جون سی یوم جولای سی و یک یوم و آگست نیز سی و یک
یوم و ستمبر سی یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی یوم و دسمبر سی و یک یوم و جنوری
سی و یک یوم فروری بیست و هشت یوم سه سال باین قاعده اعتبار کنند و در سال
چهارم همان کسر ربع زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیست و نه
گیرند و آن روز کبیسه نامند و قاعده دریافت کبیسه اینست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سنه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مبدا این تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گرفته‌اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد و بیست و پنج خانه

زراعت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه فقیر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمانان در لندن و تمامی مملکت انگلند در تمام
چهل لکهه خانه اند از جمله آن یک لکهه چندان دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها کمتر است
و آنها زمینداران توانگر اند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خورد است و صرافان
متمول و دولتمند که پادشاهان فرنگستان و حکام امریکا کرورها روپیه بقرض می دهند و
کهارات آنها در تمام عالم بتجارت میروند و اهل حرفه مایه دار که از سرمایه آن هزار هزار
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین و متمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبه ادنی و صنعت
و تجارت آنملک نیز که احقه در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یک ارب و چهارده کرور روپیه را دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که پنبه و پارچه های
رنگارنگ بیست و نه کرور و از ابریشم و نبات و پتو و کمل وغیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل صنادیق و ساز اسپ و کفش وغیره یازده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز یازده کرور و پارچه های ابریشمی یازده کرور و زیور و آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ وغیره از یک ارب گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
این همه صنایع را یازده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
یک نفر باعانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان طویل و عریض
ساختن و مانند آن بوسیله یک آلت کلان می نماند مرتب میشود و هر یکی بموضع خبر گیر است

مخصوص بیک کار است و دیگری درآن دخل ندارد تا آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکنند و مشاق میشوند و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرهای لابدی می برند چنانکه از سمت افریکا یعنی دنیای نو تماکو و برنج مهین و اعلی و سن و پنبه و آهن و دهونا و کهار و شکر و شراب و پنبه و قهوه و زنجبیل و فلفل سیاه و سرخ و مهاگنی که از آن کرسی ها میسازند و صمغ و اقسام ادویات و غیره آرند و از ملک افریکا طلا و عاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان و چین برنج و مصالح حاره و چای ختائی و سایر ادویات و اجزای رنگ دن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ململ می آرند و از ممالک محروسه یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعوض آن از صنایعی که در انگلند تیار میشود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلند ازین تجارت که در سنه ۱۸۱۲ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه و پنج کرور و هفتاد و شش لکهه ده هزار روپیه ۶۱۰۰۰۰ معه محصول اجناس در تحت ضبط در آمده و نیز معلوم باد که در سنه ۱۸۳۱ یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد رعیت برتین مطابق شمار دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر به شمار آمده بودند و اگر رعایا چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و پنجهزار را که باینطرف دریای شور و جزایر سیلکه؟ اند و رعیت انگریزاند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لکهه و پنجهزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص بادشاه انگریزاند و درین چند سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز تاریخ آن خبر میدهد و آن سنه ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که در سایر ممالک آنچه بادشاه کند آنهم قانون و دستور العمل کار و امان است و در انگلند بر عکس آن بادشاه خلاف قانون و آئین حکم نمیکنند و دو دربار در انجا است نام آنها پارلمنت است تا مادام که بادشاه با حکم آنها مطابق نباشد دخل قانون ملکی نمیگیرد و بادشاه را بهر صورت اختیار است

واستیصال افواج بری و بحری و حکم صلح و نزاع و موقوف کردن مصلحان مجلس پارلمنٹ و معزولی
آنها لیکن بغیر از سررشتهٔ قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و مصلاح
و قانون آنها هیچ کس همچو این قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن قدرت ندارد
و برای مشورهٔ مجلسیان فیصلهٔ مقدمات و بحالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت
مقرر است چنانکه کپتان چونا نهان اسکات نوشته که برای مصارف خاص پادشاه در سال یک
۲۰۲۰۰۰۰۰
کرور و بیست لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید برای
ضبط و ربط ملک و مشاهیر سپاهیان و مصرف سلطنت بخرج میرود و بقیه داخل خزانه میشود
و پادشاه بغیر تجویز مشیران و مصلحان کونسل یعنی پارلمنٹ زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و روداد فتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد از رعایا بخوبی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار بآنها نرسد چنانچه
در سنه ۱۷۹۲ع مطابق سنه ۱۲۰۶ هجری علی صاحبها السلام که انگریزان را با فرانسیسیان جنگ روی داد
۳۰۰۰۰۰۰۰۰
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد و در سنه حال نیز ملکهٔ انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیاری ریل رود یعنی سرک آهنی برای عرادهای دخانی داده بود طریق وصول
چنانست که پادشاه منادی و اشتهار میکند که اینقدر مبلغ بکار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زرها داخل خزانه کرده حجت ملونامه بطریق دستاویز میگیرند
۱۰۰۵
و منافع آن فی ماه هزار و پنج روپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
و دولتمندان و تجار عالیشان سینه بآهستگی از رعایا تحصیل کرده مردم منشیان و متصدیان سرکار
پادشاهی جنگ بخرج پارلمنٹ میدهد اگر خرج بجائی باشند که پسند پارلمنٹ نبود در سال آینده

صرف خاص پادشاهی مجرا نگیرند تخت نشینی موروثی است لیکن بطرز دین مسیحی دو دربار سلطنت از انجا است
گویند چنانکه در صدر مذکور شده اول دربار خاص است که در انجا منصبداران بحقوق مناصب خود
اجلاس مینمایند دوم آنکه مردم شرفا و عمدۀ خاندان اند تفصیل مناصب آنها این است اول دوک که
نبیره از انها اقربای پادشاه اند دوم مارکوئس سیوم ارل چهارم دیکونت پنجم بارنت و علاوه
بران از جملۀ قسیسان نیز جماعۀ بسوای شاهزادۀ ولیعهد هر قدر شاهزاده باشند در اجلاس
دربار خاص شریک میباشند دوم مردم مساوی و متعارف هر یکرا پایه و مرتبۀ جداگانه مقرر است
و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند و جهت مجلس داد و گرفت رعایا شش صد نفر
دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگلند بر شش حصه منقسم است
دو نفر از صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دورۀ شش ماهه رفته مقدمات رعیت تجویز را
بفیصل میرسانند و از لندن باطراف اخبارات هفت روزه بقدر یک لکها روپیه می آید
و احوال ماه ها کتابها مرتب میشود فی ماه بقدر پنجاه هزار کتاب تقسیم میرسد که بمطالعۀ آنها نتیجه
پادشاه و وزرا سیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا تصنیف مهمات ملکی تعلیم یابند
که باین نسق و روش و آئین جاری امورات خلایق باید کرد در هر سال کتابهای اشعار و علم تشبیهات و
بدیع و منطق و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تواریخ و هیأت و جفر در هر فن تخمیناً شش صد
عدد منطبع میشوند و فوج انگریزی سوای سپاهیکه در هندستان و دیگر ممالک مقرر اند محض بهر
حفاظت لندن متعین اند سه لکهه سپاه اند که در جرأت و جلادت بی نظیر اند و در خشکی و تری مردانه
بجنگند نظم کز ابلیس آنجا نیاید بجنگ ÷ گریزد بسوراخ چون موش لنگ ÷ همه گربه چشمان گرگینه
سوی ÷ همه دیو ساران عفریت خوی ÷ بخشکی پلنگان نخجیر خا ÷ بدریا نهنگان جنگ آزما

زاب و هن نسترنج گربه دار شبش کرده از موی اعضا تنگارنه تراشیده ریش و خراشیده رو
دماغ و زنار و بغل عرق مو نه رسر سبزی آنجا که دارد امید نه که شیطان سرخ اندود یو سپید قرن
ملاحی و ناخدایی و دشمن را در جهازات بتوپخانه برانیدن محاوره بسیار بهم رسانیده اند آنقدر جهازات بتوپخانه
بزرگ و مستحکم که اگر بالفرض انها را با جهازات تمام عالم اتفاق محاربه افتد بر همه فایق باشند و دستور نامه
از اخبارات ثابت شد که یکهزار و ششصد و سی و یک معلوم شد که یکصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در هر
سه طبقه هر یکی از انها هفتاد و چهار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد و سی ضرب توپ البیر کوب منصوب اند
و ششصد نفر سپاهی برای حرب یکصد و شصت جهاز دیگر اند که در انها از شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا
دو ضرب موضوع است و در هر یکی جهاز صد و پنجاه کس و اینجهازات نهایت سریع السیر [illegible]
منزل جهاز قدر انها خورد تر اند که از انها قلعه ستانی میکنند و شهرهای لب دریا ازان متصرف میشوند
و در ممالک دیگر آمدنی و عواید بسیار است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی روز
مره است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ و بگهی و کاڈی و سلیس و خدمتگار و غیره
مثل کرسی های دروازه و دریچه هاست البته محصول گرفته داخل خزانه میشود و در انگلند جهازات
تجارت بیست و یکهزار اند و ناخدا و معلم و شاگرد پیشگان آنها سه لکه نفر و در صنعت ماهی گیری سر گرم
اند و نوشتن آن و بیان اقسام ماهی طول دارد و بقدر یک لکه و بیست هزار نفر بصنعت ماهی گیری
مشغول اند که باطراف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول از صنعت نیشکر و روپیه بسیار
عاید میشود و دیگر بدانکه تجارت کمپنی آنرا گویند که شخصی چند موافق عهد پادشاهت بیک امری معاملات
مختص باشند چون بکثرت خراج و احتمال خساره و بسیاری و زور شغال از عهده اهتمام یک کس بر
باشد آن امر در میان شرکا مشترک میگذارند باین دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

کمپنی سوداگران هندستان نسبت بدیگر کمپنی ها عالی تر بودند و ابتدای ظهور اینها اینست که در زمان حکومت
الیزبت نامی که در سنه ۱۶۰۶ ششصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد که همین
سوداگران تجارت هند کنند و دیگر از ادخال مانع باشند و تا مدت مدید جماعه مذکور به تجارت هند مشغول بودند
تا آنکه بسبب وقوع حوادث مانند درمیان شاهزادگان هندستان مخالفت خصومت ورزیدند و بعضی از
شاهزادگان از کمپنی انگریز و بعضی از کمپنی هالند و بعضی از فرانسیس کمپنی از فرقه دیگر که اهل فرقه ملانه قبل از
رود آنگ به تجارت وارد هند بودند استمداد نمودند تا آنکه بسبب امداد و اعانت کمپنی انگریز پاره
زمین جهت احداث کوتهی از پادشاه جغتای عنایت شد بهرصورت مملکت کمپنی افزود و دخل و
تصرف و سلطنت دست داد آنگاه پارلمنت در معامله کمپنی دخل و بازپرس شروع نمود تقرر
گورنر بر فرمانروائی هندستان بپسند خود واگذاشت و در بندر کلکته و بندر مندراج و بمبئی عدالت
موسوم به سپریم کورت شل ولایت خود مقرر نمود که از ساکنان آنجا هر که خواهد مستغیث گردد و کمپنی را
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بعد انقضای میعاد قدیم عهد
نامه جدید طلب کنند و اکثر پارلمنت قابو یافته چند شرط جدید برای بهبود رعایای هندستان
و سود خود داخل میکنند و معامله سرکار کمپنی بهادر بدستور کمپنی های دیگر بوسیله یک گروه که در آن
بیست و چهار نفر رؤسای مباشرت و هر سال از آن بیست و چهار شش نفر تبدیل می یافت
هجده کس دکاخانه کمپنی مستعد میشمایند در سرمایه تجارت کمپنی هر کس که ده هزار روپیه داخل کرده باشد
در وقت انتخاب کارپردازان دعوای استحقاق میرسد و شخصی که کمتر از آن بسیار را منظور و اعتبار
کنند در کارکنان داخل و شامل کرده میشود و چون از احوال لندن فارغ شدیم واضح باد که گوشه
انگلند طلب انتفاع ندارند و در زمین سکتلند کوه بلند بن نیوس است که از دریای شور از سه هزار

در عهد سی بلند هست چهار طرف سیاه جزیره اند و گشت کار و تجارت و آئین موافق انگلنڈ دارند دیگر
جزیره هست هفده کروه طول و یازده کروه عرض و گرنسی و جرسی و الدرنی و سارک از جزیره هست شصت
کروه دور اند دیگر بقدر صد جزیره خورد تفاریق در اطراف هست فاما فرانسیس که غربی انگلند
بحر کلان است و جنوبی دریای شور سایندین سر زمین فرانسیس یا پانصد و بیست و دو کروه طول
و پانصد کروه پهنا دارد شمار مردم آنجا دو کروه و هشتاد لکهه بحساب آمده اند و علمای کلان آنها بیست
تن اند و متفرقه یکصد و سی نفر علمای دیگر و یک و نیم لکهه فقرا که مرشد آنها داده کی جاگیر و مدد معاش
بوده الحال بر شوه خوری و ظلم و بدنهادی و علمای آنجا تمام املاک فقرا فروخته و ضبط شده اند
الی آلان چیزی نمی یابند و بفحوای خسر الدنیا و الآخرة بذلت بسر می گذرانند عرصه چهل سال شده که مردم
بر پادشاه خروج کرده بسبب ظلمی که کرده بود او را بقتل رسانیده بونا پارت شخصی که از سرداران
کلان بود پادشاه شده با سلاطین اطراف جنگها کرده همه را بست و پامال کرده بود
بعد از آن خسروان اطراف با انگلنڈیان اتفاق کرده او را در جزیره محصور ساختند تا آنکه
در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی مرد و برادر پادشاه اول را که جا یا کشته بودند
پادشاه ساخت لیکن اکثر مردم از و ناراضی اند در زمان بونا پارت بقدر ده لکهه مردم بود
چون دولت سلطنت او بزوال رسید بهر عنوان کمی شد هنوز هشت و نیم لکهه سپاه دارند بیشتر
جهازات آنجا با جهازات انگلنڈیان بود الحال انگلنڈیان زیاده تر دارند و فرانسیسان زیاده
نگهداشتن مقدور نیست انچه الحال جنگ کردن نمیتوانند مردم دولتمند مدرسه دارند
و برای غربا مدرسه نیست لهذا مردم زبان پیشوایان خود نمی فهمند هیچ تا بیاپان سیاه
بصفهای استعانت نکرده در وقوع درخواست هر چه می فهمند قبول بسی گذرانند و در فرانسیس پادشاه

وکونسل مجلسیان متهمت پادشاه هرچه میخواهند میکنند در سابقه رشوه گرفتن و ناحق قید کردن

و باکارداران پادشاه ساخته مردم را بتهمت پامال نمودن رواج داشت برادر با برادر و پدر با پسر ستمی

سیکرد ولیکن از ۳۰ سال اینطرفه چارلیت در زمین فرانسیس کلان شهر پارس است در انجا شش

لکهه مردم اند و در شهر لیون تخمینا یک لکهه مردم باشند و در جزیره بحر کلان شهر لسبت در انجا

بقدر هشتاد هزار مردم سکونت دارند و در شهر مین چهل هزار کس خواهند بود در آنملک چهار

دریای کلان مشهور اند و کوهستان آنجا دو سه کوه است و کوهی که بلند تر است از دریای شور

هفت هزار و سیصد و ده دستی بالا نیست و آنکه در آنجا کان طلا گویند غلط است مگر دو

جا کان نقره و چندین معدن مس و سرب هستند و بسیار جا کان آهن است و در حدود اربعه

فرانسیس چند جزیره مختصر اند در زمان سابقه اکثر ملک امریکا در تصرف فرانسیسان بوده الحال

بعضی جاها انگلنڈیان بزور باز گرفتند تا اکثر جزایر متصل امریکا در تصرف فرانسیسانست

آنجزیره بزرگی از تصرف آنها برآمده در دست غلامان آنها افتاده در سرزمین حصه ایشیا

قریب شهر مندراج متصل قه بود چری و چیرا چندین مکان انگلنڈیان بآن باز داد

جز آن در هندستان هیچ جا در تصرف فرانسیسان نیست فاتدوس پیش ازین بلاد

متسلط روسیان که در حصه ایشیا است مذکور شده الحال از بلدان معموله روس که در یورپ

واقعست چیزی بقلم آورده میشود چون روسیان از فرانسیسان زبر دست اند نام آنها

در جمع مؤخر نوشته شد ملک آنها جانب شمالی خط استوا است از شهر لندن جانب شرقی

سرزمین آنملک طولا یکهزار و چهارصد کروه و عرضا ششصد و هشتاد کروه مردمان روس کرور

و هشت لکهه اند اکثر آنممالک نهایت سرد سیر و فرستان است جانب شمالی آنممالک از ابتدای ماه

شهر یورت تا ماه بهمن ششماه کامل تراکم و انجماد و فور باریدن برف و حایل شدن ارض طلوع آفتاب
بنظر نمی آید از دی بهشت تا خورداد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند در آنسرزمین تا دو ماه برف
می بارد سلطنت روس بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هر چه با رعیت میکند میتواند مشاوره مجلسیان و آیین مقرر نیست و رعیت هیچکار
نمیتواند کرد زبان آنها علیحده است هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناهکاران
سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیت در عقوبت مستمره لقد تخفیف است
دار السلطنت روس مسکو بوده چون یونا پارت پادشاه فرانسیس در سنه یکهزار و هشتصد
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در پیتر بورگ گریخته بود بعد انهزام یونا پارت پیتر
بورگ مذکور را دار السلطنة ساخته مسکو را تجدید بهتر از سابق آباد ساخت در آنجا و پیتر برگ
که در آنجا بقدر دو لکه مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا هفده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی ولگا است که یکهزار و چار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
دیگر دون هشتصد کروه عبور کرده و نیز وان هشتصد و شتاد کروه عبور کرده و چهارم نیستیر با
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز پانصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای نیوا
آن چهار صد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر آنان رود بار و نهار بسیار
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مالزی از دریای شور زیاده
از هشتصد در عرض دستی بالا نیست و قطار و جبال اورال الیا نهصد کروه دراز است و نیز کوه
آنان بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هشتصد در عرض دستی بالا نیست اول روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد در عرصه و مدت علیا گذشته که در مقابله فرانسیسان بقدر شش لکه مردم سپاهی

قلم بند مشتند چنانچه هم کمتر ندارند مگر بر انگلستان چهارم حصه یعنی بر لیکن هم نیست و خراج مملکت
مبلغ هشت کرور روپیه است و جزایر و تاپو هم کم و بیش است چنانکه یک جزیره ایست که از ابتدای دی ماه تا
بهمن آفتاب تحت الارض است و بنظر نمی آید و از اردی بهشت تا مرداد و شب و روز آفتاب غروب
نمیکند و بسبب هوای سرد مردم در آنجا بود و باش نمیتوانند کرد در آنجا یک قسم درخت زیاده از
شش انگشت نشو و نما ندارد فاما ملک استریا حد شرقی آن ترکستان شمالی آن ملک روس غربی آن
جرمنی حد جنوبی آن دریای شور میانه زمین مسافت آن سرزمین طولاً [illegible] میل و پهنا چهار
کروه در آنجا تخمیناً دو کرور سه لکهه مردم باشند چهار و پنج شهر دارد حکم و تسلط آن ملک بر
واحد پادشاه است و مشوره جماعه مجلسیان نیست پادشاه استریا بسیار فوج و سپاه جمع کردن
می تواند چنانکه در ایام سابقه سه لکهه فوج جنگی داشت اما یک منزل جهاز جنگی هم ندارند حاصل
آنجا تخمیناً هشت کرور روپیه می باشد کوشش و سعی علم رواج ندارد و دار السلطنت استریا
شهر بی انا است و در آنجا تخمیناً دو نیم لکهه مردم باشند دیگر شهر میلان در آنجا یک لکهه و
سی هزار مردم بود و باش دارند دیگر شهر پراگ در آنجا قیاساً [illegible] هزار مردمان باشند و شهر [illegible]
در آنجا سی هزار مردم باشند و دو سه دریای کلان و چندین رود و جویها دارد و چند کوه هم دارد
[illegible] الپ که قصه آن گذشت دیگر جوالیا و دیگر دو سه کوه متفرقه بلندترین آن کوه از دریا
شور چهار و هشتصد درعه دستی بلندی دارد در آنجا معادن طلا و نقره و سرب و غیره است
اما ولایت پروکهیا سلطنت آنجا از یکصد سال رونق پذیر شده است در زمان گذشته قلیل البضاعت
حقیر الاستطاعت بود شرقی و جنوبی آن استریا و روکهیا غربی آن جرمنی شمالی بعض دریا
شور و لزیی آن پانصد و بیست کروه پهنا دارد و پنجاه کرور شمار مردم آنجا را مع ساکنان

سوئی یک کرور و یک بشت چهار پنج شهر دارد پادشاه آنجا کارپردازان خوب دارد و بمشوره آنها امور سلطنت
حسن انصرام پذیرد دار السلطنت آنها ئیلرن والوکان که در آنجا یک و نیم لکه مردم باشند و شهر دیگر
نیز دارد در آنجا صناعات بلجنان رواج دارد و در ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت برو کهیا بقدر دو لک
مردم بود الحال بسبب کمی و بیماری هم نمانده خراج سالیانه آنها چهار کرور روپیه است سه چهار دریای
کلان در آنجا است که بقدر هشتصد و چند کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما دولت
سیامنا سلطنت ولایت در قوت و شوکت کمتر است و جنوبی و شرقی آن دریای شور میانه زمین است و غربی
ملایت بنگال شمالی دریای شور تلاتنگ یکجانب است درازی زمین نا پنصد و بیست و هشت کروه
پهنا چهار صد و چهل کروه ساکنان آنجا یک کرور همه ملت نصاری علمای بزرگ آنها نه
نفر چهل و هشت تن علمای میانه در راهبان یک و نیم لکه انتظام امور سلطنت بر تن واحد پادشاه
است و چندان تعلیم علم را رواجی نیست و در آنجا معادن طلا و نقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب خدانا ترسی حاکمان آنجا افلاس و نکبت در انملاک شایست زیاده از پنج
کرور قیمت باج آنجا نمی آید و سپاه هم کمتر دارند و جهاز هم کم است چون بحث علم و فنون در آنجا
کمتر رسوخ دارند زیاده از بیست مدرسه در آنجا نیست آنهم تصرف راهبان کذاب که روز بروز
تعریف کتب بالهو سعی کرده مسایل قدیمه را گم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره مانند دار السلطنت
آنها شهر ماوه است و در آنجا بقدر یک و نیم لکه مردم اند و در شهر مالاکا چهل هزار و دیگر جزیره
متصل آنجا است که یک لکه مردم در آنجا ساکن اند و در سرزمین سود هل هشتاد هزار مردم باشند
جانب جنوبی ملک ترکو قلعه ایست که از صد سال تصرف انگلندیان در آمده چهار دریای کلان
دارد و از بیست کروه زیاده بدریای شور میریزد و کوهستان آنجا چندان ارتفاع ندارد

آن سه شهر در دریای شور میانه زمین واقع است آنملک را مسلمان از نصاری انتزاع کرده بودند
و از دو نیم صد سال تخمیناً باز بتصرف نصاری درآمده   فاما سلطنت نیدرلند از چندین سنه (?)
گرفته است بقدر شانزده صوبه دارد و صوبه کلان بلجیم که طول آن تعین یکصد و سی و دو کروه
و پهنا هشتاد و هشت کروه بیشتر صوبه از صوبجات آنجا بادشاه سپانیا بتصرف آورده در سنه یکهزار
و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او برآمده و باوجود جنگ و جدل سپانیا استرداد نتوانست
کرد روز افزونی و رونق آنملک بواسطه داد و ستد ... سوداگری مردمان آنجا واقعست اما
اکثر میل بمباحثه علمی دارند شمار مردم صوبجات آنجا پنجاه لکهه خواهد بود تعداد خراج سالیانه
آنجا کما هو معلوم نشده جهاز تا کمتر دارند لیکن بنسبت حکام دیگر ملکت آنها بسیار است چرا که
متصل سرزمین ملک امریکا اکثر امصار در تصرف آنها است و در حصه افریکا اما ناتاو (?) آید
و از حصه ایشیا سیلون که سراندیپ است در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدر رفته
زیر تصرف انگلندیان درآمده و شهر جتاو (?) در بنگاله و هندستان شهر چوچورا تصرف
آنها است فاما ملک سوئیڈن شمالی آن دریای شور مشرقی و جنوبی آن دریای شور اتلانتک غربی
از تونس و مانندی آنملک ششصد و شصت کروه پهنا پانصد و سی کروه شمار مردم آنجا تخمیناً
سی لکهه جانب غربی سوئیڈن ممالک تربت (?) است در آنجا تخمیناً ده لکهه مردم میباشند بادشاه
آنجا یکی است جان و مال رعایا ... سنه وست (?) و فوج سپاه کم دارد که از پنجاه هزار زیاده نخواهد بود
و جهاز بیش از بیست منزل ندارد و حاصل هر ساله آنملک یک کرور روپیه است دار السلطنت
آنولایت سنگهام است که در آنجا بقدر هشتاد هزار مردم خواهند بود سود و سودای بازرگانان سویدن
منحصر بر تجارت آهن و پولاد و مس و برنج است سه دریای بزرگ دارد و کوهستانها کلانی هم دارد

که از آب دریای شور چهار هزار درعه بلند است   آباد نمارک شمالی و غربش دریای شور اتلانتک است

شرقیش سویدن و جنوبش دریای شور بالتک است آنجا عالم بزرگ کسی نیست اما اکثر نفر

متوسط العلم اند سلطنت آنجا مستقل است بقدر بیست و پنج لکهه مردم آنجا خواهند بود حاصل آنجا

مبلغ یک کرور روپیه است شمار سپاه پنجاه هزار قلم بند گردیده در ایام سابقه چهل جهاز جهان

جنگی داشتند الحال کمتر از آن دارند یک دو شهر خوب هم دارد که بیع و شرا در آنجا بخوبی میشود در آنجا

کوهی بلکه کلان توان گفت نیست دریای کلان را آنجا اند اکت چهار پنج جزیره داخل آنجا

است که درازی آن جزیره دو صد و بیست کروه و پهنا یکصد و هفتاد کروه و آن از دنمارک

در میان دریای شور دو صد کروه دور است در آنجا پنجاه هزار مردم خواهند بود در آنجا اکثر

کوهستان آنچنان اند که سر قله آنها همیشه از برف پوشیده میماند در آنجا کوهیست هیکلا که از آن

آتش همچو دریای بر آید هر که نزدیک میرسد میسوزد   فاما ملک پرتگال شرقی آن ملک سپانیا

جنوبی و غربی آن اتلانتک است طولا سه صد و هفت کروه عرضا یکصد و بیست کروه در آنجا

نوزده لکهه مردم بوده باش دارند باوجودیکه آن مملکت مختصر است لیکن بواسطه سوداگری

جهازات ملک آنها آباد می بود در اوایل پرتگالیان در هندوستان آمده آغاز عملداری

داشتند اما در آن ایام بادشاه سپانیان بر آن ها غالب شده بود لیکن الحال ملک خود در تصرف

دارند و بادشاه آنها از خوف بونا پارت جانب جنوب امریکا در شهر براجل معمور خود گریخته بود

احوال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به تن واحد بادشاه است سپاه آنجا تخمینا

پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند خراج ملکت

آنها یک کرور و پنجاه لکهه روپیه است   دیگر ملکهای پرتگال آنکه در اطراف غیر ملک تصرف ظلم

دانمو شهر اتل در جنوبی امریکا در تصرف پرتکیز است و در آنجا قطعات الماس گران بهای بر آید
دارالسلطنت لسبن در آن شهر دو لکهه مردم باشند و شعار بوهیکه شراب جغب در آنجا حاصل
میشود چنانکه شراب پرتکالی مشهور است در آن سرزمین کوهی بلند نیست الا دریای کن شیتوم
و در اطراف آن دو دریای دیگر جریان دارد فیلبن نه صد و هشت سال شهر آنها بسبب
زلزله بسیار خراب شده بود و جهه مرمت شکست و ریخت آن پادشاه انگلند لقیه شصت لک روپیه
داده آلمیسوت جرلند ولایتی کوچک است شرقی آن ولایت استریا جنوبی آن الی غربی ملک
بهرانس شمالی سوئیا است درازی آن زمین یکصد و هشتاد و پنج کروه پهنا یکصد و چهل و دو
در آنجا بیست لکهه مردم اند از سیصد سال در تصرف حاکمان خود است در آنجا پادشاهی نیست
ولیکن انتظام مهمات روستاه خاندانی از ملک از دست سپاه آنجا زیاده از بیست هزار کس
نخواهد بود لیکن جلادت و پردلی بسیار دارند آنجا دو دو شهر کلان و چهارده
هم هست از آنجمله الپ قصه انگذشت دیگر یالان که قله آن از دریای شور ... هزار درعه
ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهار صد و چهل کروه دراز است فایاجیمی شمالی آن ملک
دنمارک و دریای شور بالتک است شرقی آن ... طول آن ملک یکصد و بیست و هشت کروه
و عرض چهار صد و چهل کروه بحساب آمده تخمینا در آنجا دو کرور و پنجاه لکهه مردم باشند
آنجا بشیر نامی داشتند الحال آن نام هم نمانده دو سه دریا و چهار پنج کوه
لالنورک است که از آب دریای شور هفت هزار و دو صد درعه دستی بلند است ممالک
سرزمین اول ساکسونی که در آنجا بیست لکهه مردم باشند و شهرها آنجا در تصرف انگلند
در آنجا لکهه مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و لقیه شش شهر در اقالیم دیگر ... تصرف

اینهاست همچنین بقبضه و تصرف ضلعها نیز متصرف اند اما صوبجات اتالی شرقیش دریای شور و جنوبی
و غربیش دریای شور و سیانه زمین شمالی ملک بهرانس طول آن ملک پانصد و بیست میل و عرض یکصد
ساکنان آنجا یک کرور و سه لکهه نفر اند چند دریا دارد اما قابل تعریف نیست که کب آن شهر روم تمیز شده
در آنجا هم کوه الپ است و دو کوه دیگر هم دارد یکی کوه سوس دوم کوه اتنا که از آن همه وقت آتش میخیزد
و قلهٔ کوه اتنا از سطح آب دریای شور زیاده ده هزار و دو صد دستی بالاتر است و حلقه دهنه انگوه همیشه باز
می باشد و دور دهانش سه میل است در بعضی اوقات از درون انگوه آتش می برآید و همچو آب سیلان
کرده تا سه میل گذر میکند در راه هر دهی و شهری و درختی و غیره چیز که در پیش آید سوخته خاکستر
میسازد و از صوبجات اتالی اول صوبهٔ نابلس که طول آن سه صد میل و عرض یکصد کروه در آنجا
بیست لکهه مردم اند و ثانی سیسلی در آنجا دو لکهه و دیگر ثالث مالتا این در میان دریای شور میانه زمین
که دوره آن پنجاه میل است در آنجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلندیا است و
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکهه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خورد تر است دران کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند در ایام سابقه وقتی تسلط
مردم اتالی بر تمام روی زمین بوده الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد در میان دریای
شور میانه زمین متصل ملک اتالی ساردنیا است که طول آنجزیره یکصد میل و عرض چهل و پنج میل
دار السلطنت آن کالناری است والله اعلم بیان ممالک یوروپ حصه دوم زمین انجام یافت

بیان حصهٔ سیم از چهار حصهٔ زمین که افریکا است

اکنون در بیان حصهٔ سیم که افریکا است
شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی و جنوبی هندستانست از حصه یوروپ یا کلان
لیکن نسبت دیده فور مردم و تعلیم علم کمتر است در آنجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکهه نفر نخواهند بود

جانب شرقی افریکا دریای شور هندوستانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر اتلانتک ست و جانب
شمالی آن دریای شور میانه زمین بنابرین از یوروپ جدا شده مگر از گوشه شرقی شمالی با آسیا
ملحق است و اگر از حدود اربعه دریای شور میرسید تمامی آن یکجزیره محسوب میشد مسافت طول
سواد آن ولایت چهار هزار و دو صد میل است همین قدر پهنا دارد اکثر مردم افریکا کافر هستند
اسود اللون مجعد موی اند در اکثر جاها از نسل عرب ساکن اند حصه شمالی افریکا تمامه خلایق فرقه
ناجیه محمدی اند و صرف باشندگان یک زمین که آن را حبش گویند نصاری اند جمیع آن قلمرو آن بلاد
بیک حاکم تعلق دارد که برعیت هرچه کند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم سیر است و جانب
حصه جنوب سرمائی و سرد سیر چنانکه یوروپ چهار طرف دریای شور واقع است در افریکا نیست
و در آسیا چنانکه انواع رود خانه ها و انهار جاری اند در افریکا آنچنان هم نیست ازین جهت آن ملک
ضعیف و ناقص است از کلان دریاهای آن سرزمین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذر کرده بدریای
شور میانه زمین ملحق گشته است دوم دریای نجر و دریای جابر این هر دو دریا نهصد میل
سیلان دارند و کوهی هم دارد و در شهر حبش نیز کوهی است و ریگستان افریکا از جمیع ریگستان
عالم بزرگ است بیابانی است لق و دق و وسیع و هولناک از بحر اتلانتک تا سواد مصر و مسافت
آن ریگستان در طول دو هزار و چهار صد میل و عرض ششصد میل است در میان صرف ریگستان
کلوه و پشته ریگ پست و بلند واقعست در آنجا هزار حیله صورت است و کار زراعت نیست هرچند در بعض
سرزمین امریکا نیز ریگستانست لیکن برابر این ریگستان که سارا نام دارد نیست افریکا با صوبجات
دارد اول صوبه حبش دوم ملک مصر سیم اکثر صوبجات در تصرف مسلمانانست و چند جزیره
که در دنیز در تصرف مسلمانان و قطعه زمین حبش طول یا نهصد میل و عرض دو صد و پنجاه میل

موجات آن زمین متصل دیاری شوب و تکری و گوجنی که آن منبع آغاز دریای نیلیت و مویا که
شهر کنبار دارالسلطنت است مردمان آنجا سی لکهه هستند فوج کمتر دارند و جهلا نند و بادشاه
مملکت یکی است در دست کوهستان دارد و بسبب کوه منبسط هم دارد در آن مملکت شتا و شکال نشود و
و هم بارش است و در سبب بسیار سرما میباشد فاما ملک مصر در حوالی آن سواد دریای شور سایر
زمین است با جمله ملک و جنوب جدا شده است و شرقش نیز دریای شور است بهمین سبب از سر
آسیا تصرف دارد و طرف جنوبی آن ریگستان جانب غربی نیز ریگستان ملک مصر تا چهار هزار سال
بخوبی آباد بود و در رواج علم و فضیلت هم داشت بعد از آن کسترف بادشاه بابل آمده در بهر خود
نقصان نهاد و مردم مصر در قرون ماضیه بکمال حماقت حیوانات را می پرستیدند بلکه سنگها
زمین و سیر و ماهی و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بهگه پوجا میکنند
و دیگر آلات نیز پرستش میکردند بعد آن بعضی یهود شدند بعد چندی جماعه نصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق والصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ملم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد در آن مملکت مجاهدین گرامی شرف گشتند تمام اسباب آئین شرف
اسلام مشرف شدند شمار مردم آنجا سی لکهه حساب آمده الحال آن ملک در تصرف کار انگریز
آن سرزمین یکسر و در دو بیست کلان دریای مصر و نیلیت آنقدر سبز و نعمات بکار می آید
که احتیاج باران ندارند ما بین مصر و مدینه کوهستانی است تا بلند نیست و از مصر گنبدها
هرمان و ضاهای کلان است که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پیشتر گذشت و سرزمین
یونیا مابین مصر و حبش است طول آن زمین بالضعف صد میل و عرض هشتصد و چهل میل
و آن سرزمین اکثر عرب های بی نجور سیر و سامان هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست تنها

زمین چند صوبه بربری هستند همه مسلمانان و چهار صوبهٔ دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند و
از زمین مصر تا حبش تربولی است و الحال آن ملک در تصرف ترکانست و جانب شمالی سمت
ملک تولس است و آن در تصرف حاکم خود هست در آنجا شصت هزار نفر از مردمان شد صوبهٔ کا
صوبهٔ کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا صوبجات آن حاکم کلان تهران همه مسلمان
و صوبهٔ جبشیر علاحده دار السلطنت مستقل بوده الحال آن هم متعلقهٔ موروکا است طرف غربی
افریکا بسیار صوبجات و جزایرست که انگلندیان به نظر آمد و رفت داشتند و طرف جنوبی
افریکا اسپانیان متصرف بودند لیکن از چند سال تصرف انگلندیان در آنجا بوقوع آمده
بقدر بیست هزار کس انگلندیان در آنجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
مگر این وقت که از خلط و آمیزش مردم انگریز شعوری و دانشی بهم رسانیده اند و از جزایر
افریکا مداکاسکر است و آن هشتصد و بیست میل دراز و یکصد و هشتاد میل پهنا دارد و بعضی
جزایر دیگر هست که در تصرف آبادکنندگان خود است و هفت و هشت جزیرهٔ دیگر هم دو
از آنها یکی در تصرف فرانسیسان بوده و در تصرف انگلندیانست و در جزیرهٔ تنریف کوه
بلند بحدیست که قلهٔ آن از دریای شور هفت هزار و دو صد درعه دستی بلند
تر است از شصت کروه بنظر می آید و دیگر جزیره ایست که شراب آنجا بانام است و دران
جزیره شصت و چهار هزار مردم اند والله اعلم بالصواب بیان حصهٔ افریکا که ثلث حصهٔ
ذات است بانام رسید الحال قدری از حصهٔ رابع که امریکا است بقلم می آید بیان حصهٔ
چهارم که بامریکا مسمی است بدانکه متقدمین سیاحان و دانایان مسالک ممالک
سواد اعظم کرهٔ زمین را سه حصه قرار داده بودند که آسیا و یوروپ و افریکا است و در میان

این حصص ثلاثه از هیچ جا دریای شور در نیامده و تفرقه نکرده و الا در جمیع جزایر معمور دیده شده و ...
سه حصه در وسعت و شهرت زبان زد جهانیان بوده و از حصه چهارم که امریکا است کسی وقوف
نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از آن در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این است
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تجاران ونیس و جنوه که دو جزیره است
از تجارت امتعه هندوستان منتفع بوده مال وافر و مکاثر بدست آورده بودند خصوصاً ساکنان
جزیره ونیس که تمام تجارت هندوستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
که از راه مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ می رسید طریقش چنان بود که سوداگران فرنگ از
راه خشکی ما بین مصر و اسکندریه تا به بندر سوئس که بر کنارهای بحر احمر واقع است رسیده تحایف فرنگ
بدست تجاران فرنگ میفروختند و از آنها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند هر سال
بماه معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب مشتبهه آمد و آن اشیا که مطلوب طرفین
بود و فیما بین ... مبادله میکردند و فرنگیان دیگر را از تجارت هند دخل نمیدادند و ... اجناس
هند را بقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در آن ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بوده چون مدت مدید بمنوال بانقضا رسید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بوفور مال و طمطراق ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریا
نظر بواقعیت بود جهل نادوره از کنار ... ممکن دانست تا ... کلمبس حکیم واجب التعظیم ... از
ساکنین جزیره جنوه بعد تامل در حال کره ارضی دانست که البته از راه دریا ... هند
ممکن است و بخواص سنگ مقناطیس که ملهم گشته قطب نما ساخت و در سفر ...

وابر وظلمت جا پیدا کرد پس هر گونه نات فاطر را بدلایل هندسی مبرهن نموده در پیش
دسلو سرداران جنوه بیان کرده والتماس چند جهاز و سامان فراخور برای
تفحص راه هند از دریا نمود سرداران جنوه آن را پذیرا نکرده بلکه به استهزا
و تمسخر پیش آمدند پس حکیم کلمبس رخت سفر بسمت دلیمفرنس بست والی
پادشاهان و سرداران آنجا نیز همانا قدر دلنی ندیدیم بحضور مسترے
هفتم پادشاه انگلند رفته اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم بعلت بخل
و امساک قبول نکرد پس کلمبس به پرتکال رفته معقولات خود را با پادشاه
آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلمبس سر باز زده و اراده سفر دریای
شور از کناره ساحل دور شدن قبول نکرد پس کلمبس به درگاه پادشاه
اسپین رفته هشت سال او را خدمت کرد و خاتون پادشاه که زنی
عالمه عاقله بود از حال کلمبس آگاه شده او را بحضور خود طلب داشت مرتبها
و معقولاتش را همه دیده و پسندیده با جازت شوهر چند رقم جواهر آبدار
که از خانه پدر یافته بود فروخته سه جهاز با خوراک دو ساله و سامان و اسباب
تجارت مهیا کرد پس کلمبس در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری نبوی علی صاحبه السلام رخت سفر
بر جهازات مذکوره بسته برای تفحص راه شد چون جهازات از ساحل
دور شدند و نظر از کناره ناپدید گشت مردم جهاز که گاهی اینچنین حال ندیده
بودند مضطرب شده بکلمبس عتاب شده گفتند که ما را بمهلک طعمه بان [illegible]

می‌ماندیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی‌ترسم که روزی آمدنیست لیکن

اگر شما چنین کنید دیگر کیست که شما را بمنزل و مقام رساند آنگاه بنصایح مشفقانه پرداخته

گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید الغرض

بعد یکماه وقت ورود قریب بیکی از جزایر باهامه رسیده لنگر کرد چون

مردمان آنجا سیاه‌چرده و عریان و مفلس دیده دانست که این سمتان نیست

که تجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد اما ساکنین آنجزیره

هرچه که از مأکولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس

نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف

کرده بود باز سفر بحار کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره کلانی

که امسال آن را اسپانیوله می‌نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان

لابدی از مأکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان

آنجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم‌گویی و

تواضع و فروتنی ممتاز و بی‌انباز بودند با حضر دلخواه پیش آمدند و تحایف

آنجا چون مروارید و ریزه‌های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت از آنها راضی

و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود در آنجزیره گذاشت و مرکز ملک فرمانروا

داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مروارید و فواکه و اثمار و تحایف

بسیار که از هر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات

باز بممالک اسپین عزیمت کرد و بخدمت پادشاه و ملکه پیوست آنچه در دو

بود بنظر انها رسانیده و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
هفده جهاز و یکهزار و پانصد نفر که در میان آنها بعضی
اعیان و اکابر عالی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهده
گورنری آنجا یافته مرخص شد در اندک مدت بجزیره اسپانیوله
رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
بطریق مصالحه مسخر ساخت و ششصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر
سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره
گوبا رسید و آن جزیره را بسیار آباد دید معادن طلا و جواهر گران بها
بسیار یافت سکنه انجا هم بی جنگ و جدال اطاعت کردند و در اطراف
جزیره گوبا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ده روز یکصد
و شصت جزیره مسخر آورد و چند جزیره معتبر چنانکه بر معلوم شد تا
بعلت نا واقفیت در آن بحر پر شر و شور از کوه ریگ و غیره کلمبس مشقت
بسیار کشیده بجزیره اسپانوله رسید چندگاه از تردد آسوده در آن
اثنا بعضی از دشمنان کلمبس که بر اقبال روز افزونش حسد می بردند
پادشاه بخیال خودسری و عصیان و طغیان متهم داشته شکایت بغایت
رسانید پادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا باسامان فراوان
برای تجسس احوال و آوردن کلمبس فرستاد و کلمبس باستقبال او آمده نقض

جهانگیر مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عزاز موفور
بمال و برقرار شد بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۴ یکهزار و چهارصد
و نود و چهار عیسوی کلمبس از جزیره اسپانیوله بر جهاز سوار گشته
هفده شبانروز بسمت مغرب شتافت و بجزیره زمیند ادرسید
پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته در جزیره دیگر جانب
خانه از دوکو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده در سه جهاز
طولانی از امریکه دید از جهاز فرود آمده آنجزیره را بسیار آباد
یافت و مردم آنجا سفید پوست با بال بسرخی خوبصورت و پاکیزه
سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
پرهای مختلف الالوان در بر کشیده با ستر عورت بودند حلقه های
زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها با دب تمام و احترام
مالا کلام با طلای موفور و مروارید نامحصور و تحایف بسیار و
ظرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام
تحایف و نفایس فرنگ با ایشان تواضع کرد فی مابین رابطه
مودت و ضابطه محبت التیام و استحکام تمام یافت پس کلمبس چند
کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سپانیوله معاودت کرد همدرین
اثنا این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد و سایر پادشاهان فرنگ
از احوال کلمبس واقف شده سرداران خود را معه جهازات بتفحص و سیر

جزایر دنیای نو فرستادند مردمان پرتگال برازیل و انگریزان انگلند

امریکهٔ شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شهر فلارنس دیگر

دیار و امصار امریکهٔ جنوبی پیدا کردند و آن ملک بنام ایشان

شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان کلمبس بازا و را بهوس سبب

وخودسری وخیال تمرد وطغیان واراده فاسد و کفران عصیان

بحضور پادشاه متهم ساختند در این باب غلو بسیار آنقدر بکار بردند

که پادشاه اسپین او را طلب داشته در سنه ۱۴۹۶ یکهزار و چهارصد و نود و

شش عهدی بزندان فرستاد و کلمبس بعد از تا حال سراپا اجلال ذلیل

تا مدت چهار سال در زندان بماند و در سنه ۱۵۰۶ یکهزار و پانصد و شش مسیحی درگذشت

و شر من اعان ظالماً سلط الله علیه مصداق این گشت چون کلمبس مردی

دانا بود و برای صایب و ضمیر منیر بیانی و نرمی و حسن خلق مملکت عریض را

بغیر ممانعت جنگ و جدل تصرف بادشاه اسپین در آورده بود بعد از و

حکام دیگر دست ظلم بتعدی بمال و متاع اسپانیوله دراز کرده جور و

ستم را از حد گذرانیدند در یکسال قریب ۶۰۰۰۰۰ شش لکهه کس را کشتند و بخورد

سگان و سباع دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در آنجا نماند بعد

ازین در سنه ۱۵۰۱ یکهزار و پانصد و یک پادشاه اسپین دو نفر از کسان خود

نشانده و کار حاکم آنجا کرده با ششصد سوار و هجده هزار پیاده و چند

ضرب توپ در آنجا فرستاد آن دو نفر باینقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و پایه تخت آن ملک موسوم به پیگو شهری بود
بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر گولابی عظیم و راه
آمد و شد در میان شهر آن گولاب بود و به چهار طرف آن پله‌های
سنگین در غایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
همگی اند که و سازج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و منیع تا شش هفت
طبقه ساخته و پرداخته دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس
روی زمین آراسته و پیراسته و به چهار طرف سوی اسواق اکثر عجیب و
غریب تعمیر یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زواهر روح افزا در تمام
شهر سامان لابدی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات تماشای
هر وقت بر وجه دلخواه مهیا و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
در غایت متانت و زیبای ستونها همه از سنگ نیلم مرصع بجواهر زواهر
مینا و کاخ های آن سرای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام
منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
تمام بکار برده پادشاه آن عهد موتی رونه نام داشت در غایت
شوکت و حشمت که دوازده هزار پیاده هر وقت بحراست او
قیام داشتند و هنگام سیر و سواری بر تخت مرصع نشستی امرا
و الانبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و موجب
فخر میدانستند مهذا بعلو همت و سخاوت و شجاعت و عدالت متصف

منصف بود ممالک دور و نزدیکی و مسخر گردانی جمعی کثیر در ظل رافتش برفاهیت تمامی
گذرانندید لیکن صلاح آنملک همگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق با خارهای ماهی بود
دیگر سپره خورد از نی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام رزم آن را بر مخالف می انداختند
و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گوله و
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و نداشته
بودند خلاصه سخن آنکه فرماندزو کار نزبا فوجی که مرقوم شد در شهر سکیسکو رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و شرب
و شرب و ش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحایف
فرنگ با آنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها آشنایی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و فور اسباب
ملکت و سامان [illegible] وت آنها آشنایی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته اراده تسخیر آنملک
نمودند [illegible] و مردمان ناتجربه کار و نادان آنشهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت بیحد و
حسن اخلاقی که درباره خود می دیدند ایما خبری دادند و حکمان و شان گفته و نوشته اند
که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این ملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز جهاز را ندیده بودند میدانستند که جهاز جانوریست کلان و زنده بر روی آب دوان
و این گرده بوه بی شکوه از شکم این جانور برآمده اند در وقت سر دادن توپ که سوا فوق

ضابطه هر صبح و شام سر می دادند بزعم خود چنین میدانستند که اینجا نور بعد هر چهار پاس غرش
میکند و میغرد و شعله آتش از دهان بیرون می اندازد همچنین سوار را با اسپ دیوی چهار پا می دانستند
چون سوار از اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد افواج و سر دادن
تفنگ ها بیکطرفة العین و برآمدن شعله جواله از دهن آنها تعجب ها که وه بیا بی اینخبر ها به بادشاه
میرسانیدند تا آنکه فرمانده و کارکن را خواهش ملاقات بادشاه شد عرایض مصحوب فرستاده رخصت
ملازمت نمودند و حسب الطلب باکثری از تحایف و نوادر بخدمت بادشاه حاضر گشته گذرانیدند
تحایف … نفایس محصور فرنگ که از ملاحظه یک از آن عقل دنگ میشد باظهار عبودیت
و بندگی بادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند و آو بلطایف الحیل با او نرد دوستی
و اتحاد باختند آنگاه بملاحظه حالات بادشاه و سپاه بی سلاح او تسخیر ملک در دلها
شان جای گرفت روزی افواج خود را آراسته و توپخانه را رو بروی گذاشتند بمکان
بادشاه آمده او را بدغا و حیله مقید ساختند ساکنان آنملک از دغابازی و حیله سازی
آگاه شده بجهت خلاصی بادشاه خود گروه گروه مردم بجنگ پیش آمدند لیکن در دست
آن مظلومان بجز سنگ و تیر چیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر قسم سلاح
جنگ لهذا هزاران هزار از مردم بصدمه گوله توپ پریدند و بسیاری بضرب تفنگ
و شمشیر فولاد جنگ هلاک گردیدند درین دار و گیر از دحام کثیر بادشاه آن قوم که در صحن بام
زنانخانه استاده معاینه رزم طرفین میکرد ناگاه سنگی برسرش رسیده کشته شده
بسیاری از قوم او که باعانتش آمده بودند نیز بقتل رسیدند بقیه السیف منهزم گشتند
… ملک و کار … بتصرف نصاری گشت بعد از اطمینان فرزندان خویشان بادشاه را اکثر بقتل

قتل رسانیدند و بعضی از سلطنت بدخل کرده تمام ملک بتصرف در آوردند و در لب التواریخ
انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگسیکو را مون تیزوما و پادشاه ثالث را کیوانیموزن بود
و این بیچاره را بگان نشان نداد خزاین و دفاین برهنه تن بر اخگرهای آتش خوابانید
و بانواع عذاب تعذیب کردند بعده او را با تمامی خاندان بر دار کشیدند و باندیشه سرکشی
و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر
هر که دران دار و گیر بدست انشیان آمد همه را بزدن چهره های توپ روانه حبس العدم ساختند
هر که باقی ماند آنها را بقلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بتحلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهره از
داشتند و خبردار شده گریخته تنگ با جان بدر بردند و در قله کوه ها و جنگلهای صعب
المسلک بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال دران
جنگلها سکونت دارند القصه چون فرمانروا و کارفرما و سرداران اسپین آن ملک را که
بهشت روی زمین بود و از ساکنان قدیم پرداختند و مردان و زنان از رعایا و مزارع
و اهل حرفه از اسپین طلبیده ابنیه و عمارات بطور خود ساخته مقیم گشتند بمرور شهور
و اعوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک
دیگر بتصرف آوردند با مردمان آنجا همین روش و سلوک عمل نمودند الی آن تحریر این سواد
مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت و شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام امریکه جنوبی متسلط
اند چون از بیان صورت اطلاع به زمین امریکا نبذی بقلم آورده شد شروع در مساحت
و کیفیت انحوالی هم کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و یا لضا میل و عرض
سه هزار و نهصد و سلیث شه نوع مردم بکمال در امریکا هستند و باشندگان قدیمی

دوم مردمان یوروپ که درانجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر نژاد که اهل یوروپ
آنها را خریده درانجا برده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امریکا و زبر رعیت ونابود
میکردند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشه ها سکونت کرده جانوران وحشی و
غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبرند شکم پری و تن پروری مینمایند گذران
دفع الوقتی میکنند چون مردمان یوروپ چهار طرف صحرا قطع اشجار درختان و قلع احجار
نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوحشت و جبلت از انجا در صحرای
دور دست بود و باش میکنند و آن مردمان یوروپ که درانجا توطن اختیار کرده اند اسم
امریکه برانها نیز الحال اطلاق کرده میشود از انها درانجا توالد و تناسل و تعدد
نشو و نما یافته اند و ممالک آن سرزمین را مفتوح ساخته الله بالفعل نیز باشندگان یوروپ
جوق جوق بازن و فرزند در ان سرزمین رفته سکونت اختیار کرده آبادی بفراغت تمام
مینمایند بیشتر در امریکا زیاده از سی لکهه مردم نبودند اینوقت کمتر از سه کرور مردم
درانجا نخواهند بود انقدر در انجا روز بروز ترقی مردم میشود که بملاحظه آن انقدر در
کل روی زمین افزایش مردم نمیشود چنانکه در عرصه بیست سال گذشته انقدر
زیاده شده اند که اگر بهمین قسم و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدستور
تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده کرور مردم نخواهند بود و دو حصه سرزمین ملک
امریکا یعنی شمالی و جنوبی متصل هستند جانب شرق طرف شمالی امریکا بحر اتلانتک
است و غربی بحر پسانث و جنوبی پاپاما شمالی بحر اگیات اکثر حصه ملک آن سرزمین
در تصرف انگلشیان و اسپانیان حصه و قبضه تصرف سپانیان و بیشتر حصه در تسلط امریکن

جانب سرحد شمالی آنقدر آبگیرهای کلان یعنی بحیره هستند که نهارا با دریای شور مناسبت تون
داد در تمام روی زمین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار کلان است
که از انجمله دو آبگیر را درازی سیصد و پنجاه میل و پهنا یکصد میل آبگیر عمل انگلندیانیست
مقابل آن تصرف امریکیان و بدستور دریای شور جهازها دران آبگیرهاست که بعض اوقات
در جهازات باهم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و جزیره ها هم دارد و جانب شمالی
دریای کلان سنی بی نام دارد که آن دریا یکهزار و دو میل دراز است و پنج دریای کلان م
دراز دیگر نیز دارد و رودبارهای جاری نیز در انجاست و طرف شمالی امریکا کلان اقطار
کوهستان آلاکهیاست و آن هشتصد میل دراز است از انجمله هر کوهی که زیاده بلند تر است
قله آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد درعه دستی ارتفاع ندارد چون
در وسط صوبجات آن انگلندیان رسیده اند از ینجهة زبان و زمره و آیین و رایه و رویه
آنها دارند در تمام مناسبت کلیه آنها با انگلندیانست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلندیان
دارند بلکه جدی درانسرزمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشتن و خواندن بی بهره
باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیان فیصل مییابد هر کس بزور بازو و سعی و تلاش
وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صایب
مجلسیان مفوض است اشتباه اعلی و ادنی نیست شخصی را تا چهار سال بر خود مهتر
در ماه چهار هزار روپیه بطریق مشاهره او را مقرر است. جهازها در انجا بسیار است چیزها
که جهت ساختن قوایم جهاز بکار می آید بکثرت در انجا آماده و مهیاست و ملاحان آنجا
در دلاوری و تردستی و چالاکی برابر ناخدایان انگلند هستند در حال و اطوار چه در عبادت

درجه در زبان و زمره با مردم ولایت تا مردم انگلند درجه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
آنقدر درینجا بسیار است که در آن زمین ناخوانده و نادان نخواهد بود در جهة غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده[۱۳] صوبهٔ خورد بوده الحال نوزده[۱۹] صوبهٔ کلان
شده در شمالی امریکا شش چهار شهر بتصرف سپانیا است که در آنجا معدن نقره و طلا است
هر سال مبلغ هشت کرور[۸۰۰۰۰۰۰۰] روپیه درینجا بواجبی ضبط میکنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلندیا است و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار[۵۰۰۰۰] مردم نخواهند بود و
در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلندیا است که حالات آنجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست[۳۲۰] کروه طول و شصت و دو[۶۲] کروه عرض
تصرف سپانیا دوم ساند و مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و شش[۸۶] کروه عرضاً سیم جامانیکا در تصرف اهل انگلند که صد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنج[۵۵] کروه پهنا و جزیره چهارم[۴] در اسخد و در تصرف سپانیا
و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدراو و غیره اجناس در معرض
تجارت انگلندیا است جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد[۳۵۰۰] میل طولاً
و دو هزار و چهار صد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتگیز است
درینجا از جمیع دریاها و کوهستان روی زمین کوههای عجیب است اول دریای آما چونکه
مسافت دو هزار و هشتصد[۲۸۰۰] میل سایل شده بحر اتلانتک ملحق میشود دیگر دو سه دریا
که نسبت بدریای آما چون در درازی قدری کمتر اند در آنجا قطار کوه اندیس بسیار بلند است
که قلهٔ بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست[۱۳۵۲۰] درعه دستی از آب دریای شور مرتفع است و

وکوه دیگر دوازده هزار و ده دستی بلندی دارد و از آن آتش سر بر میزند و در جنوبی امریکا از
سپانیان یک کرور و بیست هزار کس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در آنجا است
محصول هر ساله آنجا سه کرور روپیه است و شهر کارتاجینا بیست و پنج هزار مرد میباشند
و در آنجا معدنیست که دو صد سال شده که آنجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان
ظاهر نشده و معلوم میرسد که ظاهر آنکان را نهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امریکا برازیل
نام شهری بتصرف پرتکیز است مسافت آن یکهزار و هشتصد میل طولاً و همین قدر عرضاً
و در آنجا معدن الماس است مگر برابر کان الماس هندستان نمیشود و طرف جنوبی امریکا
ملک کاین در تصرف فرانسیس است و از یکصد سال شهر سوری سرزمین کوچک در تصرف هلند
یا است در این دو شهر کاین و سوری دو هزار کس سفید پوست بود و باش دارند
سرزمین هیچ معدن نیست و علاوه بیان در ضلع جنوبی امریکا اکثر مردم اهل [illegible]
قوم صحرائی سکونت دارند و از احوال آنها وقوفی دست نداده [illegible]
اکثر جزایر کوچک هستند والله تعالی اعلم بحقایق الامور [illegible]

بعض عجائبات بحور و جزایر و جبال و عیون و انهار [illegible]

مساحت زمین و اقسام اربعه [illegible] [illegible]
ذکر بعضی دریاهای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت [illegible]
در ربع مسکون سوای پنج بحر کلان که در ضمن اوراق [illegible]
انداز انجمله بذکر بعضی که بمزید غرایب [illegible]
و برخی از این قبیل اند بحر [illegible] از خلیجات دریای هندست و [illegible]

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت ذراعست و
وکف این دریا بخلاف دریاهای دیگر سکونت انعقاد یابد و از انجا باطراف برند جهت تصفیه و طراوت
رخسار و ادویه چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و عنبر
تر از سواحل این بحصول می پیوندد مشهور است که عنبر فضله گاو دریایی است و آن دابه ایست
بسیار کلان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از آن چشمه کفی منعقد شود
که عنبر است و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان می است
میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبر از آن بحصول می پیوندد و هذا صحیح بحر فارس
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
از آن بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در و لآلی
از و خیزد و طولش چهار صد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ بحر
الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعرش معلوم نیست چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کنند و متلاطم شود از ینجهت تجار از آن اقتاعد ورزند
و مردم آبی در این دریا بسیار است بحر السحاب دریاییست در ولایت زنگبار پیوسته
دخانی و بخاری بر آن ایستاده است بحر اثریر در حدود اذربایجانست و از آن بحیره ها
بآفاق برند که بغایت لذید میباشد و استخوان ندارد بحر تبلس در زمین بصره است
متصل بدیار روم یک شعبه از رود نیل در این دریا ریزد و در این بحیره ماهی است که خوردن
آنموجب زیادتی فهم و ادراک است و ماهی دیگر است که چون او را بخورند خوابهای هایل
سهمنیه و عزمناک از خواب در آیند بحر الافاقیه در حدود شام بغایت بعید العمق چنانکه

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید
ریسمانی دیگر اضافه کرد همچنین تا بچهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
بالای هم نشسته باشد آنرا کشیده سنگ آسیایی بر طناب بست و خریطه تخم مرغ در زیر سنگ
آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضات درست بودند و
دانستند که بعمق بحیره نرسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست بحد
شمال در حوالیش سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یکطرف این دریا
چنان سیاه است که از آب جوانب بحیره فرق توان کرد چون انجا که را با این آب گل
گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجایی نرسید و آب این بحر چنان روشن است که با
وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر تالاب ذل که بحیره ایست
جاییکه سدره کهن گویند و آنهم بهمین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در تذکره آن
گذشت بحیره حرون در حد و مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر آمده و
الهدیه علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح علیه السلام
در یا رفت تا اکنون بقعر آن نرسید والله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که درین
دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ما رایت بحیره اخلاط نزدیک
بان بلده است گویند دو ماه در این دریاچه ماهی است و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
بدانکه در میان بحار جزایر بسیار اند بعضی تصرف آدمیان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی
جزایر حیوانی چند توطن دارند بصورت انسان و نه بصفت ایشان از همین رو مستقر و منزل

وحوش وطیور است و در بعضی طلا و نقره و جواهر بسیاری باز ان قبیل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی باز آنها بگذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور میشود جزیره واق در بحر محیط است در آنجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار می آرد و چون آن ثمره پخته میشود او از واق از و بر می آید جزیره بیلا در اینجزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیره البرق در این جزیره سه موضع است که تمامی لیالی فصول بعمد در یکی برق جهد در یکی باران بارید و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان اینجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سینه آنها است و نارجیل و عود و شکر در انجا البلد است جزیره کالوس در انجا جمعی از هند لوط دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الرأس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته منترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن زمان رسد از انجزیره رحلت کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیرة النساکر از جمله جزیره‌های بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یکچشم ایشان کور است و یک نیمه بدن ایشان مفلوج گویند در اینجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در این جزیره رسیده با اینجماعت بجنگ در گیرند و بمنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره الکنیسه در بحر مغرب است در آنجزیره کنیست از سنگ تراشیده در برابر آن کنیسه

نزلیت هر دعایکه در انمسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند
که هر کس از زایران تبفرج و زیارت آنمسجد و کنیسه رود آنصورت که بگنبد در آرد و آواز دهد
کفلان مهمان آمده است پس دران کنیسه گشاده شود و طعامی کافی جهت آنشخص بیرون آورد
باز دران کنیسه بسته گردد پیوسته آنحال برینمنوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است درینجزیره غیر گوسفند جزیری نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تاجران آنجا
کشتی در انجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
غاربنا در دریای تاشهر است اقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق سپید دران
وطن دارند طول و عرض آنجزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آنجزیره ...
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع
جواب شنوند و در غربی آنجزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از انجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
درمیان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت دارند بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضر است در آنجزیره نوعی
از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در اینجزیره گاو وحشی با
گاو آزاد هم بود و در انجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موی
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان ...

بود بیشتر اوقات بربالای درختان بسر می برد و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره اند چون در آب
شناو سباحت میکنند زورق را دریابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر اخضرست و دران
گژدمان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گژدمان به سر نیش بود
جزیره زنگبار در دریای زنگ است و دران زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و
ابروان و ریش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
اوال در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و اکثر مردم
آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن
آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا
یکسال جهت سوختن و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبی محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند منترشح گردد جزیره مورس در دریای افریقیه
است دور آن یکصد و هشتاد و نه کروه است و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه
آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد
متعال را حکمت ها است از انجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابد و سبب
وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
در میان مغارات مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن
نیابد بخاری آن بخار کسافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر آنحال بماند و صفا و غلظت و بامتداد
زمان زیاده شود و از ان سیماب بسته گردد و بسبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوعه
بواسطه طبخ و نضج هوا از ان اجناس جواهر مختلف الطبایع والالوان بوجود آید و آن جواهرات

معدنی گویند و شرح کیفیت تکون آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است در ینمختصر بذکر بعض
از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موشح ساخته بعد ازان بذکر
چند جبال معدوده که در اوراق سابقه بتحریر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید الماس
که در هندی آن را هیرا گویند در قدیم از دو جا مستخرج میشده اول از کان قدیم میگفته اند
قریب ظلمات که اسکندر ذو القرنین بسعی تمام از کوهی که در انحوالی بود و بغیر از طیور کسی را
آنکوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماس
که درمیان مردم منتشر است از زمان ذو القرنین است بعد از و بر آن معدن کسی را وقوف
نبوده و نزدیک باین قصه عارف گنجه رحمة الله در سکندر نامه بیان کرده و پیش جوهریان
هند الماس قدیم را بسیار قیمت است و میگویند بهترین جواهر آنست که بحدت آتش سوزان
و بمرور زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید
نه در جدید و الماس قدیم در منافع و خواص هم امتیاز دارد و شش پهلو است بهر طرف
که غلطانند مثلث نماید و مجموع سیر تیز و حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس
جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهرند و جوهریان برانند که هیچکس قطعه الماس قدیم بیش
از یازده قیراط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیراط در خزانه پادشاهان گجرات بسیار بوده و
هست و معدن الماس جدید در قصبات بین دکهن که کلبرکه نیز گویند موجود است و آن
موضع را مانند چاه میکنند و ریگ را شسته الماس پاره ها می یابند و بلون نباتی و بلوری
و فستقی زرد سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهریان
هند و فرنگ نباتی و بلوری است بعد ازان فستقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارند

اگر قطعه دو قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ در وی نباشد در
کلکته بدست آید قیراطی در شام لیس اشرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیراط باشد
تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و به تراشیدن الماس در ربع مسکون غیر مردم
فرنگ کسی را وقوف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را با ادویه های مناسب
کوفته و بیخته صحیح میدهند و نهایت لایق و ثمین می سازند و الماس صلب ترین احجار است
و جمیع سنگها باو سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
بدرجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ مثانه است و موجب اعزاز و اکرام در نزد
سلاطین و حکام قبول سخن او پیش با مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعراض
مضمن مثل برص و جذام و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امن از چشم زخم و صدمه برق
و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
سفید و یاقوت سرخ بچند لون است رمانی و ارغوانی و زرد و خمری و حلی و لحمی و یاقوت
کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یاقوت زرد هم شمعی و ترنجی
و کاهی است و یاقوت سفید بلوری است اگرچه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یاقوت
تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلان است و یاقوت کبود در مملکت
شروان به بهای شروان به بهای تمام میخرند یاقوت زرد را در واقع اعون خواص عجیب است اما
شناختن آن مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صلایه کرده مثل آبگینه آتش می دهند و
رنگ یاقوت سرخ و زرد داده مربع مسوخ متیر شد یاقوت فرق نتوان کرد
اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد تا عین لهره و ترملی زجواهر معدن یاقوت سرخ

سرخ حاصل میشود و نزد ملی سنگ سبز است بعضی گویند زبرجد عبارت از انست دیگر معدن
یاقوت قریب بپیدا است که از بنادر بنگاله است و آنرا بکریم خوانند و نزدیک آن ساحل جزیره
ایست که نام آن ابوگنگ است و حالا یاقوتی که منسوب است بوگنکیست و آن از غایت نرمی از
آتش سالم بیرون نمی برآید و در هند یاقوت سیلانی از بوگنکی قیمت بیشتر دارد و نقش پیش
اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم رنگی که
رنگی خوب دارد مرغوب طبع ایشان است **لعل** بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و کیفیت
ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از هفت نوع بیرون نیست رمانی صافی و معصفری
و آتشی و غباری و خمری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرحات
بکار برند رنگ رو را سرخ کند و فرح بسیار آرد و بخار معده دفع کند هر که آنرا با خود دارد
از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن با خود گروه را قوت دهد و در وقت
مجامعت امساک آرد و عزت در چشم مردم پیدا کند و از دیدن خوابهای شوریده باز دارد
و احتلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بدخوی بندد دیگر بدخوئی نکند و در خواب نشد
زمرد قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد هرمان معدن زمرد الحال بود انه لا آنرا
بدست نمی آید و آنچه الوقت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوهستان
آنجد و دمی آید و آن بر چهار نوع است یکی بر رنگ سماقیانه نوخیز دوم های ستیم ریحانی
چهارم سلقی اما سلقی قیمتی چندان ندارد و ریحانی هم چنین است و طبع او سرد و خشک است
و قیل معتدل هر که زمرد با خود دارد از زحمت در چشم ایمن باشد قوت جگر
قوی گرداند و مبالغه بسیار کرده اند که هر که زمرد با خود دارد و مار و تیر بآن نگرد

چشم او بیفزاید از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر او واقع شود و شب کوری نیز
حکما برانند که زمرد پادزهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند
نیم دانگ زمرد زنانی خوش رنگ سائیده با شیر پیش از آنکه زهر در وی تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کارگر نکند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و افعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و کژدم و غیره اگر کسی را بگزند مقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب
در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مغاص
مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید شیرین تخمی از انجا بدست می
آید و بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب بقطیف که در تیم از انجزیره شده و میشود
و مغاص دیگر در تحت الریح است قریب [illegible] مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید
بسیار از انجا بدست می آید اگر چه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهمرسد مروارید
هندستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاص
مروارید نیست اگر چه در بعض جا مروارید می برآید رنگ آن سبز فام و شمعی است و سفید و
آبدار اندک بحصول می پیوندد و وجهش آنکه در نیجال از روی آب تا صدف زیاده از ده
دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید آبدار و خوبتر
بر طبله ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفیدی تخم مرغ است و نیز مانند
ماهی تخم میریزد و بچه بسیار از و حاصل میشود چون پنجساله شود در اول حمل بوقت باران
[illegible] قطرات باران بسیار و چون آفتاب بجوزا رسد دیگر بار بر روی آب آید بهر طرف
آفتاب میگردد او هم رو بآفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود اول [illegible]

بعد از آن مروارید در شکم او بامر قادر قدیر تمام بسته گردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج صدف است که گاهی بغیر میعاد بر روی آب آید و اگر بخارات موافق جذب
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کند برنگ تیره می افتد و لاغر گشته
بود شمعی و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف
می باشد هر که غایبانه تخمیناً قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد بعد از آن به بایع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جایز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است برای قوت بصر و حدت نظر لاثانی است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرکه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن بخاصیت خود دافع آنست و خوردن آن برای
تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد **فیروزه** بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشد و میشود
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجه اوسط از آن بر آمده و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بد رنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجان است
فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است والقصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بواسحاقی
عبارت از نیشاپوری است اگر آن را زیر بوریای نمک و کافور و نم زمین نگاهدارند البته متغیر نشود

وگفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکمای آن سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
ونام او سنگ فتح نهاده اند غایتش بنگاه پادشاهی بریکی از مقربان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدارد خشم و قهر پادشاه برحمت و عنایت
مبدل شدی و هرکه را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آنروز هیچ مکروهی حوال
او نرسد و آنروز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو بینند اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید عمر و افزایش نور بصر و کثرت المال
است و هرکه آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشد و استعمال فیروزه در کحل بغایت نافع است پازهر حکما پا
زهر حیوانی را بسیار نفع نموده اند و مادت الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
پازهر بعد ازین ورد گوزن می آید و اطبا گفته اند هرکه در هر هفته یک نوبت شش قیراط پا
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نه بیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هرکه آنرا با خود دارد در شجاعتش افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد دشمن برو مستولی نشود و هیچ جانوری گزندش طریق خوردن آنچنانست کهان را
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس بانگشت برروی زبان بلع کنند که بدندان رسیدن کهان را
مضر است و پازهر از درون بزکوهی که او را پازن نیز گویند می برآید اگرچه اینجانور در هر جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بآهوی ختائی است پازهر نیز منحصر است بر بزکوهی
بلوکست بانگاه که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ پازهری نیست که از میان آن چوب مخلصه نمی آید و پازهر حیوانی در روی

زمین لغیار از کوه شبانگاه جای دیگر نیست مومیای کانی هم درین حوالی هم از سطح غاری میچکد
و در تحت ضبط حکام است درینچند سال پاره از دیوار آن غار از هم ریخته مغاکی ظاهر
شد پر از مومیائی لهذا درین ایام بسیار ارزان شده اما باز هم تعلق ضبط و ربطی بان
ندارد تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و بازهر نیز در شکم بز کوهی میباشد که ما
بازنی که بازهر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال سماجت
نمیتوان خوردن و بازهر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی است فاما آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه بازهر عملی
میسازند اگرچه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ با اندک
آب بسایند اگر سائیده آن سفید رنگ باشد اصلیست و اگر سبز باشد عملی عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجوهر مناسبتی نیست اما بظهور خواص موفور آن را در سلک جواهر
داشته اند بدانکه در باب عنبر وجوهات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
درختی است و عنبر صمغ آنست و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر میجوشد
و بر روی آب می آید و عنبر از ان بحصول می پیوندد و قومی را ظن آنکه سرگین دابه
بحریست اما اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عالم
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان در دهنه ظلمات که اقصای ممالک
یمین است چند جزیره واقع شده و در شش ماه که آب دریا بطرف قطب شمال سیل دارد آن
جزایر خشک می باشد و شش ماه دیگر که آب را گشتن بجانب قطب جنوبی است آن جزایر در زیر آب
می آیند در آن جزیره ها از هر جنس اشجار بسیار است و مگسان عسل بعد قطرات در ابراز آن

و زنبوران آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از آن
بتربیت آفتاب و انوار سهیل و باقی سیارگان این رنگ و بوی و خاصیت درو ظاهر میشود
و چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد موجه بجهة انتفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهة همین امر میگردند نصیب خود قطعه
می یابند و مشهورست که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر بشرط
عنایت الهی ایشان از آن ورطهٔ مهلکه بیرون کشیده آنها در انحوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجامه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه ها بآفتاب
گذاشتند چون رخوت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر بنهایت معطر و بو باگشته
آن سنگ را که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله تقسیم رسانیدند و به
بهای خاطر خواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاشی و طبقه و فستقی و عنبر و شمامه خشخاشی وصلهای مدور می باشند و مثل
بی نم سه چهار روز بهار می اندازند یعنی سفید میشود چنانکه گمان برند که آنرا در میان آرد انداخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میگیرند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرود ترین این سه نوع است در لون و مثل پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول رایحهٔ طیبه فی الواقع قوی بهترین بوهای
دیگر جهت رطوبت دماغ بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دنبل و خارش بدن اندام آیتی است بامر فاعل حقیقی و حکما گفته‌اند
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز درد چشم نبیند و در مردم عزیز باشد الا چوب روده با آنکه

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدن دیگر است
لاجورد میگویند اما سنگی که از آن معدن برمی آید سیاه می باشد و این لاجورد دیگر در ممالک
غرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می برند
و رنگ لاجوردی می دهند و آن سنگ را چون صلابه کنند بر کاسها و طبقها نقش کنند چون
در کوره برند در حال گداختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد و شیشه گران جزوی
از آن سنگ با مینا مخلوط میگدازند مینای لاجوردی حاصل می شود و لاجوردی
که از آن سنگ میسازند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی بکار نمیرود و بعد از مدتی
باصل خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصیل بدخشانی سنگی که از معدن بیرون
می آید مادام همان رنگست مطلقا تغیر نمی یابد بدان سبب پیش جوهریان لاجورد اصیل
ترین جواهرات است چرا که بصلابه و آتش و مرور زمان و صحبت غیر جنس و غیره لون
او متغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می براید اول لاجورد نیست وصلبه
مثل بیضهٔ مرغ که پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان
پوست بیرون آورند حاجت شستن نماند و صلابه می باید کرد و بکار برد این نوع
لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بخلاف بیرون
آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد نوع دیگر لاجورد سنگ باهم آمیخته
این نوع را حاجت بشستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از علتها
ایمن باشد و در چشم مردم عزیز نماید و خوردن آن درد جگر گرده دفع کند و چرک
صاف سازد و در مفرحات بکار برند خون طحال رقیق سازد و فرح آرد و اگر با سنگ

سائیده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقع شده بدست
می آید غواصان دامها گرفته بقعر فرو میروند و مرجان از بلد آنها بیرون می آرند و مرجان
طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم در و کمتر می افتد در بنا در
هرمز شاخهای سیاه و سفید از دریا میرون آید اما سفید خود هیچ کار نمی آید و سیاه را مثل
و تسبیح میسازند و مرجان نا تراشیده درست را نزد کفار ختائی اعتباری تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع آن علت و داشتن آن با خود صاحب نقرس را سود مند
و دافع کید و مکر اعادی و موجب مزید روشنائی چشم در اکتحال و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است در انجا بسیار بهم می آید و ثالث
در کلها اما آن ادناترین عقیقها است و عقیق بروج اگرچه رنگ خوب دارد اما برابر عقیق
یمنی نیست که از همه خوشرنگ و خوب می باشد و خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب عزت و میمنت نقش او درست نشستار باب
حکمت دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در شان
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بخاتم تختم که
که عقیق داشته سیکردند و الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهت تبرک با خود
می دارند در بلاد حبشه از هر جا که مگر است هر که عقیق را با خود دارد بر جمیع خصمان

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر زنیکه وقت زادن عقیق یمنی بر زبان گیرد کار
بر او آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد و قوت گرده و باه بیفزاید و سنون
آن مولد لثه دندانست و بوی دهانرا نافع است و بیخهای دندانرا محکم کند و زردی
آن ببرد و اگر کسی در نگین عقیق و ما توفیقی الا بالله نقش کنده در انگشت کند در چشم
دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد **و یشم** بدانکه در حوالی ختن
خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ یشم ازان می برآید و سوای آن
رود در جای دیگر نیست در رنگ یشم هفت نوع است اما سفید انگوری و زیتی از دیگر
اقسام بهتر است و یشم سنگ مبارکست و حکما آن را برابر جوهر داشته اند در ختای
عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند یشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی
ماهرند اقسام جانوران و عطردانهای خوش ترکیب ازان میسازند هر یکی بقدر حوصله
وصله یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دار در آنجا شود و اگر یشم
با او نباشد چندان نزد شان اعتبار ندارد و چون در حدود ختای صاعقه و برق
بسیار می افتد و ضرر کلی ازان لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ
بخاصیت خود جهت دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق را و برص را زایل کند
سنگ روما اسم سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندهار است
و شاه مقصود نام بزرگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شربتی شفاف است داشتن
تسبیح آن را با خود از اسباب دولت شمرده اند چند جایی ازانکه سنگ سرخ هیشه

دکان قدیم را بواسطهٔ ملاحظهٔ ظلم حکام اینوقت معطل داشته اند بلور در حوالی هند و ایران
و کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خورد از زمین میروید و در اقصای کشمیر
بطرف تبت سنگهای کلان بلور که از ان طبقچه ها میتوان ساخت بهم رسد لیکن بواسطهٔ
ظهور شیشه های سفید که آنرا شیشهٔ فرعون گویند از درجهٔ اعتبار افتاده و همچنین شیشه گران
ماهر آلات بشم عملی از شیشهٔ آن نوع میسازند که تمیز نمیشود چون منقب اندیشه جواهر
الفاظ و معانی در بیان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت برمتانت درج
آید کوه دماوند در حدود طبرستانست دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای آن قطعهٔ
زمینی هست ده گز مسافت و در آن سوراخهاست که در شب از انها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بر روشنایی آن مسافتی توان دید و روز دخانی از ان متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان نبینا و علیه السلام صخرهٔ جنی را در این کوه محبوس داشته
و از علی بن رزین منقولست که من و جماعتی از سیاحان عازم کوه دماوند گشتیم بر قلهٔ
آنکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی از انها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سر آنکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه نهاوند نزدیک بآن بلده است در این کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و یکی بهیات ماهی از انها آبی بیرون آید و منقسم میشود بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بدینور کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ
آنکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فرغان در زمین فارس است
در سر آنکوه قلعه ایست و آبی از ان متقاطر اگر یک کس در آنجا باشد بقدر احتیاج وی آب

آب فرود آید واگر هزار کس باشند آن مقدار آب چکد که همه را کفایت کند کوه [illegible] تا
بلاد اندلس اعلی یابد آنجا شکافی در روی پدید آید که در میان آن تبری آهنین بود هرگاه
قصد کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است
و همیشه آنجا [illegible] و جنگ [illegible] شوند و بی تفاعل آن تبر ند کوه تبت کوه [illegible] است
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیراند در وقتی از
اوقات پادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بر آن کوه بر آمد و فرمود تا نفط و کوگرد و
و هیزم بسیار بر قلهٔ کوه جمع آوردند و آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو
نشاند کوه [illegible] که هست در ملک کشمیر و هیچکس بر آن کوه صعود نتوانند کرد و چه
در وقت صعود [illegible] زنبوران سرخ ظاهر شده میگزند و اگر متقاعد نشود هلاک گردند
و اگر حیله [illegible] سازند برف شدید بارد و از قلهٔ کوه آبی فرو می آید و هندوان در سالی
یک وقت بغسل [illegible] آنکوه می آید و آن [illegible] خواسته [illegible]
ابو محمد [illegible] صادق القول شنیده که بر بالای آن کوه [illegible] و منارهٔ
از یک [illegible] سنگ [illegible] آب [illegible] از قلهٔ منار [illegible]
بسیار [illegible] گویند و [illegible] کشمیر کوهیست نزدیک [illegible] در وقت
عصر اول [illegible] آواز ها
خاطر خواه [illegible] و اکثر [illegible]
تازه مختلف الاوزان بزبان [illegible] مفهوم میگردد و ایضا و نیز در کشمیر [illegible] کوهی

در موضع یاره قلم نوشته ایست که تا پنج شش ساعت نجومی بردو در آن میتوان گشت لیکن اگر کسی بر آن بر آید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود تا ماه ها با وجود قطع منازل نمیرسد و آن راه به پایان نمی آید از تفاعش زیاده از صد درعه نیست یکی از دوستان راقم در ایام بهار بران کریوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند بشتواره از ان بچیند چون کرباسی که همراه داشت پر از گل ها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری قدری از آن کم کرد هنوز گران بود و رفته رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم آنقدر گران یافت که از حمل آن عاجز آمد و در انجا بود و نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان گویند در انکوه اشجار میوه دار بسیار است ولی انکه کسی متعهد شود میوه دهند اما طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش طعم و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از انکوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی ازان بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید تا کسی را گمان شود که آنجای را داغ کرده اند کوه اهله در اقصای مصر است و این کوه سه چهار جوی عظیم برون آید قریب هزار قنطره بر جویها بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود ازانکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره در اخبار آمده که در انکوه روضه ایست از ریاض جنت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی الله تعالی عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسیکه از مسلمانان در انکوه مدفون شد عامر معامری بود و گویند در انکوه گوسفندان وحشی

بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود کوه کوکبان نزدیک بصنعا واقعست و بر آن دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوهیست در زمین حبشه در انجا مساجد و مواضع واقعست و در انکوه مقابر است که اجساد مردگان دران بوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده‌ها سالم اند و همچنین در بیابان منصوبه در حدود قهستان یعنی از کرزم است بغایت بسیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بود و در ترکستان کوهی است و در انکوه غاریست که هر که در ان غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم دران نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر ان مناره از سنگ و بر ان مرغی هم از سنگ انجیری در منقار ساخته اند و دران حوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از انجا نوان مرغان هر یکی انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که انجا است اندازند که متر صدا نیمه یعنی آن انجیرها بخورد باقی را بفروشد مشهورست که این طلسم ساخته بلیناس فرزانه است ذکر بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز و الاختصار بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن توانا بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و البته دران آب بود یا هوا که زیرا که خلا محال است هر گاه بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر مدد رسد و زمین

سخت وصلب بود چون درانموضع نگنجد طلب خروج کنند و طرفی انهکافد و بدر روی
زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین محتبس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب کثافت
جسم کوه نتوانند برآمد بالضرورة منعکس شده آب میگردند و نیز آبهای که از
آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرب نتواند کرد و بالای قلعه
های کوه جمع شده بتدریج بسوی نشیب روان گردد لهذا انهار و چشمها از کوهها ظاهر
میشوند در قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهر کوهستان نیز آمده و اگر زمین
صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بچاه
آرند و اختلاف بقاع و تغیر ادویه ها در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
آن از انهای تمام است و ذکر بعضی چشمه بتقاسیه گذشته و بعضی از چشمه های
عجیب است که مذکور میشود چشمهٔ اراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی که غسل
دران آید انگاه در وی هیچ هر چند اضطراب بیشتر کند محکمتر گردد و چون لحظهٔ صبر کند
گیاهیست که زمان آب از وی جدا شود چشمهٔ وراق آب او در غایت حرارت چنانکه
اگر کسی دفعةً واحدةً بآن چشمه در آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود ضرری نرساند بلکه نافع
امراض بلغمی بود و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز از آن
مشتعل شود دیگر در کشمیر چشمهٔ ایست مسمی بکوکرناگ که آبش در غایت گرم
و غسل کردن دران دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفنه سوداویه هست نیاده ماندن درآن
انقباض ... می آرد که بیرون برآمدن نمی یاوری کس دیگر مشکلست و بدن را تحلیل
میرساند چشمهٔ مذکوره برابر سیبست و در اراضی اندلس با وجود صغری انگشتری بر کنار

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمهٔ نارد در نواحی نطالیه
بود اگر چوب در آن اندازند در ساعت بسوزد چشمهٔ موش نهد و در مصر بود در مرغزاری و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود موش تکوّن گیرد چشمهٔ سیم در دیار
مغرب است و پاره های نقره بوزن یکمثقال در وی پیدا شود چشمهٔ انگور در نواحی بیلقانست
چون قدری از آن در پیچ طاق خشک ریزند سبز شود چشمهٔ درخت گویند آن چشمه در
پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید و در آن یک تیر پرتاب
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب شود و هشت ماه
اظاهر است نوبتی یکی از ملوک آن درخت را میخهای آهنین استوار گردانید چون
اوان غیبتش در رسید آن میخها بگسیخت و شجر ناپیدا شد غواصی را جهة تحقیق آن حال
باب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بحقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمهٔ مغرب صندوقی مقفل بر آن سر موضوع است هر گاه صندوق را بگشایند
از آبی که در آن مجتمع باشد بیابان شور شود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد
بدین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مردم
بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند که هر کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد چشمهٔ سنگ در قریه
قیجار از قرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش شود و نیز چشمه ایست
در مملکت چین . . . نزدیک بقصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا بگذرد سنگ دو ربند زهر هلاهل و سمی قاتل گردد چشمهٔ نقره آب آن

از کوه بیستون النفجار یابد و بغایت صافی بود گویند چون نهار ترارم در روی افکنند روز دیگر که بیرون آرند یکهزار و یک باشد چشمه دیب در زمین قبچاق است هرگاه آفتاب طلوع کند آب آن بطرف مغرب روان شود بعد از غروب بازگشته بجانب مغرب جریان یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آنچنان بقوت جهد که از مسافت بعید آواز اش توان شنید هر جانوری که در آنچشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه ایست متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت عذوبت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری آبی از چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر اتل ابتدایش از جبال اروس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بآن شعبات باشد و مع ذلک نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آن آب در نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آن ولایت و ذخیره طبریه ریزد و جدولی از و جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و تنگ مرمر گردد نهر الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هو نهر یباع بالمیزان و اجره بالکیل که از جداول آن بسیار مزارع سیراب است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند و سنگ شود و آب نهر الذهب هیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری باشد و ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی

دران تسخیر بلکه متعذر است زیرا که برکناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف و بعضی مخفی و اینجوی سمنت دارد و هرچه از حیوانات دروی درآید بسلامت بیرون رود نهر موسیچه رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم بسته اند و یکطاق که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعهٔ سنگی ده گز در پنج گز نهر اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند نهاده اند از مس خالص و بر جبین وی نوشته اند که یا ایها الرجل تجاوز فی فانک لم ترجع جوی جیحای بدایت آن از جبال چین باشد و آنجوی در غایت سامت و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در ربایند و در آب غوطه زده بدروند جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد والله اعلم اما چاه های غریب الاحوال چاه توفیق در مغرب زمین است و بخاری عظیم ازان مرتفع شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وافکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه زرق در زمین طرابلس است هر که آب آن خورد بیعقل شود چاه سامس اینجو شکلوا دارد چون خشت خام در چاه افکند آوازهای مهیب برآید و بعد از سه روز تسکین یابد چاه اصوات در حدود تبت واقعست و هر که نزدیک آنچاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوازها انقطاع یابند و هرگاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ آید هرگاه کسی در قعر آن نگرد سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار هندوستان

چون آب بس دظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی گردد بغایت نافع واگر تا آخر
حوت بماند زهری قاتل گردد چاه خوز در شهر خوز در میان حوضی است و بر سر آن جادو
یکی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آنسوراخ که بغایت تنگ است آن مقدار
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود بعضی از هوشمندان گفته اند که اینصورت از جمله طلسمات
والاشهر خوز از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
بخاریست که اگر مرغ بر بالای آنجا پرواز نماید بسوزند دیگر از غرایب صور معشر
بشر اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام واو بیر جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کازر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد درعه وثلث درعی بود در طوفان نوح که آب از سر تغیرین
کوههای عالی گذشته از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بعزیمت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آنکوه پاره
گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب وحی سماوی عصا بر شتالنگ وزد و او را از پای
آورد عوج بر ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور
مردمان بر آنجسر بود و دیگر آنکه در جده چنین قومی هستند بشکل آدمی اما موی آنها شبیه
بوزینه است و آنقوم از درختی بدرختی میپرند و نسناس بصورت آدمیست چنانکه در تذکرة
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که نسناس نوع حیوانیست و ایشان را ما اوف
خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق ستمیز نیستند و مردم ایشان را بگیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آرند تا الال میباشند و در ولایت مصر نوعی بوزینه

که مشابهت تمام با آدمی دارند و از این نسناس گویند بجثه برابر بوزینه است اما بر همه
اندامش موی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است در حد مشرق که دم
ندارد و موی بر اندامش بعادت مردم است و راقم حروف شعری در شهور سنه ۱۲۵۸ هجری
دو صد و پنجاه و هشت در امرتسر متعلقه پنجاب بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل دو ساله
مینمود و او را قبای چیت انگریزی بر او و سر کلاه بر سر گذاشته بودند نزد حاکم امرتسر که از
قوم سکان بود میبردند هیچ از مردم وحشت نمیکرد و بهر طرف مینگریست بدان که گویا
که شعوری دارد و صاحب فرهنگ رشیدی آورده که نسناس را بفارسی یو مردم گویند
دو نوعی از مردم است که بر یک پای جهند دیگر در بلاد چین خانه ایست در آن مرده با قامتی
چون درخت خرما تا دستها ندارد و هرگاه دست بروی زنند آواز طبل ظاهر گردد و
دیگر در قریه از قرای ولایت قوهستان در زمان الجایتو خان دختری را در وقت بلوغ
درد زه گرفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص و بیرون آمد و شبیه انفصال
در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بنظر آمده که در حضر موت
نوبتی دندان الثانی یا نعتند بیت من وزن و دیگر در زمان سلطان ابو سعید
خربنده مردی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس آثار آدمی سایر
مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد و دیگر سیکرد دیگر از سنان بن ثابت خزاعی نقل است
که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در ولایت ارمنیه
قریه ایست در آنجا طایفه که هرگاه هر کس از ایشان ریش بر آرد نصف ریش او سیاه
و نصفی سپید دیگر نوبتی در ایران زنی ظاهر شد که دو دستهایش پر موی بود مانند

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد آنگاه چون اهل سفینه خون حیض آلوده بدریا اندازند آن
ماهی بلرزید و اگر زن حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد **دیگر** در بعضی
لذ بحار ماهی میباشد که طول آن یکصد و بیست (١٢٠) گز است و عرض او بیست (٢٠) ارش **دیگر** در
بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
و اگر فته میخورد **دیگر** در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی دریا در طیران می
باشد تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند در دهانش
در می آید و این حیوان آن ماهی فرو برد در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان
دریایی است که سی کروه طول آنست در آن دریا حیوانات بهیات انسان چون
شب شود از آنها بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه (بازی ١٢) نمایند و رقص کنند
و در میان ایشان زنان خوبصورت باشند وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان
عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده و در آنجا **دیگر** حیوانات
نیز باشند بر هیئت (صورت) آدمی که از آن بیرون آید و مردم آنها را در شبهای مهتاب نزدیک
آبها یار و ند و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته **دیگر** در شجرة الاهلیه مذکور است
که بهرانلس نام جانوری در بعضی بحار است که از سر تا بناف شبیه آدمی و از ناف
تا بقدم مشابه اسب است و همواره از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق
قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
از کمال التذاذ بیهوش گردند هر چند استادان ماهر تتبع آن مینمایند برادای آن مانند
ایشان قادر نتوانند شد **دیگر** صاحب حبیب السیر گوید که در سنه ٩٠٨ نهصد و هشت که سلطان ابو

الزمان مینه زنجیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب اموینشسته بود بعضی مردم ازان نهر
ماهی گرفتند که طولش یک ونیم گز بود و سطری نصف بالین برابر اعضای و نصف
پائینش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت وغیره دهان منقذی در اعضایش ظاهر نبود از جمله
حیوانات آبی دیگر سرطان است که اورا خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف
دارد دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دو در دارد دری در خشکی و دری
در آب وقتیکه پوست افکند در جانب آب را محکم کرده و طرف خشکی باز گذارد تا ایمنش حاصل
شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد
و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر سرطان را بر پشت مرده یابند
علامت امنیت باشد و زغ که او را غوک نیز گویند از گوشت های او آنکه نه از دهان زیرک
در گوشت او پوستهای رقیق باشد و انها در وقت صیحه کشاده گشته باد بران می نمود
و آواز ازان ظاهر میشود و اگر کسی را علت بواسیر مزمن در مقعد کرده باشد سه چهار
و زغ را زنده در دهان فرو برد از ان علت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان بسیار
غریب الاشتغال اندلسیا را نموذجی ازان بقلم آید از انجمله در ولایت مغرب حیوانیست
که چون آفتاب طالع شود ولدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید زنده
باشد بعد ازان بمیرد روز دیگر صباح ازان مهمان نورسیده ولد متولد شود و در هنگام
غروب بدستور وفات یابد لایزال توالد و تناسل و قوت آن حیوان برین موجب باشد و
غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جنبده برینموال است که از رسالة
الصید و دیگر رسایل افاضل قدری بانتخاب نقل میشود شیر در میان وحوش

کردند و انقصه احتیاط گرفتند که در خواب بود و اصلا و مطلقا بیدار نشده چون از جای
برکنندند از خواب در آمد هر چند دست و پا زد مؤثر نیفتاد و ابر فیلان کوه پیکر بار کرده در
لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر قدیر
عبرت گرفته تفاول با سیکهون هندو سنگهه نمود گفت این دیو [illegible] زنده گذارید او را
همچنین گذاشتند تا آنکه او جاهل بود و صفیه جهالت بود آخر بمرد و رحمت برد ذکر بعضی
از غرایب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور در [illegible]
البلدان مسطور است که در رود نیل مصر سه جانور است که در سایر انهار و بحار نیست تمساح
و نهنگ و فرس البحر قرش جانوریست بهیأت وزغ و طول و عرض او یک [illegible]
و نقطه های گرد و ناخن بر بدن دارد و در اکثر ان سفینه و مسافران دریا بغایت ایذا رسانند
باشند و برای او طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته از قصد کشتی بگذرند
نهنگ جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ دهانش نیست خوردن و [illegible]
آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد تفتازانی در
رسالة الصید آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان کشاده و دندانهای [illegible]
و شصت دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندانی [illegible]
گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ هشتاد دندان است یعنی چهل بالا و چهل پایین
جانوری را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجانور را
خلاصی نباشد و نسبت نهنگ شبیه سنگ پشت [illegible] آهن بروی کار نکند نهنگ را
چار پای است و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و پهنایش [illegible]

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هر گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و
ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند و از بچه گانش آنچه به آب رود نهنگ شود
وآنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
و دهن باز کند مرغکی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و آن مرغک را خاریست بر سر مانند خار هر گاه نهنگ دهان خود
بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید و او بپرد فرس البحر جانوریست
دیگر ذیلش مشابه گاومیش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون چهار
رسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر ولی کوتاه دارد
دایم کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک سازد و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را همگی میسر نشد
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر است
جهت تقویت باه ید طولا دارند گویند بعضی خایه ها از وکشیده او را رها کنند بار دیگر اگر
کسی قصد او کند هر دو پای را از هم کشاده نشان می دهد که ایه خایه ندارم نظم
هر که نازان بود بمایه خویش ؛ باشد او هم اسیر خایه خویش ؛ تا بود مایه بجاید وی
سیه رود هر کیش اندر پی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
دریای هرموز مشاهده افتاد که جانوری ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و دهن و
دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دهان در زیر شکم داشت
و نیز عجیبة دیگر و نیز نوعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع
شده و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل
محیط کوهیست و بر آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر
روی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گازر از شافعی مرویست که ارم بن جیلین چهار
سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام بر آورده بود **و دیگر** در جمیدالاول
سنه نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و
دندانش و دندان رسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کوهان شتر در همان سنه در هرات
بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر
ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان معمور مولف اقبال
نامهٔ شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت از وقایع کشمیر بعرض
رسید که در خانهٔ میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت
بلیهٔ عظیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگوئید که از نافرمانی خدا باز آمده
تصدق و استغفار نمایند و دیگر در سنه ۱۲۳۰ یکهزار و دو صد و سی در ملک کشمیر زنی را
طفلی ضعیف الجثه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شیر میخورد تا سن او دوازده سالگی ر
سید آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله مینمود و زبان او گنگ بوده اصلاً لب
بسخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانهٔ آنها وارد شده مادر آن طفل نزد او خواهش
و زاری و نالش بسیار کرد که این پسر بزبان آید و از سخافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که
علی الصباح دیگی بریان پخته این طفل را به مسجد عیدگاه کشمیر رسان و دیگ ...

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بیندازند زن امر موده عمل نمود بطفلی که در مسجد از دو غلغله و شور
و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشهٔ مسجد آوازهای
مدکهای بسیار اگرچه با غایت مهمان آدمیان بودی اسحال مبین بدیده مادر خود قدوم آورده
تنگ کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زن را بمشاهدهٔ آنحال
ت طاری گشت چون با فاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگ
مهمان نشانی نیافت امّا چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و در از
و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر بادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر
شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکهن بحرکت آمد او را نیز مقتول ساخت در ان
اثنا خبر شورش بندا سنگهه که جانشین گرو گوبند سنگهه بود از اخبار لاهور بسمع همایون
رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بندا سنگهه بالشکر ظفر اثر در حرکت آمد در ۹
طرح جرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود هر طرف امرا بشکار
مشغول بودند تا آنکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در درهٔ کوهی رفت دیو بچهٔ دید
بقامت خود هفتاد درعه طول و بهمین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض و طول
برابر سرش مانند خم و قامتش چون آدمی راست هنوز دندان شیرخواره داشت و
در خواب بود و خان مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسمان توپ کشی آورده و عقد مانند
بیچ درست نموده در گلویش اندازند و لبسرعت تمام یکبار در هر دو دست و هر دو پای
او قایم کرده مضبوطش بگیرند سیصد کس ریسمانهای بسطر محکم آورده دفعةً واحدةً او را بند

وحوش بمنزله پادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف لمبین دروی

و نقاره هم نباید و دیگر از زنانی که موی گشاده باشند نیز متوهم گردد بچه شیر در وقت تولد

قطعه گوشتی باشد بیحس و حرکت بعد از آن سه شبانروز مادر او را محافظت کند بعد از آن پدر

بیاید و نفس در وی دمد تا صورت شیر پیدا شود و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز

چشم باز نکند و چون شش ماه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر

باز مانده خود نرود و از ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل انسان

گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب و چون شیر را قسم بشیخ علی بهی

غضنفر گفته دهند متعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بتجربه رسیده و مسیب پلنگ

متکبرترین جانوران سباع است و چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش

بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود هرگاه پلنگ مریض شود موش خورد تا

نیک شود و پلنگ را آنقدر محبت باشراب که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد

که او را شعور نماند فرد اگر از میکده ام بوی می آید مسلم روم انسان کند گربه

نیابم با خویش ... بشکل مانند پلنگ است و بسبب مزاج مشابه سگ و وی چون

پیر شود ترک شکار گیرد با یوز جوان مصاحبت کند و از صید وی خورد و یوز هم

پلنگ خواب بسیار کند اول کسی آنجانور را بر دوش ساغری ساخت یزید پلید علیه اللعنه

بود گرگ چون آنجانور در خواب شود یک چشم بسته و یکی باز بود و یکی پوشیده در صحرا ...

هرگاه او را بگیرند هر چند چوب و شمشیر زنند آواز بر ندارد تا بمیرد و گرگ از مسافت ...

بوی مردار شنود هرگاه خوردنی نیابد باستنشاق هوا اقامت نماید گویند که چون

آویزند گربه مبانجا نرود و پوستش چون بر گوسفندان اندازند موی شان نریزد **کفتار**
از گفتار بعضی علمای آثار معلوم شد که کفتار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد و
بحماقت اشتهار دارد چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات
آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیز بکار برد
در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گویند خرس از دهان نماید و در هندوستان کم تر
باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دستهای خود
بمکد تا فربه شود و خوردنیها در زمین ذخیره کند و نهایت محیل است اگر بر وی تیری رسد تر
گر آب او را بر دستگی گیاه را بر سر گیرد **خوک** قوت مجامعت او از همه حیوانات
زیاده بود و یکبارگی نرش بجهت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیاناً
در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون پانزده ساله گردد دیگر نزاید از غرایب آنکه چون
خوک را بر پیشانی بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد ایضاً اگر چشم
او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد
آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را بدین طریق فربه پرواز کنند و تصویر خوک
اگر با تصویر ابلیس یکجا کشند در حضور شیاطین و سحر اثری تمام دارد **روباه** بحیله و تدبیر
نادر گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا کیکها بر گرد دهانش
جمع آیند آنگاه غوطه زند و بپرد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و بر پشت خوابد و پاها را بلند
سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیکش روند و او بر جسته آنها را صید کند و
ضعیف بلور نوعی از روباه است که از درختی بدرختی بپرد و هر مرضی که از گوشتش بخورند شفا یابد

همچنین در کابل هم هست نقلست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه
وسلم شخصی بتی داشت و همیشه نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباهی
بدانجا رسید نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست این حال را دید بت شکست
مسلمان شد **شغال** جانوری مشهورست گویند زبانش را در سر اپی گذارند سالکنان
آن موضع را نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برند که آن جانور سالی نر سالی ماده است
و این سخن اصلی ندارد فاما حایض شود و خنثی می باشد و گویند که جنیان از خرگوش می
گریزند چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد بدین جهة هرگز بدریا نرود **وسوسما** هرگز آب
نیاشامد و باستنشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و بشکل
بیضه آید و نرش را دو ذکر و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد **بوزینه**
از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود
بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
روزی صاحب خود را مات کرد آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد چون دست
دیگر باختند باز بوزینه غالب شد در وقتی که حریف را بخانه رسانید طبقی کلان که در آن
مجلس بود بر سر آورده گشت او را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از
پوست بوزینه غربالی بسازند و بآن گندم و جو به بیزند و آن را بکارند محصول از آفت
بلیغ ایمن باشد **بوتیمار** عرب او را مالک الحزین گویند جهة آنکه پیوسته بر کنار دریا
باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد و سگ
بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهورست در نگارستان نوشته

قزوین شخصی سگی داشت وفات یافت آن سگ همراه تابوتش تا بر سر قبر رفت آنگاه
بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد
گربه چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از انجمله گربه زباد است و آن جانور دم دراز دارد
و موی وی مایل بسیاهی بود گربه زباد در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
در آن ایام که زباد دهد چوبی نصب کنند و گربه بر گرد آن چوب گرد خود را بر آن مالد
زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب گربه اهلی آنکه
چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوردی و باریکی این حالات
در یک روز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر الضرر است گویند
اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش در آنخانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را
بدزدد باین دستور که تخم را به پشت گرفته و دم در دهن بالای تخم آورده ببرد اگر تخم مرغها
بر بالای طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا گرده بخسپد و موش دیگر بیضه از بالا
بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است لشکند زیرین برخاسته بیضه را دور تر نهد تا موش بالا
بدستور اول بیضه دیگر افکند گویند وقتی موشی بیضه را از این لب یا آن لب یا قربت یکصد
درعه برده است و موش در میان آرد غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بیفشاند
باز بآرد غوطه زند تا تمام را ببرد و سعو شبیه بموش است و از موش کلان تر در خانه کمتر
بار نماند که او را میخورد وقتی در حجره راقم در شهر امرتسر راسوئی با چند بچه میبود و شور و
غوغا و شکست و ریخت موش می داشت روزی بچگان را گرفته پیش روی من میگریزید
بسیر را گفتم بابد که پنجره فولادی موش که طلبدارایم که این راسوها را گرفتار کرده پیش شهر حاله

سگان لئیم بجز این سخن بآسوا و از برداشت هر سه بچه خود را گرفته از دروازه بیرون دوید و
ناپدید شد من بعد کسی از و نشان نیافت **خارپشت** شب آمده رود و بخوردن افعی
میل کند اگر افعی اورا گزد جو خورد تا نیک شود **سلحفاة** که اورا سنگ پشت و کشف
نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در روی بچه بیرون آید زیرا که ترکیبش در سختی بمثابه ایست که
اگر تخم اورا بشکنند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را اسر ماضر نرسد رد و
که باعتبار عظم عقبه نام او را بصیغه جمع آورده اند مار بزرگ است گویند چون مار را هزار سال شود
اژدها شود و صاحب مجمع النوادر ثعبین نوشته که در حقیقت که آن را محموده و سقمونیا گویند
و در دواها بکار برند در بهار گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل ورا خورد مستی و کیفیتی
در روی ظاهر شود بمرتبه که بنیاد خوشحالی کند و تهور و شجاعت بخاطر آرد و بجنگ مار که
دشمن او ست میرود و چون بسوراخ مار میرسد آواز بر دارد و مار از آنجا برآمده گنجشک را
میخورد و فی الحال آن کیفیت و مستی در وی بر اثر کند و مار بجرب گوزن که دشمن قوی
اوست میرود و گوزن مار را میخورد و گوزن را نیز همین حالت دست می دهد و گوزن جنگ
پلنگ میرود و پلنگ او را هم از هم دریده میخورد و بعد آن پلنگ را مستی دست میدهد بر سر کوه
میرود و از غایت کیفیت میخواهد که سر پنجه بر ماه زند از بالای کوه بزیر افتد و خورد بشکند و میرد
بعد از چند روز کرم در وی افتند یکدیگر را بخورند تا یکی ماند و او اژدها گردد و جثه و قامت
بمار می ماند در رنگ و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و پرهایش چون گنجشک والله
اعلم **تنین** گویند تنین که در دریای کلان است نیز از اژدها است اول ماران خورد پس بدریا
شود و ماران خورده و عظیم گردد و بغایتی که دم او یک فرسنگ دراز باشد در زمستان چون

عبدالله

که پشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه بیننده از چندین فرسنگ بنظر می آرد که قوس قزح است چون پشت فرود آرد یکقطره آب در دریا نماند که در جنبش نیاید و چون جانوران دریا از شوری بنجد بتعالی نالند حق جل و علی ابر را بفرستد که او را برداشته بر زمین یاجوج ماجوج افکند و آنجماعه آنجنان بلیه عظیمه را صید می شگرف دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است از آنجمله یکی سکلله است که بمجرد دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماریست که خال های سیاه و سفید دارد و دیگری افعیست و آن نیز چندین رنگست و در اقصای کشمیر بطرف تبت دره ایست در آن افعیان بزرگ که گاو را فرو برند افعی بدیدن مرد نابینا گردد و گاهی [illegible] کور شود درخت بادیان را پیدا ساخته چشم خود بآن مالد تا بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز بروید همچنین اگر دندانش بر کنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون بود گوشت افعی مقاوم سموم است چنانکه در قرص افعی و تریاق فاروقی مختار اطبا است و مردمان موضع کریوه و شار که در کشمیر است افعی را گرفته میکنند و گاهی از شکم او کبک یا جانوری درست می برآید آنجانور را در گل حکمت گرفته قلیه بسیار زند و در دواهای باه و امراض قدح مستعمل بکار برند خاصیت عجیب شابسکه مطلق مار را شراب و سرود میل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوارها و شاخهای درخت حاضر آمده سماع کنند و هرگاه بر شراب قادر بود چندان بخورد که بیخود شود و گاه باشد از مستی بمیرد و فردوسی گفته آتش طلب من بجرعه ساقی هر زباده که پیمانه پر شود

جراحت زهر مار

عجایب خلقت انکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از ادمی برهنه بگریزد و اگر او را
بتازیانه که بعرق اسپ آلوده باشند بزنند بمیرد و گر گردم بقول صحیح از دهان وضع
حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه گر کژدم آدمی مرده را نگزد تا وقتیکه بدست متعرض
نشود نگزد و چون کژدم افعی را بگزد فی الحال بمیرد کرگدن صورتش بگاو میش
ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند چون شاخ او را
بشکافند اندرون منقش بود بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن غریب باشد
و از ان کمربندها سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتریها نمایند و قوایم کرگدن و دست
و پای وی از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاهدارد تا هلاک شود و در گداز شش آید و چشمش از روغن
فیل پر شود و اینمعنی سبب هلاکتش گردد رخ جانوریست که هرگاه کرگدن و فیل را با
هم بیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و گوشت شان اوقات بگذراند
گویند کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال بماند و
بعد از ان سر از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون تمام
کند خود را از انموضع بیرون اندازد از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت شفقت
باشد گر نگریزد به زبان درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوستش از هم فرو ریزد فیل
جانوریست بغایت فرگی الحس و ترس و بخیال بجفت میل نماید و ماده آبستن بعد از
دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جاییکه چشم کسی بر آن نیفتد کند سه سال دیگر گرد ش
نگردد و فیل نر باده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهارصد سال و بقولی تا هفت

هندی بورا
گینڈا

کیفیت گرفتن فیل آنکه جهت وی در راهیکه عبور و مرور دارد چاهی عمیق حفر کنند و بالای
آنچاه را بخس و خاشاک بپوشانند بلکه قدری خاک بران ریخته چوبهای آن بنا نهند چون
فیل در آنچاه افتد دو سه روزی گرسنگی گرداند گردد بعد از آن شخصی بسر آنچاه آید و چند
چوب محکم بر او زند و آن آشنا کسی دیگر آمده آنشخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل
بلوی انس گیرد و باهستگی آنشخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد بدو
دهد و او را گرفته بفیلخانه رسانند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانه یکی از پادشاهان
هند گریخت و فیلبانان از عقب او رفته بقاعده مذکوره در راه او چاهها کنده
چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت
و پیش قدم خود بر زمین می نهاد تا داند که چاه کجا است و از آن بقاعده در نرفت لاجرم
فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه با آن فیل شغف بسیار داشت با آخر
فیلبان بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شد و وقتیکه فیل بدانجا رسید
خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی که بر پشت و پهلوی آن فیل
بسته بودند هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را
میجنبانید و میجست آنشخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان
بهر پهلو که فیل میغلطید بهم پهلوی دیگر میجست و فیلبان و کجکهای محکم بر سرش میزد تا فیل
عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در بارهٔ آن فیلبان انعامات
فرمود گویند که احیاناً ملوک هند بشکار فیل روند و قریب چهل روز در جنگل بوده اگر فیل صید
نمایند بآن مباهات کنند و تجار فیل را خریده بولایات برند و دستی و در دو

بارنهاد عبا لکرد و ملفر و شنند حکایات کینه ورزی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانوریست
دستهایش از پاها دراز تر و سرش مشابه بسر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچو پوست
پلنگ و دمش شبیه بدم آهو در وقت رفتار نخست پای چپ بلند بردارد بخلاف حیوانات
دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود و از حیوانیکه بعضی از
اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه با در بوجود آید هرگاه آن حیوان با گاو
وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نهایت کثیر المنفعت است و مانند گیاه
خوردنی قناعت کند و اگر مهار او کودکی کشد سر نتابد بلکه وقتی موشی شتری را مهار
گرفته بسوراخ خود در کشید و با وجود اینهمه کینه در دل او پایدار می ماند و بتدریج از
خصم خود انتقام کشد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما سمت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه مرویست و سواری اسپ کم
از پنجساله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود : دم صراحی و سم پیاله بود
مثل انگشت او خرد پنج است : چار در زخار و پنج در گنج است : در نگارستان آورده
که پادشاه سیغاب و تاشکند برسم تحفه بخدمت امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که دو
سر داشت و دو پای بر هر دو بالش و پر که بدان طیران مینمود حمار دو نوع
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند که اگر خر اهلی بر بالای بلندی باشد و آواز شیر شنود
خود را از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهلسال نبود اما خر وحشی دو صد سال
عمر دارد و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است

که نوبتی انداز در تیر باسکان در از گوشی بصحرا گریخت و بالبعضی ازو خوش آمیخته حمار وحشی
ازو حاصل شد جناس گورتمامی بزان دراز گوش پیدا شود و استرنتیجه اسب و دراز
گوش است از غرایب آنکه اگر کسی سکام داشته باشد فکنده استر ابوی کند و آب دهن
بر آن اندازد صحت یابد و سرگین دیگر بر آنجا بگذرد و از زکام شود بقر چند نوع باشد
از انجمله گاومیش که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد نقلست که در زمان سلطان
محمد جهانگیری گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین میرزا
گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کردند بیرون آمد چشمهایش در زیر حلقوم بود
گوسفند گوشتش ملایم ترین لحوم است نسبت بمزاج بنی آدم و صاحب حبیب السیر در
بلخ گوسفندی دیده که شش دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و بر
زمین نمی رسید ایل او را گوزن و گاو کوهی نیز گویند و گوزن تا سالی شاخ بر نیارد و
دو شاخ راست بر آورد سه سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد
تا شش سالگی بعد از ان در سالی یکدفعه شاخهایش بیفتد و باز بروید از غرایب آنکه
گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار
بندر ماهی جهته دیدن او بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه گوزن در تابستان افعی خورد
چون حرارت بروی غلبه کند طلب آب رفته بر لب آب بایستد سمی که از زهر افعی
بروی وزد قانع شود و چندان آب ننوشد که زهر افعی از درد لش بیرون رود و اگر
چنین نکند بمیرد گویند بعد از خوردن افعی قطره آب در گوشه چشم ظاهر شود و مانند موم
منعقد گردد و آنرا فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف شدیدی آنکه فادزهر حیوانی

درون گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر سموم است و مؤید این معنی احمد بن نصر الله در
خلاصة الحیوة از کتب معتبره حکما نقل میکند ملاحظه اطالت کلام نکرده بتحریر آن گستاخ
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادری
بهمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که ادویه و عقاقیر از کوه ها به شهری آوردی گوزنی
دید که بر قله کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریب ازو بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه بر او حربه زد و او را از پا در افکند و فی الحال
صدای فیح دیگر که در دهن او شنید افعی بزرگ دید کنیم جلو دید در دهنش مانده اخنوش
بمشاهدهٔ اینحالت زیاده متعجب شد در حال شکم او بشگافت و چون روده های او را
ملاحظه نمود در روده که او را به پارسی هزار خانه گویند سنگی املس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارسناسیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط
و از تلامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزادهٔ او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
نمود حقیقت را واضح داشت ارسناسیوس بعد از اندک تاملی بر اخنوش آورده
پرسید که دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف بسیار داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گاهی سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آنموضع پوست کنده اند ارسناسیوس حکیم چون این علامات
شنید متوجه خرم زاد شد و گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و کف

ورد ماهش میباشد و در دم گربه سنگ میباشد و در دم ماهی او دو سنگ تجربه
متولد میشوند یکی از آنها نهایت جمیع تریاقها است دیگری خاصیت زهر قاتل دارد که ذره
از آن قاتل تواند بود پس ملک خرم شاد گفت ایها الحکیم این را تجربه باید کرد گفت
کسی را که قتل برو واجب شده باشد حاضر کنید تا این سنگ را تجربه کنیم ملک فرمود
که از بندیخانه هشت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آباء و اجداد
م قتل شما واجبست یا نه گفتند آری ملک گفت سنگیست مشتبه میان زهر و تریاق
آنرا برای امتحان بشما می دهم اگر زهر بوده باشد شما البته خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاق زهر باشد شما را منافع بدنی البته حاصل
خواهد شد بعد از آن آزاد خواهید شد بعد از آن حکیم ارسناسیوس آن سنگ را که وزنش
چهار درم بود در میان هشت نفر به یک نسبت قسمت نموده در حضور ملک خورانید بعد از آن
جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقا وقتی که ایشان از مجلس ملک
بیرون می رفتند یکی از ایشان تا پنجره را گم کرد و هفت نفر بالای آن هیچ نخوردند
بعد از پنج روز ملک آنها را طلبیده احوال پرسید یکی از ایشان گفت که مرا از مدت
یکسال خفقانی شدید بنوعی حادث شده بود که بهلاکت خود جزم داشتم اکنون بمجرد
خوردن این سنگ بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت که مرا درد سری عظیم
قریب سن بود از خوردن آن تمامی برطرف شد سیمی گفت که باصره من ضعف بسیار داشت
الحال در روشنائی فوقی مثل ایام جوانی می یابم چهارمی گفت که در معده درد مثل
بود بمجرد ورود این سنگ در معده من زایل شد پنجمی گفت که از مدت بدرد زانو

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و ششمی گفت که مرا بواسیر مولم بود اینوقت آن الم مفارقت
کرده در بدن من نشاط و قوّت پیدا شده هفتمی گفت که اگر زمان بعید بر ساقین من
تشنج و خیشه بود که همیشه آب متعفن از آنها میرفت کنون آنهمه رو بخشکی نهاده به صحت
مبتدل شد و بحالت اصلی آمد هشتمی گفت که از مدت دو ماه درد سر عظیم حادث شده بود
که از شدت آن می نالیدم اکنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد
زیاده شد حکیم از سیاسپوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بودی
گفت یک نارنج را بتمام مکیده بودم حکیم گفت این شدت درد از خوردن نارنج بود نه از
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت
این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه بدوا ترشی منع فرموده اند و هیچ دوای
ذی خاصیت مثل بازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
وجه تسمیه این سنگ به بازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بخانه
رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنا بر آن از روی
اضطرار و سراسیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد برآورد که مرا بازهر دهند چون
آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ بازهر قرار باید داد و معروف
آن فادزهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از آن در هر مرض از امراض در کتب
معتبره طب مفصلا مسطور است آهو چند نوع می باشد از انجمله قسمی است که از ناف
او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و

سایر انواع آهو بزرگتر است و دو دندان سفید خوش‌نما در فک اسفل دارد و بوی سنبل دهد
سنبل میچرد نظم بود چشم بتان پیوسته مایل بر خط مشکین ؛ چرمین آهو بزبان با
بسنبل زار آهو را ؛ و مردم در سنبل‌زار متعرض آهو نمیشوند تا وقتیکه خون در نافش
مجتمع شود خارشی او را در آنجا پیدا آید آنوقت او را صید کنند و همچنین مار تا الشکم
و شکم او را در میان جو گذارند تا نیک بوی دهد چون در بیان احوال سباع و جانوران
چرنده تک و دو نموده شد طایر قلم در فضای احوال جانوران پرنده در پرواز آمد شتر
مرغ هر چند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پر دارد و بیضه می
نهد او را از طیور شمرده‌اند و شتر مرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورت کمو
اندامش به بط می‌ماند و در عظم جثه مانند گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست
اصلا آواز نشنود اما سامعه او بغایت قوی است و آب نخورد الا اندک اگر یک پایش
را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به بلاهت و حماقت مشهور است چنانکه
در وقت فرار از صیاد سر خود را در ریگ پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد
گویند شتر مرغ بیضه‌ها را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخش دیگر را بخورد و
بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرمها از آنجا بیرون آید و خورش بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را ابر قناره بفروشند در زمان سلطان
حسین میرزا شخصی شتر مرغ بهرات آورده بود خوانده میر صاحب حبیب السیر گفته
که من بچند کرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با آتش سرخ میساختند و
پیش او می‌انداختند و در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

و هم از امیر علی شیر نقل میکنند که میرزا کیچی بیک از سفر بیضه شتر مرغی جهت سلطان حسین
میرزا آورد و آن بیضه قریب دو سال در خزانه بود پادشاه آنرا جهت قبضه کمان و غیره
ساخته چون بیضه را پاره کردند از انجا بچه شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از ان میگوید
که هر چند این واقعه از ان غریب تر است که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب در ان
امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مرآت الجنان از شرح مقامات حریری که
مصنف آن ابو القاسم عبد الله بن عسکر لیستی آورده که در زمین اصحاب رس کوهی
بوده بارتفاع یک میل و در انکوه از قسم مرغان بسیار بوده در یکسالی یکنوبت مرغی
بزرگ خلقت و طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و در سایر اعضا
از هر حیوانی نمونه می نمود در انکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی را
هلاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آندیار میرسانید و اهالی آن آنرا عنقای مغرب
میگفتند و المغرب الذی یجئ بالغرایب و چون مردم آندیار ازو منضرر شدند و نزد
پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند و بدعای حضرت حنظله شر عنقا از ایشان
دفع گردید و فرغانی مورخ که معاصر عزیز بالله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده
که از صعید مصر طایری در غایت عظم جثه که لب آن آدمی لحیه و قضیب داشت و بر بالش
ملون بود بچند رنگ شبیه اکثر طیور و سایر اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و او
مرغ را عنقا میگفتند زمخشری در ربیع الابرار از حضرت عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی طایرة
اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و جهها کوجه الانسان و صانع بعلت از

از هر خبری آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جهت زوجی سشلبه او افتد
و بهوای علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدم و رزق آن ها از
وحوشکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و بانگ زمانی از آن دو طاهر فرزندان
تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجوار رحمت حق انتقال فرمود
آن مرغان از اراضی شام بصحرای نجد و حجاز آمدند همواره وحوش و صبیان آنجد را
طعمه میساختند لاجرم در وقت ظهور موفور السرور شاهباز قاب قوسین او ادنی
صلی الله علیه وسلم مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت انتمای آنحضرت
نسل آنها منقطع شد و امام یافعی میگوید آنچه در عدم شیاشنل شده است که ما
عنقا مراد از آن مرغ است که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن
نشنیده است والله اعلم بلبل نیز نوعیست از هزار داستان وانواع
دارد و اشکال بسیار بعضی گویند عندلیب هم مراد از آنست عاشق گل است و در
موسم بهار گلی از قفس بلبلی او یختند بلبل رو بر برگ گل نهاده ناله های موزون آغاز
کرد زمانی دراز فریاد نمود یکبار خاموش شد دیدند مرده بود و جانش از قفس تن
پریده بسان بخود رفته که بلبل از من آموز قد چو شبنم رو نهادن بر گل و از خویشتن
رفتن عقاب نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز
پرواز است چنانکه حکایت در عراق خود و شام و یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچه های خود یکی را بیرون افکند که از طعمه دهی آن
بچه عاجز میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکننده استخوان

منسوب است بالهام کارساز بیچاره تو از بوی مهربان گردد و اراطعمه دهد تا کلان شود فرد
هدی قادران توانست که هر بیچاره را چاره سازاست از عجایب آنکه بعضی از
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود و بچگانش او را برداشته بهندستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهورست
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد صحت یابد چرغ بعضی
از اهل را گفته اند که باز نر نمیباشد و نر وحش از طیور دیگر بود چنان مشهورست که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمرتبه سردست که هر گاه
شپیل اغوردن نکند از هضمش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن نور بن
شخصی است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید بغفلت که نوشیروان کسری یکی افرمود که بدترین مرغان را کنند و بهترین که
بدترین بهترین باشد کباب نماید و بدترین مردمان نه انکس بومی را گرفت
و بهترین تلخه کباب کرد و بعالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده ماند
و یک چشم او پوشیده هر که آنچشم کشاده را با خود دارد خوابش نبرد موش گیر
او را غلیواج نیز گویند و خاد و حد نیز خوانند در رساله اصمعی بن عبارت مذکورست که موش گیر
غریب جانورست دو تخم نهد و گاهی سه تخم بهر حال سه بچه بیرون آرد و این صورت در غایت
غرابت واقعست گویند موش گیر بهترین جانور است در حق همسایه زیرا که از گرسنگی

بهلاکت رسد قصد بچه و بیضه همسایگان نکند نظم سیمکند مرو نکوی برین وارث
جاره و ناچار رعایت با چاره در همه کار باو شد همدرد فرق چون سایه همه
نکرد تو بی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه نر می
باشد جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد کرگس عرب
کرگس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر تعریف
کرده اند چنانکه گفته اند که از چهارصد فرسنگ مسافت چیزی را ببیند و دیگر و شنا
از مشرق بمغرب و در همچنین بوی مردار از دور شنود اگر بوی خوش بوی رسد
بیمار گردد و بجهت خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر خورد که حرکت
نتواند کردن و گرفتار شود کرگس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا شود
از اندوه بمیرد در جوار خانه راقم حروف درختی کلان بود بر آن کرگسی آشیانه داشته بود
یکمرتبه طفلان بیضه او را شکستند او بار دیگر بالاتر از آن بر شاخی بلند آشیانه ساخت
و باز بیضه نهاده و بچه کشید بار دیگر طفلان محله بچگانش از درخت بیرون انداختند
انها بر خاک طپیده مردند کرگسی هم فی الحال از درخت افتاد و دو سه دفعه طپیده
بمرد و جان داد بگلک گویند جانوریست زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه کردن
استخوان بگلک بار غم و اندوه از دل بیرون برد اگر کسی در آب رود و چشم نگاه
بهلر داشته باشد غرق نشود و هر چند که شناخته اند کبوتر جانوریست نهایت معقول
و انواع بسیار است چون حلقت بیاد و بغدادی و شوشتری و شیرازی
و صحرائی و طبیعت کبوتر آنکه از هزار فرسنگ آشیانه خود دور

آن بگذر طلب آن بوضع کنند کبوتران نیز مثل آن در میان نیز باکدیگر تعشق ورزند و در وقت
جفت شدن سر و روی همی بوسند انتها در عطلاع [illegible] و دم بوسه و پایه گوید
دارد [illegible] طوطی منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد طوطی باصناف اوصاف
متصف است از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار
و پای وی سیاه بود و بر سر کاکلی فستقی داشت و در زمان سلطان ابو سعید نیز
طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده شد
که بالش سرخ بود گویند هر کس بال طوطی خورد فصیح گردد و هر کس زهره او بنالد
تمام الکنت در زبانش پیدا آید طاوس بحسب صورت بهترین طیور است و در نهایت
نیکی رنگ و رونق و زیب و زینت برای وی بکمال رسد ماده وی در سالی یکبار
دوازده تخم کمتر نهد باز خود بسیار بازی کند و [illegible] بیضه او را در زیر
ماکیان نهند ماکیان بچه باز زیاده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رسالة
الصید آورده که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده باکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون نر
مست شود در گرد چشم او اشکی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد از این سبب بیضه نهد
گردد اما از بسیاری ثقات شنیده شد که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
مانند دیگر خروس و ماکیان مشاهده نموده ام و از غرایب آنکه چون چشم
طاوس بطعام مسموم افتد آغاز رقص کند [illegible] غلام علیشاه دهلی از زبان
میرزا [illegible] نقل میکند که طاوسی بر زنی همسایه عاشق بود و گرد سرش میگشت
در عهد [illegible] زن [illegible] افتاده که معشوق باشد [illegible]

نیست بیجا بهم رسانیده آن طاوس رقص کنان نزدیکش رفت گفت چشم سومین کن
طاوس که عاشق جانباز بود چشم سوی او نهاد زن میل گرم در چشمش کشید و گفت
چشم دیگر پیش بیار طاوس که اختیار بدست بیتابی عشق داشت چشم دیگر پیش
گذاشت زن بیرحم میل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاوس نادیده بر جمال محبوبه
خود بیتابانه شد هم جان نثار نمود زن نیز در حسرت همین ستم پس از چند روز درگذشت
خروس حاکم عالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین برین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرموده که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس
ملکی می بیند و بانگ کند خروس بر ماده خود غیور است بصفت سخاوت
مشهور گویند تطیر و فال بد گرفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
بنا بر آنست که چون کافه برایا بیمن معدلت کیومرث از جمیع مکاره و بلایا محفوظ
و محروس بوده اند لاجرم او را برابر جان و جنان دوست میداشتند در [illegible]
که بمرض موت مبتلا بود اتفاقا خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آنحال
پادشاه ارتحال نمود بنا بر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن
او مبادرت مینمایند دراج خروس دشتی بود او در هوای خوش و معتدل
وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و وقت هبوب باد جنوب لاغر گردد
و از برد و [illegible] بانه ماند کبک از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غرایب آنکه
کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خاک

تطیر [illegible]
فال بد گرفتن

بر پاهای خود خاک پاشند و بیضه نهد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود کبک نر می
نماید و کبک ماده بیضه را که بچه ماده گردد نگاه دارد که کبک بر ماده خود در غایت غیرت باشد و ده
سال عمر یابد **هدهد** قاصد حضرت سلیمان علیه السلام است بجانب بلقیس و بو آب در زمین چنان بیند
که مردم در شیشه بینند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگهدارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهد
در خانه بیاویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انسی تمام دارد لاجرم
پیوسته در موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار [illegible]
نگردد زیرا که هرگاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چهل ساله شود از زبان میرزا مظهر جانجانان
دهلوی نقلست که جوانی بیرحم یکی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دوم تاب تنهایی نیاورده
خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک چیده فراهم آورد و اخگری سوزان بمنقار خود
برداشته بر آنخاشاک نهاد و بجنبانیدن پرها باد کرده تا آتش درگرفت و شعله برخاست
خود را در آن افکنده بسوخت **بیت** عشق بازی است حیله سازی نیست : عشق باز
لکن جانبازی نیست : **قمری** آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد
در فراقش ناله کند تا وقتیکه بمیرد **نظم** صفت آتش که اندوه مرده جان بدر از کف هجران
برده : رفته و سائل جانان چالاک : بهم آسوده سر بر بالش خاک : نه شکایات نه دوری باقی
نه حکایات مهجوری باقی **چغرک** مانند سایر طیور دانه می چیند و بی آنکه ناخن درنده داشته
باشد مثل سباع در خوردن گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغرک هزار سال رسد
و در مرد جانب نقیض گرفته بر آن رفته اند که چغرک بکثرت مجامعت مشغوف است بنابران زیاده
از یکسال عمر نمی یابد **فرستوک** و قبل پرستوک و قبل فرشتک طاریست نهایت معروف

معروف وازوی غرایب بسیار منقولست از جملهٔ آن که چون خصمش ظاهر گردند باز بر وی بهدو میرفته دفع
خفاش که دشمن بچگان ویست همواره کرفس در آشیانهٔ خود اندازد که خفاش از بوی کرفس
بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند بتصور آنکه او را علت یرقان ......
حادث شده فی الحال رفته برگ یرقان آورد دیگر آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سقف آشیانهٔ
فراشتوک در خانهٔ شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فراشتوک آمد آشیانه را ویران
دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان بسیار کرد تا وقتی که فراشتوک بسیار جمع آمدند همه یک
مقداری گل و خاشاک در منقار و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پایین شده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانهٔ دیگر ساختند و آنجانور آنجا آمده و بیضه نهاد
وبعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانهٔ فرشتک در نظر
بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که تا آشیانه رفته بچگان فرشتک را بخورد چون وی آنحال
مشاهده نمود بیرون دوید بعد از آنکه مار خود را تا آشیانهٔ او رسانید باز آمده نزدیک مار
پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانکه بیطاقت شده از سقف خانه پایان افتاد جمعی بر جا
نور را بکشتند و در دهانش ملاحظه نمودند دیدند که فراشتوک خار خسکی در آنجا افکنده بود بدان
سبب ثبات او منقطع گردیده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد مینماید اما چون از ثقات بسماع
افتاده بود نقل آمده حکمت بدزدی و خیانت موصوف است و بیضهٔ خود را بر برگ درخت
پوشیده از نظر غایب سازد و نیز گویند اگر شب به نزدیک تخم وی روند و گند منسوب بچیز حکمه
نوبت خود را نیز پنهان کند گویند غیر از آدمی و حکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی
پنهان نگاه نمی دارد و غرایب چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

آنست که در جای جفت شوند که هرکس نه بیند و ندانند بعضی علما بران رفته اند که زاغ و مجامعت
نکند بجهت آنکه طعمه منقار خود بر ماده دهد و قناعت کند و آنچه متفق علیه است آنست که غراب
با ماده مگر جمع و مواصلت جائز نمی دارند و از جهت بعد وفا منسوب اند لهذا در اشعار کنایه
معشوق بیوفا از زاغ مثل میزنند دیگر آنکه غرایب آنکه چون بچه زاغ از بیضه بیرون آید
بطریق بر مادر آنقدر زرد منظر نماید که چند روز گرد دشمن نگردند و در آن ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را باشیانه کلاغ فرستد تا قوت [illegible] گردد هرگاه زاغ بچه پر برآرد [illegible]
تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین ابیوردی گفت که در بازار مصر مرغی گرفت [illegible]
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب [illegible] کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میشد گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله **کلنگ** جانوریست ابله و دنگ زیرا که در آن وقت که در هوا می پرد
چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا رود او را همراه برد و در طعمه مدد نماید
شعر: تو اگر بهشت خواهی ‡ جنت تهِ پای مادر است ‡ حق گفت رضای مادران
جوی ‡ زیرا که رضای مادر آنست **حباری** [illegible] بفارسی نعدری گویند و وی مرغیست
بالحاره ۱۲
تیز پرواز چنانکه نوبتی در بصره نعدری صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد
شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه چیلک بسیار میپاید و آخر الامر از گرسنگی بمیرد
ضرب المثل شده اگر پری از جناح نعدری کنده شود و دیر تر بیرون آید [illegible] بمیرد و گوشت
نعدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم
نشیند یک لحظه از بیضه دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نوحه را دوست دارد

بزبان تشمیری [illegible]
همچنین خوانند

سمندر جانوریست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از و
شعله زند و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچه کند گویند هزار سال عمر کند و بعضی
از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و
خود را بسوزاند بعد از آنکه بر خاکستر باران بارد سمندر دیگر از میان آن ظاهر گردد والله
اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت **خفاش** که او را شب
پره گویند و او طایریست بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان
و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچه را شیر دهد و
شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده سوای
خفاش جانوری بچه نمی‌زاید و از جانوران هوایی موی ندارد و بیضه نیارد و لذ خفاش آنکه محل پرواز
در شبانه روزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از حین
غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چشمش از دیدن عاطل می‌باشد
دیگر نشه در وقت پروازش خفاش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش و دندان
پرندگان او را صید کنند و طعمه سازند و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش بدعای حضرت
عیسی مخلوق گشته بنابران صفت مرغان ندارد و مرغ مسیح شهرت دارد **عنقا** از عجایب
مخلوقات است غیر مشهور آن که مذکور میگردد نقلست که بر سواحل دریای نیل مرغیست که
سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از موضعی بجای دیگر نرود و
پیوسته ماهی آن جا خورده و هرگاه در پرواز آید بلفظ فصیح گوید که الله فوق الفوق
چنانکه هر کس این کلمه را بشنود و دیگر ... غیبت ... او را قاقنوس گویند

بودی همراه کشتی در پرواز باشند و هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی شود
که از جانوری ضرری متصور است نوبت بانگ کند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک آن
اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانوریست اتفاقاً شبانه روز بر جهاز می نشیند تا بر چوب
تیر که استاده می باشد و آن را دبوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند ملاحان
توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد که
بر جهاز ما نشست اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز ته شدن نمود که بیکبار آن
جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بخیال انداخت و ملاحظه کردیم شکل غایط آدمیان بود
و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یکجنس بر درختان میباشند
و مرغان دیگر بجثه گنجشکی هم از کثیف می آیند و مگس و پشه میگیرند و بآن مرغان میدهند
چون روز باخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم میگیرند دیگر در ولایت
زنگ مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد هرگاه مار قصد بیضه او کند او بیضه را
چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند و چون
بچه بیرون کند ماده پوست بیضه را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه
گرد بچه آن جانور نمیگردد و آن مرغ بر هیچ درختی آشیانه نمیسازد الا درخت کافور و دیگر در جزیره
سقلاب طایریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی میپرد
ملاحان در عقبش میرانند و بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که دهانش
بزرگ دارد و آن مرغ دهن خود را پر آب سازد و بر کوهی می نشیند دیگران خود را بوی رسانند
و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام شود باز بر سر شغل خود میروند و دیگر در ولایت

زنگ مرغ است که مار میخورد بدین طریق که دُم مار را بگیرد و در می‌برد اگر مار قصد او کند بسیگذ
و باز در میان زمین او را میگیرد تا برا از زمین سختی میرساند انگاه رها کند تا بر زمین
سخت خورد و بمیرد بعد از آن نشسته آنمار را میخورد اما دُم مار او می اندازد زیرا که
اگر آنرا هم بخورد کور شود و راقم حروف چند بار مشاهده کرد که کرگس این عمل را با مار
بوقوع آورده یکبار مرا هم شد که کرگسی ماری را از زمین بر داشت و بهوا برد و
مار در وی پیچید هر دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند
و دیگر در فرهنگ جهانگیری آمده که جفنک با اول مضموم نام مرغیست که نر آن
یک بال دارد و بر یکجانب آن بال قلابی و ماده اش نیز یکبال دارد و بر یکجانب
آن حلقه هرگاه فرود آیند از همدیگر جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل
پرواز کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و باهم پرواز کنند و بزبان عربی
انهار الانیفک خوانند و دیگر ...... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در
دریای روم جزیره ایست موسوم بجزیرة الیور و در آنجزیره اصناف مرغان را
یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر تفصیل عجایب
ربع مسکون و غرایب عالم دیگرگون بسیار و بیشمار اند و احاطه آنهم مقدور زبان
مقصور البیان خامه مکسور اللسان نیست بل کان فی الایام غیر عجایب
و اعجب عجایب آنست که آدمی را غایت غافل و متساهل است حالانکه مضاجع و مقابر
آبا و اجداد و اصحاب و احباب خود می بیند و گلی از گلشن عبرت نمی چیند الهیکم
التکاثر حتی زرتم المقابر و طرفه تر آنکه مال را که دوست ولیست در دنیا بگذارد و مظلمه را

مطلبی را که دشمن اوست با خود میبرد و اگر کسی مانند جریمه می بیند بهزار زبان شرح میکند و
اگر خود مقصد هزاران قبایح شود در دلش هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردمان متمول
را خطاب قارونی دهد خود در طلب سیم و زر تحت الثری حرص رود خداوندان جاه
و حشم را بنخواه نمرودی نوازد و خود بسبب بردت و تکبر با آسمان تجبر می پرد خداوند عز و جل
دوست داشته هیچ تن با وامر و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از
حکم او بیرون نمیرود و دنیای بیوفا دلبسته ثواب باقی بر زر فانی نمیخرد و قیامت را حق
بند اشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست ز ویرانه جهان ؛
تعمیر کار خانه دنیا بغفلتست ؛ ای بسته دل بهیچ و همه رفته از کفت ؛ امید پایدارتیست
از عمر و دولتست ؛ از خون داغ خاک دل سبز کرده ؛ شاخی که میوه حسرتست و برگش
ندامتست ؛ در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند ؛ تو داده تن بچاه ضلالت انچه
حالتست خاتمه لله الحمد و المنة این نامه نذرت علامه که مسمی بزبدة الاخبار است
بعنوان اختتام معنون و بزیب تمام مزین شد و سال تاریخ هجری ازین رباعی میسر باد
رباعی چون زینت اختتام شد نقش بیان ؛ در معنی تاریخ دلم خواست زجان ؛ گفتا
چون نظرهای اندیشه بسود ؛ آمد برقم زبده اخبار جهان ؛ اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای رنگین عبارتهای
در عذوبت و سلاست سلسبیل نسیم آسا و اشارتش و لطافت چون نسیم شمال و صبا
نثرش نثره نثره را از اوج اعتبار انداخته و نظمش نظم ثریا را منفعل ساخته لب اینهای

تا بروز رسیده و دود چراغ سرمهٔ چشم گردیده که اینکار نامه از سواد به بیاض آمده الحال التماس بقیاس از ناظران سخن شناس آنکه در تفضیح و تقبیح نکوشند بلکه اخلاق حسن را کار فرماشده بدیبای زیبای ذیل کرم و یا باصلاح قلم بپوشند

مثنوی شعر

ای بابسته در دام جهان ؛ دست همت بر کشا خود را رهان ؛
خویش را بشناس تا خود کیستی ؛ آمدی اینجا برای چیستی ؛
بهر کاری آمدی ماندی بکار ؛ روز شد بیگاه آخر شرم دار ؛
در تجارت گر نگشتی بهره ور ؛ زاد راهی هست لازم در سفر ؛
عمر رفت و خرند است نیست سود ؛ باری این دم را غنیمت دار زود ؛
اعتبار کار باشد بر اخیر ؛ عمر آخر گشت کاری پیش گیر ؛
آنچنان کاری بکن گر میتوانی ؛ که از آن کار بری تا ابد خورم نشینی بر خوری ؛
سیر می در گلستان وصال ؛ بشنوی گلچین ز بستان جمال ؛
یک زبان و یک دل و یکدو شوی ؛ یک طلب یک خواهش و یک خوشوی ؛
رسته از بند طبیعت بشکنی ؛ هجر و وصل و قرب و بعد تو یکی ؛
تو که و شادی کدام و غم کدام ؛ فارغ از هر چیز باشی والسلام ؛

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه امین یا رب العالمین الحمد لله علی لطف الابتداء و حسن الاختتام فی هذا الکتاب المسمی بزبدة الاخبار از تالیفات زبدة الفضلا و قدوة الفصحا بلبل هزار دستان شیوا زبانی طوطی شکر مقال باغستان شیرین بیانی شرافت مرتبت جناب مولوی محمد حسن صاحب قادری کشمیری تخلص شعری مد ظله این نادره تمثال مبارک فال از قالب طبع چون طایر زرین بال باوج گرای شهرت نمود گشته دست آموز رد دشنگران دالا نظر گشت بسعی و اهتمام

بحمدان خاکسار احقر عباد الصمد عبد الصمد غفرله ابا سید عبد الاحد قادری ندابی الموسوی المتخلص بزیرک عفی عنه ولوالدیه واحسن الیهما والیه در کارخانه استاد المطبعین چودهری امام ... صاحب مطبع چشمهٔ نور امرتسر بتاریخ غرهٔ ماه جمادی الثانی ۱۲۸۲ چنانچه از این قطعات تاریخ مفهوم میشود

قطعهٔ تاریخ هجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب متخلص زیرک دام فیوضه

نونهال امل رسید ببار
در عبارات معنی روشن
نظم بهتر ز لولوی شهوار
از افادات قدوة الفضلا
بهر مخلصان صدق شعار
گفت هاتف بسال آن تاریخ

دلکشا نسخه شد مطبوع
جنت العدن تحتها الانهار
سر عالم نمود ناظر او
شعر قادری ذی مقدار
از پی انطباع تاریخے
شده مطبوعه زنده اخبار

البنا عات عاد و دادار
نزهت خاطر صغار و کبار
نثر خوشتر ز نثره بر ...
کلبدان نگه شده طیار
ابطاالله ظله ابدا
خواست زیرک بطبع اگر تسعار

۱۲۸۲

تاریخ عیسوی صوری و معنوی ایضا منه دام برکاته

شد چو مطبوع نسخه مطبوع
نکته باخاطر سوی گفت
قطعهٔ تاریخ هجری من دو الضلع
کتاب یک شد اور نزهت آوسی
ز هاتف ازسنی مهیه ندا کے

دل از این کار شکر بیحد گفت
یاوه گو را زبان ببیده خرد
بیجد سکه و دست بهو گئے یا
برای ناظرین کیا خوب چھپی
سر اعداء تو گر یا بال زیرک

بهر تاریخ عیسوی زیرک
شصت و پنج و هزار و هشت صد گفت ۱۸۶۵
که بخت نیک ز اب یاوری کی
برای سال طبعش مینی پوچھا
چھپی ہے زبدۂ تاریخ اچھی